

## اینم ۷۰۰ تا جک باحال و غیر مجاز

۱- از ترکه میپرسن چطور شد ترك شدي؟ میگه: ایلده اول دنیا خدا ازم پرسید: دوست داري ترك خر

باشي يا فارس زن فحبه؟! منم گفتم: همون ترك خر بهتره!

۲- ترکه رفته بوده خون اهدا کنه، دکتريه ازش میپرسه: شما تاحالا چندبار همخوابی نامشروع داشتین؟! (این یحتمل ترکش یه خورده خارجي بوده!! دکتريه داخلي که معمولاً خایه نمیکنن همچین سوالی پرسن!!) ترکه کلی قسم و آیه میخوره که والله بالله، من زن و بچه دارم، اهل این کارا نیستم تا بالاخره دکتريه قبول میکنه و خون بابا رو میگیرن. موقع برگشت، ترکه رفیقش رو تو صف میبینه، میگه: اصغر خیلی مواظب باش! اینجا انگار یکوی کردن، دنبال اون نامردن!

۳- تهرونی و اصفهانی و قزوینی میمیرن، اون دنیا میرن کارنامه اعمالشون رو میگیرن، میبینن بدجوری افتضاحه و اگه این ریختی پیش بره هر سه تایی از قعر دوزخ سر در میارن! خلاصه میرن پیش جبرئیل و کلی خایه مالی میکنند که بابا يك فرصت دیگه به ما بدین بلکه جبران کنیم و آخر مخ جبرئیل رو میزنن و راضیش میکنند که يك فرصت دیگه بهشون بده، منتها با يك شرط و اون اینکه اگه اینبار يك دفعه تهرونی خانوم بازی کنه، اصفهانی دنبال پول باشه یا قزوینی قزوینی بازی در بیاره، درجا سنگ میشه و صاف از ته جهنم سر در میاره! خلاصه سه تایی برمیگردن رو زمین و خوشحال و خندان داشتن میرفتن که یهو چشم تهرونی میخوره به يك کس اساسی و هرچی میخواد جلوی خودشو بگیره نمیشه و آخر میره يك تیکه بهش میندازه.. تیکه انداختن همان و درجا سنگ شدن همان! قزوینی و اصفهانی خوب حساب کار دستشون میاد، يك نگاه به هم میکنند و راه میافتند. یخورده جلوتر اصفهانی يك ۱۰۰ تومنی رو زمین میبینه، هی با خودش چك و چونه میزنه، آخر میبینه راه نداره... خم میشه ورش داره، یهو قزوینی میگه: آي بالامجان! خدا ازت نگذره که هم خودتو سنگ کردی و هم منو!

۴- از لاشیه میپرسن: دوست داري تو آسیا کدوم تیم برسه به جام جهانی؟ میگه: خوب معلومه ایران. میپرسن: بخاطر وطن پرستی میگی ایران؟ میگه: نه بابا، آخه تا برسه جام جهانی آدمو میگاد!

۵- مسؤل خوابگاه دخترا همه دخترا رو جمع می کنه، میگه: دیشب یه مرد اومده بوده تو خوابگاه. همه میگن: وای... یکی میگه: هه هه هه...! مسؤل خوابگاه میگه: اینطور که فهمیدیم این مرده رفته بوده تو اتاق یکی از دخترا. همه میگن: وای... یکی میگه: هه هه هه...! مسؤل خوابگاه میگه: تازه، یه کاپوت هم پیدا شده. باز همه میگن: وای... یکی میگه: هه هه هه...! مسؤل خوابگاه ادامه میدهد: ولی گویا اون کاپوت سوراخ بوده. همه میگن: هه هه هه... یکی میگه: وای!

۶- واسه سرشماری اومده بودن در خونه رشتیه، یارو از رشتیه میپرسه: اسم پسر اولت چیه؟ رشتیه میگه: اصغر. میپرسه: خوب اسم پسر دومت چیه؟ رشتیه: میگه اصغر!...سومی، چهارمی، پنجمی، خلاصه همه رو میگه اصغر! ماموره شاکی میشه، میگه: مامور دولت رو سر کار گذاشتی؟! رشتیه میگه: نه والله، اینها همشون اسمشون اصغره! مرده میگه: خوب پس چجوری تو خونه صداشون میکنید؟ رشتیه میگه: خوب اصغر اکبر آقا داریم، اصغر علی آقا داریم، اصغر آقا داریم!

۷- ترکه داشته از تو جنگل رد میشده؛ یهو يك شیره جلوشو میگیره، میگه: کوچولو کجا میری؟! ترکه میگه: خونه مادر بزرگ، بخورم پفک نمکی، چاق بشم چله بشم، بعد میام کیرمم نمیتونی بخوری!

۸- ترکه ساعت سه نصفه شب مست و پاتیل میرسه در خونه، هرکار میکرده نمیتونسته کلید رو بکنه تو قفل در. خلاصه اونقدر سر و صدا میکنه تا زنش بیدار میشه، ازون بالا داد میزنه: اصغر اقا کلید بندازم؟! ترکه میگه: نه بابا کلید دارم، سوراخ بنداز!

۹- ترکه میخواست دستکش بخره، میره داروخونه میگه: ببخشید، کاپوت خانواده دارین؟!

۱۰- رشتیه میاد خونه، مبینه یك مردك لندهور لخت مادرزاد تو اتاق خواب نشسته! خلاصه خیلی غیرتی میشه، میگه: مردك الوندك! تو خونه من چه غلطي ميكني؟! مرده میگه: والله آقا من داشتم با این خانم همسایه بالایی حال میکردم، که یهو شوهرش اومد، منم به شما پناهنده شدم. رشتیه دلش میسوزه، میگه: اشکال نداره، والله منم دل خوشی ازین طبقه بالایی ندارم. خلاصه کلی مرام میگذاره و یك دست لباس و یك مقدار پول تاكسي میده به مرده و با سلام و صلوات راهیش میکنه. یكي دو هفته بعد، رشتیه داشته تو حیاط خورش قدم میزده، یهو دو دستي ميکوبه تو سرش، میگه: اي بر پدر آدم دروغگو لعنت! منزل ما که فقط یك طبقه ست!

۱۱- عربه زنشو واسه زایمان بچه هفتم برده بوده بیمارستان، بعد از یك مدت يک پرستار میاد، آروم بهش میگه: یك خبر بدی براتون دارم. متاسفانه بچه عقب افتاده ست. عربه میگه: و لك خودشو ناراحت نکن! شیش تاشون از جلو افتادن هیچ گهی نشدن، بگذار این هفتمی از عقب بیافته شاید یك گهی شد!

۱۲- تو قزوین داشتن درمورد انتخابات مجلس گزارش تهیه میکردن، یارو گزارشگره از یك پیر مرد بازاری میپرسه: به نظر شما با صلاحیتترین کاندید این دوره کیه؟ حاج آقا میگه: بالام جان این روزا هر الف بچه ای مدعیه که کان دیده، ولي الله وکيلي هیشکي تو کل قزوین قدر این حسین آقا امپول زن کان ندیده!

۱۳- از رشتیه میپرسن: چه روزایی با زنت حال می کنی؟ میگه: همه روزا بجز پنجشنبه و جمعه ها! میپرسن چرا؟! میگه: اووو! پنج شنبه جمعه اونقدر شلوغه که ژتون گیر خودمم نیما!

۱۴- از اصفهانیه میپرسن: میدونی فرق شورتهای قدیم با شورتهای جدید چیه؟ میگه: قدیما باید شور تو میزدی کنار تا کونو ببینی، این روزا باید کونو بزنی کنار تا شور تو ببینی!

۱۵- تو پلیس راه اتوبان قزوین یك کامیون رو نگه میدارن، مبینن شیشه سمت شاگرد بازه یك کون هم ازش بیرونه!! خلاصه میرن جلو به راننده میتوپن که: مرتیکه فلان فلان شده، این چه وضع افتضاحیه؟! قزوینی با تعجب میگه: کدام وضع بالام جان؟! مامورا شاکی میشن، میگن: خودتو به نفهمی زن!! این چیه از شیشه اومده بیرون؟! قزوینی میگه: شما هم منو ترسوندین! بالام جان این کان بچه ست، گذاشتم تو راه تگری شه برم قزوین بزیم زمین!

۱۶- یارو ازون تیمسار کس خلائی تیر بوده، یك روز کله سحر میاد پادگان به اولین نفری که میرسه، داد میزنه: سرگرد! من دیشب زمو کردم! انجام وظیفه بود یا بیگاری؟! سرگرده جفت میکنه، با خودش میگه باز این میخواد یك چیزی از دهن ما بکشه بیرون بدبختمون کنه. خلاصه با تته پته میگه: چه چه عرض کنم قربان. تیمساره شاکی میشه، میگه: خاک بر سر احمقت کنندا! میره یکم جلوتر، یك گروهیانه رو مبینه، باز همون سؤالو میپرسه، گروهیانه بدبخت هم یکم من و من میکنه، چیزی نمیکه و فحشش رو میخوره. تیمساره شاکی تر میشه، میره یکم جلوتر مبینه یك سرباز صفر داره جارو میکشه، میره جلو میگه: سرباز! من دیشب خانوم رو کردم. انجام وظیفه بوده یا بیگاری؟! سربازه خیلی مطمئن میگه: انجام وظیفه بوده قربان! تیمساره کف میکنه، میگه: واسه چی انجام وظیفه؟! ترکه میگه: آخه اگه بیگاری بود میدادید ما بکنیم!

۱۷- به رشتیه میگن اعضای خانوادتو نام ببر، میگه: صایران، امرسان، موبایل، آمریکا!! میگن: مرتیکه این کس شعرا چیه میگي؟! رشتیه میگه: آخه شما نمیدونی! صایران دختر کوچیکمه، هر روز بهتر از دیروز! امرسان دختر بزرگمه، زیبا جادار مطمئن! موبایل خانمه، که هیچ وقت در دسترس نیست! آمریکا هم خودمم، که هیچ غلطي نمیتونم بکنم!

۱۸- ترکه دو تا زن داشته. یك روز زن اولش زنگ میزنه دفترش، با کلی ناز و ادای شوهر خفه کن میگه: عزیزم، چرا یك سر به من نمیزنی؟! کلی خرید دارم. بدبخت شوهر هم میگه: چشم خانوم، حتماً یك سر میام. هنوز گوشه رو نگذاشته بوده زمین که زن دومش زنگ میزنه و باز با همون تریپ عشوه میگه: عزیزم چرا نمیای پیشم، مگه نمیدونی مریض احوالم؟! و باز هم ترکه میگه: چشم عزیزم، حتما میام

پیشتر. خلاصه عصر میشه و ترك عزيز قصه ما اول ميره يك سر به زن اولش ميزنه و خلاصه يوخده اوضاع گرمتر از معمول میشه و كار به جاهاي باريك ميكشه. كارشون كه تموم میشه، تركه ميگه: خوب عزيزم پاشو بریم بزاري لباس بخریم، زنه هم كه مشكلش حل شده بوده ميگه: نه عزيزم باشه يك وقت ديگه. خلاصه ترك نازنين قصه ما هم خداحافظي ميكنه و ميره سراغ زن دوم و خوب دور از ذهن نيست كه اونجا هم دكتربازي به جاهاي باريك ميكشه و جناب شوهر يك ربع تلننه زدن پياده میشه!! كارشون كه تموم میشه، باز تركه ميپرسه: عزيزم ميخواي بریم دكتر معاينت كنه؟ زنه هم ميگه: نه حالم الان بهتره، بعداً ميروم! بعد از پايان هر دو ماجرا، تركه كيرشو در مياره ميگه: گربان سنه سرافراز - هم دكتر سنه هم بزاز!

۱۹- قزوینیه به بچه خشگل بلند کرده بوده، پاي معامله كه ميرسن قزوینیه ميگه: بين بالام جان، اگه بزاري توش بزارم ۵۰ تومن بهت ميدم اگه هم بزاري لاش بزارم ۱۰۰ تومن بهت ميدم. بچه هم پیش خودش ميگه: عجب نرخ خويبه! بزار يه لاپا بهش بدیم ۱۰۰ تومن كاسب بشيم. خلاصه تا وارد عمل ميشن قزوینیه امونش نميده و تا دسته ميكنه تو ماتحت بچه مردم! پسره هم بدبخت با هزار مكافات خودشو ميكشه بالا ميگه: خواركسده مگه قرار نبود لا پام بذاري؟! پس چرا كردي توش؟! قزوینیه ميگه: بالام جان به جون تو دست كردم تو جيم ديدم ۵۰ تومن بيشتتر ندارم!

۲۰- ترك ديسك كمر داشته، بچش با كيفيت به دنيا مياد!

۲۱- رشتيه ميره دكتر، ميگه اقاي دكتر من هشت تا بچه دارم، ديگه نميخوام بچه دار بشم. چيكاركنم؟ دكتره ميگه: خوب عزيزجان، موقع عمل كاندوم مصرف كن. رشتيه ميگه: آقاي دكتر سر دو تاي اول كاندوم مصرف کرده بودم، ولي بچه دار شدیم. دكتره ميگه: خوب به خانمت بگو قرص مصرف كنه. رشتيه ميگه: سر دوتاي بعدي هم خانم قرص مصرف كرد ولي باز بچه دار شدیم. دكتره ميگه: به خانمت بگو ديفراگم بگذاره. رشتيه ميگه: سر دوتاي بعدي هم همين كارو كرديم ولي باز فايده نداشت. دكتره شاكي ميشه، ميگه: خوب بابا كون لغت! اصلاً نكنش!! رشتيه ميگه: والله آقاي دكتر سر دوتاي آخر اصلاً نكرده بودیم!

۲۲- يارو زن اينكارهه ميره دكتر زيبايي، ميگه: آقاي دكتر، بيزحمت دور نافم يكم مو بكاريد!! دكتره كف ميكنه، ميگه: خانم همه ميان اينجا موهاي اضافه بدن رو بسوزون، شما اومدين دور نافتون مو بكاريد؟! زنه ميگه: والله اقاي دكتر ديدم كار و كاسبي خوبه، گفتيم يك شعبه هم بالاتر بزويم!

۲۳- دو تا تركه ميرن سوراخ لايه اوزن رو بدوزن، خودشون ميمونن اونورا!

۲۴- تركه عروسي ميكنه، هفته بعد دست خانوم رو ميگيره ميره دكتر، ميگه: آقاي دكتر ما بچه دار نميشيم!! دكتره ميپرسه: چند وقته ازدواج كردين؟ تركه ميگه: يك هفته ست!! دكتره شاكي ميشه، ميگه: داداش من، اين كسه مايكروويو كه نيست!

۲۵- بهناز و فولاد داشتن باهم حال ميكردن، فولاد به بهناز ميگه: بهناز ساك بزني! بهناز ميگه: ااا... فولاد... مگه من دزدم؟!

۲۶- تركه با دوتا از رفقاش تو كافه نشسته بودن، هر سه تا هم دستتاً دمق! خلاصه شروع ميكنن به درد دل، اول يكي از رفقاش ميگه: ديروز تو كيف دخترم يك بسته سيگار پيدا كردم، آي حالم گرفته شد. تاحالا فكرشم نميكردم كه دخترم سيگاري باشه. اون يكي رفقاش ميگه: بابا اين كه چيزي نيست، من پريروز تو كيف دخترم يك بست حشيش پيدا كردم، ازون موقع تاحالا فقط ميخوام بميرم! عمري فكر نميكردم دخترم عملي باشه. تركه يك آه از ته دل ميكشه، ميگه: بابا اين كه چيزي نيست. من ديروز تو كيف دخترم يك بسته كاپوت پيدا كردم. تا امروز فكرشم نميكردم كه دخترم كير داشته باشه!

۲۷- يك بابايي دوتا كس بلوچ بلند ميكنه، ميره خونه. اونجا بهشون ميگه: شما دوتا تو اين اتاق لخت شيد تا منم آماده شم. خلاصه خودش ميره تو اتاق بغلي، لباساشو در مياره و يك فروند كاندوم فرد اعلا

هم میکشه رو حضرت معامله و برمیکرده تو اتاق. تا میاد تو، یکی از کسا برمیکرده به اون یکی میگه: اوره ماه پری سیل کن چون نوکین کیری داره آنگهش پلاستیک در نبوته!! (الترجمه الپارسی!)؛ ماه پری بین چه کیر نویی داره، هنوز از پلاستیک در نیومده!!!)

۲۸- قزوینیا یک ماهواره میفرستن فضا که دنبال سوراخ لایه ازون بگرده!

۲۹- یک بابایی میخواست زن بگیره، منتها طرف آخر ادعای غیرت بوده و میگفته: کسی که بخواد زن من شه، باید چشم و گوشش بسته باشه! روش تشخیص چشم و گوش بستگی حضرت آقا هم این بوده، که هرچا میرفت خواستگاری، ایشون میگفته من باید تو خلوت با دخترتون صحبت کنم. توی خلوت هم ایشون معاملشو در میاورده و از دختر مردم میپرسیده: اسم این چیه؟ خوب البته تو این دوره و زمونه هم که بچه هشت ساله هم میدونه اسم اون چیه، نتیجتاً هرچا میرفته، دختره میگفته: این کیره!! و طرف هم شاکی میشده که: نه! من این دختر رو نمیخوام! خلاصه یکی دوسال این وضع خواستگاری ادامه داشته، تا یک بار میره یک جا خواستگاری و وقتی نوبت به مراسم کیرشناسی میرسه، دختره میگه: این شوشوله! مرده خیلی حال میکنه، با خودش میگه: این همونیه که من میخوام! دختر باید اینجوری چشم و گوش بسته باشه. خلاصه ازدواج میکنند و آخرای ماه غسلشون، یک شب مرده با خودش میگه: الان دیگه وقتشه که خانوم بدونه اسم این چیه! خلاصه میره پیش خانومش و جناب معامله رو میکشه بیرون و میگه: عزیزم یادته وقتی اومدم خواستگاریت، ازت پرسیدم اسم این چیه، تو گفتی شوشول؟ دختره میگه: آره عزیزم، یادمه. مرده میگه: عزیزم اسم اصلی این کیره نه شوشول! دختره هم میگه: عزیزم، من خودم میدونم کیر چیه. ولی جلو کیرهایی که من دیدم، این همون شوشوله!

۳۰- پسره شب خونشون خالی بوده، زنگ میزنه دوست دخترش بیاد. خلاصه دوتایی میشینن و پسره ضمن لاس زدن با خانم، نرمک عرق سگی هم مینداخته بالا. یکی دو ساعتی میگذره و حاج آقا پاک مست میکنه و امپر حشر هم میزنه بالا و بهو میره واسه زیر یخم حاج خانوم!! بعد یک ربع آخ و اوخ و آه و اوه، پسره عرق ریزان بلند میشه، خیلی ناراحت و دماغ میگه: عزیزم، به خدا اگه میدونستم پرده داری، بهت دست نمیزدم!! دختره هم با هزار بدبختی بلند میشه میگه: آره نکبت! منم اگه میدونستم میخوای همچین کاری باهام بکنی، لااقل شلوار لی مو در میاوردم!

۳۱- دوتا خانم روی صندلی عقب یک تاکسی نشسته بودند و درباره دوست پسرهایشون صحبت می کردند. اولی به دومی می گه: علی رو که می شناسی، تازگیها لاپات (منظور خط ریش بلند) گذاشته خیلی بهش میاد.... دومی هم می گه آره رضا رو هم که می شناسی، اونم لاپات گذاشته و... یارو راننده کف می کنه می گه حالا که سنگ مفتی هزار ما هم به سنگی بندازیم شاید خورد به هدف... برمی گرده به خانوما می گه: بیخشید آجی، ما هم میتونیم لاپات بزاریم. یکی از خانوما می گه: بعله که می تونین، فقط باید یک کمی بزارین بلندش! راننده هم می گه: آجی به خدا رسیده به داشبورده، دیگه از این بلندتر نمی شه!؟

۳۲- یک خانمی یک سگی داشته به نام توتر. یک شبی ایشون (منظور خانومست نه سگه!) خوابیده بودن، که یک بابایی میاد تو خونه دزدی. خلاصه یارو همه خونه رو میگردد و محض رضای شیطان، یک آفتابه بدرد بخور هم پیدا نمیکنه! جناب دزد خیلی شاکی میشه، آخر میره تو اتاق خواب میبینه، یک خانم نسبتاً پا به سن گذاشته ای رو تخت خوابیده. با خودش میگه: کس عمش! حالا که قراره دست خالی برگردیم، لا اقل بگذار یک حالی بکنیم! خلاصه میپره رو زنه و یالله مشغول کار خیر میشه. زنه هم تو همون حال خواب و بیدار، داد میزنه، توتر! برو توتر! دزده بدبخت عرق ریزان میگه: آجی والا دیگه ازین توتر نمیره!

۳۳- بچه خوشگله موبایل بسته بوده کمرش، قزوینیه میبینه، میگه: وای! بيم جان براش افاف هم گذاشتی!؟

۳۴- عربی گلویش پیش یک دختره گیر کرده بوده، منتها دختره هج رقم با عربی حال نمیکرده و طرف هرچی

میومده خواستگاری، دختره هربار يك بهانه تخمي میگیرفته و جواب رد میداده. خلاصه آخر باباي دختره میگه: بین دخترجان، من دیگه روم نمیشه واسه این بدبخت يك دلیل بیخود سرهم کنم. خودت بشین باهات صحبت کن، بهش بگو مشکلک چیه. خلاصه دختره و عریه رو میشونن تو يك اتاق، دختره میگه: شوهر من باید پنج تا قصر برام بخره! عریه میگه: چشم عرب کور، میخره! دختره میگه: شوهر من باید یازده تا بنز آخرین سیستم زیر پام بگذاره. باز عریه میگه: چشم عرب کور، میگذاره! دختره میگه: شوهر من باید از گل نازکتر بهم نگره. عریه میگه: چشم عرب کور، نمیگره. خلاصه دختره هرچی میگه، عریه قبول میکنه، آخر دختره شاکي میشه، میگه بگذار يك چیزی بگم که عمری نتونه، میگه: شوهر من باید معاملش يك متر و سي سانت باشه! عریه خیلی ناراحت میشه، یکم من و من میکنه، آخر سرشو تکون میده، يك آهي میشکه، میگه: چشم عرب کور، میبره!

۳۵- ترکه خانوم بلند میکنه، میبره مهدیه، شروع میکنه به کار خیر!! سر سیم ثانیه مامورا میریزن، خرشو میگیرن، میگن: مرتیکه بی همه چیز! این چه گهیه که داری اینجا میخوری؟! ترکه شاکي میشه، میگه: ایلده مگه خودتون صبح تا شب تو تلوزیون نمیگید: مکان، مهدیه تهران؟!

۳۶- پسر دهاتی تازه اومده بوده تهران، همون روز اول تو ولی عصر چشمش میافته به یکی ازین شاهکسای ناب تهران با هفت قلم آرایش (ازون تریپایی که موقع راه رفتن ماتحت مبارک میدون آزادی رو دور میزنه!!) خلاصه پسره میاد جلو، خیلی مودب میگه: ببخشید... جساراً عرضی داشتیم. دختره میگه: بفرمایید. پسره آب دهنشو قورت میده، میپرسه: ببخشید، این دوست دختر که میگن شما میاید؟!

۳۷- رشتیه به زنش میگه: خانم جان، يك قرص ویآگرا بده، امشب يك حال اساسی بکنیم! زنش میگه: اووو! فقط دو تا قرص مونده، اونم مال مهموناست!

۳۸- ملکه انگلیس داشته از يك بیمارستان بازدید میکرده، وارد يك اتاق میشن، میبینن مریضه داره رو تخت جلق میزنه! ملکه جا میخوره از رئیس بیمارستان میپرسه: اوه! آقا خواهش میکنم بفرمایید این چه وضعیتی است؟ رئیس بیمارستان جواب میده: چیزه! بله! ببخشید! یادم اومد. این مریض میزان ترشح اسپرمش خیل؟ زیاده، اگر روزی ۵ بار تخلیه نکنه حالش وخیم میشه! ملکه میگه: عجب! حالا فهمیدم! خلاصه ازونجا رد میشن، تو بخش بعدی وارد يك اتاق میشن، میبینن يك پرستاره داره برای يك مریض ساک میزنه! ایندفعه قبل ازینکه ملکه سؤال کنه، دکتره میگه: این مریض هم همون مشکل رو داره، ولی این بخش خدمات بهتری ارائه میده!

۳۹- میخواستن بن لادن (یا يك کله خری شبیه اون!) رو شکنجه بدن، از ملت نظر خواهی میکردن که چیکارش کنند. نظر ترکه رو میپرسن، میگه: ایلده سر يك میله رو داغ کنید، خوب که سرخ شد، از طرف سردش بکنید تو کونش!! ملت کف میکنن، میپرسن: حالا چرا از طرف سردش؟! ترکه میگه: تا هرکی خواست درش بیاره، دستش بسوزه!

۴۰- از قزوینیه میپرسن: از کدوم بازیکن فوتبال خوشت میاد؟ میگه: البور کان!

۴۱- رشتیه نصفه شب میخواست به بره بشاشه، به زنش میگه: خانم جان، يك دقیقه این جای منو نگر دار، من الان میام!

۴۲- به قزوینیه میگن: يك آهنگ بخون که باهات خیلی حال میکنی. قزوینیه میزنه زیر آواز: کبوتر بچه کرده، کاش بودی و میدیدی!

۴۳- بعد از جنگ، يك عالمه سردار مردار الکی اضافه حقوق بگیر رو دست دولت باد کرده بوده، با خودشون فکر میکنن يك برنامه ای پیدا کنن که يك پولی به اینها بدن باز خریدشون کنن و از شرشون راحت شن. تو جلسه قرار میگذارن که هر سرداری میتونه معادل درازترین فاصله در بدنش به انتخاب خودش در ازای هر سانت ده هزار تومن بگیره و بره رد کارش. یکی قدش خیلی بلند بوده، میگه از فرق سر تا نوک پا. اندازه میگیرن ۲۴۰ سانت بوده حساب میکنن بهش میدن. یکی دیگه دستهایش دراز بوده،

میگه از نوک انگشت چپ تا نوک انگشت راست. ۲ متر بوده، ۲ میلیون میگیره. بعدی میاد، میگه: از نوک معامله تا محل تخمتین! میگن: مطمئنی؟ این که چیزی نمیشه. یارو میگه: نه من همینقدر قبول دارم. میگن هرچور میل خودته. خلاصه شلووار یارو رو میکشن پایین، میبینن یارو اصلاً تخم نداره! میگن مرد حسابی پس تخمات کو؟ یارو میگه: فاو!

۴۴- ترکه و لره با هم میرن شکار، منتها فقط لره تفنگ داشته. خلاصه وسطای جنگل بودن که یهو یك شیر هیکلی میگذاره دنبال ترکه! خلاصه اون بدبخت هم جفت میکنه، شروع میکنه با آخرین سرعت دویدن، و درضمن سر لره داد میزده که: بکشش... بکشش! لره هم تفنگشو در میاره، نشونه میگیره، بنگ! میزنه یك تخم آقا شیره رو ناکت میکنه! شیره شاکی میشه، سریع تر میگذاره دنبال ترکه... اون بدبخت هم باز در عین دویدن، داد میزنه: بکشش... بکشش!! باز لره نشونه میگیره، اینبار میزنه اون یکی تخم آقا شیره رو ناکت میکنه! شیره دیگه پاک شاکی میشه، با چشماي خون گرفته میگذاره دنبال ترکه... اون بدبخت هم در عین اینکه داشته با همه وجود میدویده، داد میزنه... بابا بکشش! بکشش!! لره دوباره نشونه میگیره... بنگ! اینبار کیر اقا شیره کنده میشه! ترکه شاکی میشه، داد میزنه: بابا این میخواد منو بخوره، نمیخواد که بکنه!

۴۵- قزوینی یك تریپ بچه خوشگل بلند میکنه، میره خونه. خلاصه واسه اینکه مخ بچه رو بزنه، میره آلبوم خانوادگیشون رو میاره، شروع میکنن با هم تمشا کردن و درضمن قزوینی واسه پسره تعریف میکرده که: بالام جان، اینو که میبینی، پسر خالمه... من کردممش، مهندس شد! این یکی رو که میبینی، پسر داییمه، اینم من کردم، دکتر شد!! خلاصه همین طور یکی یکی ملت فامیل رو نشون پسره میداده و میگفته که من کردممش و فلان کاره شد، یهو مادر قزوینی از آشپزخونه داد میزنه: بالام جان، اگه میده بکن... اگه نمیده هم بیخود فامیلو کونی نکن!

۴۶- رشتیه با خانمش و یك بابای دیگه تو کوپه قطار بودن، شب میخواستن بخوابن، رشتیه و زنش پایین میخوابن، جناب غریبه هم میره رو تخت بالا میخوابه. خلاصه یك مدت میگذره، یهو یارو میگه: آقا خجالت بکش! تو کوپه قطار عمومی این کارا قباحت داره! رشتیه، هول میکنه، میگه: والله ما کار بدی نمیکردیم! دوباره یك مدت میگذره، باز مرده میگه: آقا قباحت داره! من این بالا خوابیدم، این چه کاریه شما پایین میکنید؟! باز رشتیه شرمنده میگه: والله ما کار خاصی نمیکردیم، فقط خوابیده بودیم. خلاصه یك مدت میگذره و یك بند مرده غر میزده که اقا این چه کاریه میکنید و رشتیه هم هی قسم و آیه میخورده که کار بدی نمیکنه. بالاخره رشتیه شاکی میشه، میگه: اصلاً تو بیا پایین بخواب، من میرم بالا میخوابم. مردک هم که همینو میخواست، جنگی میاد پایین و بسم الله شروع میکنه با زن رشتیه، حالا نکن، کی بکن!! رشتیه از تخت بالایی سر و صدا رو میشنوه، با خودش میگخ: بنده خدا راست میگفت، ازین بالا ناجور به نظر میاد!

۴۷- رشتیه به زنش مشکوک بوده، یك بار باید میرفته مسافرت، زیر تخت خانم یك سطل ماست میگذاره و یك گوشکوب هم میبندد به زیر تخت، تا اگه بیشتر از یك نفر رو تخت خوابیدن گوشت کوبه بیاد پایین و ماستی شه. خلاصه میره سفر و چهار روز بعد برمیگرده میبینه ماسته دوغ شده!

۴۸- جاهله با رشتیه دعواش میشه، جاهله گردن رشتیه رو میگیره، رشتیه میگه: اووو! اول خایه‌ها رو ول کن!

۴۹- زنه میره پرنده فروشی، میگه: من یك طوطی باهوش میخوام. یارو میردش جلوی یك قفس، میگه: خانم این باهوش ترین طوطیه که من تا حالا دیدیم. زنه به طوطیه میگه: سلام طوطی. طوطیه میگه: سلام خانم! زنه میگه: من اگه تو رو بخرم و ببرم خونه، بعد فردا با یه آقای بیام خونه، تو چي میگی؟! طوطیه میگه: میگم سلام جنده خانم!! زنه بهش بر میخوره و میگه: واه! چه طوطیه بی ادبی! من اینو نمیخوام! یارو فروشنده میگه: خانم شما اصلاً ناراحت نباشین. من دو هفته باهات کار میکنم، اخلاقش درست میشه. خلاصه زنه دو هفته بعد میاد، به طوطیه میگه: سلام طوطی. طوطیه میگه: سلام خانم. زنه میگه: من اگه تو رو بخرم و ببرم خونه، بعد فردا با یه آقای بیام خونه تو چي میگی؟! میگه: میگم سلام خانم. خوش اومدین آقا! زنه میگه: اگه با دو تا آقا بیام چي؟! طوطیه میگه: سلام

خانم، خوش آمدین آقایون! زنه میگه: اگه با سه تا آقا پیام چي؟! باز طوطي همونو میگه. خلاصه همینجور تعداد آقایون زیاد میشه تا میرسن به شیش تا آقا. یهو طوطیه شاکی میشه، میگه: بین محمود آقا! نگفتم خانم جندست!

۵۰- خانم معلمه سر کلاس از یه بچه تخسه می پرسه: اگه سه تا گنجشک سر یه شاخه درخت نشسته باشن، بعد ما یکیشون رو با تیر بزیم، چند تا گنجشک رو درخت میمونه؟ بچه میگه: هیچی! معلمه میگه: نخیر دو تا میمونه. بچه میگه: خوب اون دو تا هم از صدای تیر فرار میکنن دیگه. معلمه یکم فکر میکنه، میگه: جوابت درست نبود ولی از طرز فکرت خوشم اومد! بعد شاگرد میگه: خانم حالا ما یه سوال بپرسیم؟! معلمه میگه: بپرس. پسر میگه: اگه سه تا خانم تو خیابون بستنی بخورن، اولی گاز بزنه، دومی لیس بزنه و سومی میک بزنه، کدومشون ازدواج کرده؟! معلمه یکم فکر میکنه، میگه: خوب معلومه، سومی! بچه میگه: نه... جوابتون درست نبود. اونی که حلقه دستشه ازدواج کرده، ولی از طرز فکرت خوشم اومد!

۵۱- عربه شرت خارجی میپوشه، از پشت احساس غربت میکنه!

۵۲- یه عربه پاهاش پرانتری بوده، بهش میگن چرا این جوریه؟ میگه حتماً موضوع مهمی بینشه!

۵۳- آبادانیه داشته لب دریا راه میرفته، یه بسیجیه میاد بهش گیر میده که: تو چرا آستین کوتاه پوشیدی؟! آبادانیه میگه: و لك تو به روح اعتقاد داری؟! بسیجیه میگه: چرا مزخرف میگی مردك؟! من دارم میگم تو چرا لباس آستین کوتاه پوشیدی؟ آبادانیه میگه: و لك خوب بگو به روح اعتقاد داری؟ بسیجیه میگه: منو شاکی نکن! دارم بهت میگم چرا آستین کوتاه پوشیدی؟ باز آبادانیه میگه: خوب و لك سوال سختی که نیست، تو به روح اعتقاد داری یا نه؟ بسیجیه شاکی میشه، میگه: دارم، منظور؟ آبادانیه میگه: خوب کیرم تو روحت! هوا گرم دیگه!

۵۴- ترکه و رشتیه میخواستن يك حالي باهم بکنند، اول رشتیه مشغول میشه. ترکه هم حس رفاقتش گل میکنه، با خودش میگه: بگذار يك حالي بهش بدم. شروع میکنه بلند بلند داد زدن که: آره... بکن عزیزم... فشار بده... محکم تر... جرم بده... خورده شیشه بریز... پارم کن!! یهو رشتیه میشکه بیرون، شروع میکنه دویدن! ترکه میپرسه: کجا میری؟! رشتیه میگه: تو با کون خودت این ریختی تا میکنی، با کون من میخوای چیکار کنی؟!!

۵۵- تو رشت زلزله میاد، رشتیه دوازده روز میگرده تا زنشو پیدا کنه!... آخه نمیدونسته زیر کدوم آوارو باید بگرده!

۵۶- رشتیه برای بار اول تو زندگیش اتوبوس دو طبقه میبینه، میره جلو از رانندش میپرسه: آقا جان، این اتوبوس کجا میره؟ شوفره میگه: انقلاب. رشتیه یکم مکث میکنه، میپرسه: ببخشید، طبقه دومش کجا میره؟! شوفره فکر میکنه طرف سر کارش گذاشته، برمگرده میگه: میره به کس ننه تو! رشتیه با تعجب میگه: اووو! یعنی شرکت واحد به اونجا هم خط گذاشته؟!!

۵۷- بچه تخسه از مامانش میپرسه: مامان جون، این ممد طبقه پایینی از کجا اومده؟ مامانه میگه: یه روز بابا-مامانش یه کدو خریده بودن، وقتی بریدنش ممد از توش دراومد. بچه باز میپرسه: پس این عباس طبقه بالایی از کجا اومده؟ مامانش میگه: اونم مامانش یه کلم خریده بود، وقتی وازش کرد، عباس توش بود. بچه یه سری تکون میده، میگه: عجب! پس فقط تو طبقه ما بکن بکنه!

۵۸- زنه رشتیه هرکار میگرده ارضا نمیشده، آخرش میره سکس شاپ، میگه: ببخشید من يك کیر مصنوعی میخوام. فروشنده اشاره میکنه به ویتترین پشت سرش میگه: کدوم یکی رو میخواین؟ زنه یکم فکر میکنه، میگه: اون قرمزه رو. فروشنده میگه، ببخشید خانوم، ما کیر قرمز نداریم! زنه اشاره میکنه میگه: اوناها بابا، اون قرمزه بالا سمت چپ. مرده يك نگاهی میکنه، میگه: شرمنده خانوم کپسول آشنشانیمون فروشی نیست!

۵۹- عربہ سوار تاکسی میسه، میشینہ کنار یک دختره آخر تیکه. یک مدت میگذره، برمیگرده به دختره میگه: ببخشید خواهر، یک سوال جنسی داشتم! دختره میگه: خفه شو کثافت نکبت! باز یک مدت میگذره، باز عربہ میپرسه: ببخشید، میتونم یک سوال جنسی بپرسم؟! دختره میگه: گمشو سوال جنسی رو برو ازون ننه قحبت بپرس! خلاصه عربہ اونقدر گیر میده تا آخر دختره حوصلش سر میره، میگه: بپرس بینم چه مرگته؟! عربہ میگه: شرمنده خواهر، جنس این شلوارتون چیه؟!

۶۰- کرده میخواستہ واسه چراغ قوه‌ش باطری بخره، چراغ قوه رو میگذاره تو جیبش میره بقالی، اشاره میکنه به جیب شلوارش میگه: قوه‌شو داری؟ بقاله یک نگاه به جیب قلبه یارو میکنه، جفت میکنه میگه: نه به جون تو نه قوه‌شو دارم، نه بنیه‌شو!

۶۱- قزوینیه میاد تهران بواسیرشو عمل میکنه، بعد میره شرکت بیمه که پولشو بگیره، اونجا بهش میگن چون شما تو قزوین بیمه هستید، باید برید همونجا پولتون رو بگیرید. خلاصه قزوینیه هم برمیگرده قزوین، میره شرکت بیمه میگه: بالام جان من تهران عمل جراحی داشتم، گفتن بیام اینجا پولمو بگیرم. مسوول اونجا ازش میپرسه: شما کجاتون رو عمل کردین؟ قزوینیه میگه: بواسیرم رو. یارو میگه: اهکی! بالام جان بیمه که پول عمل زیبایی رو نمیده!

۶۲- مزاحمه زنگ میزنه خونه یک بدبختی، میگه: ببخشید گوشی دستتونه؟ یارو میگه: بعله. میگه: خوب پس بی‌زحمت بکنیدش تو کونتون! یارو شاکمی میسه و طرف قطع میکنه. سه چهار روز بعد باز مزاحمه زنگ میزنه همون خونه، میگه: ببخشید گوشی دستتونه؟ مرده میاد تیز بازی در بیاره، میگه: نه! مزاحمه با صدای متجب میگه: ااا... یعنی هنوز تو کونتونه؟!

۶۳- رشتیه صبح از خواب پا میشه میبینه چهارتا آجر گذاشتن زیرش، زنشو بردن!

۶۴- رشتیه اسم دوست دخترش شیرین بوده، یک تریپ خیلی عاشق‌پیشه بازی در میاره رو کیرش اسم دوست دخترش رو خال‌کوبی میکنه، منتها وقتی کیرش خوابیده بوده فقط یک "ن" دیده میشده. یک بار رفته بوده حموم عمومی، میبینه رو کیر یک عربہ هم فقط یک ن معلومه. خلاصه یوخده به دوست دخترش شک میکنه، یهو کیر عربہ بلند میشه، میبینه روش نوشته: شرکت فراورده‌های نفتی ایران و عربستان!

۶۵- یارو داشته واسه رفیقاش خالی میبسته که: آره اون روز رفته بودم شکار، یهو یک خرس وحشی دیدم، زدم با یک تیر کارشو ساختم. وقتی خواستم ببرمش دیدم خیلی سنگینه، یه رونش را کندم انداختم رو شونه‌ام، بقیه‌اش رو گذاختم برای لاشخورها. دیگه داشتم برمی‌گشتم که یه خرس گنده دیگه بهم حمله کرد، اونم شکار کردم و یه رونش رو کندم و انداختم روی اون یکی شونم. یهو تلفن زنگ میزنه، یارو میره تلفن رو جواب میده، وقتی برمیگرده یادش رفته بوده داشته چی میگفته. به رفیقش میگه: خوب کجا بودم؟ رفیقش میگه: اونجا که دوتا رون رو شونت بود. یارو میگه: آره داداش داشتم می‌گفتم، دوتا روناشو گذاختم رو شونم و آقا آااای کردم!

۶۶- ترکه مادرش مرده بوده، داشته ضجه می‌زده و می‌گفته: نوار بهداشتی بدین! نوار بهداشتی بدین! ملت میگن: بابا حالا تو این هیروبری نوار بهداشتی می‌خوای چی؟ ار؟ میگه می‌خوام خون گریه کنم!

۶۷- پسر دهاتیہ داشته از صحرا برمی‌گشته خونه، میبینه یه دختری مثل پنجه آفتاب داره تو رودخونه خودشو می‌شوره. پسره وامیسته یه تریپ نگاه می‌کنه بعد یهو پا میگذاره به فرار، حالا ندو کی بدو. خلاصه میدوه تا می‌رسه به دهشون، رفیقش ازش می‌پرسه: حسنی چته؟ چرا فرار میکنی؟ حسنی ماجرای دختره رو تعریف می‌کنه و میگه: نم گفتم بود اگه به زن نامحرم نگاه کنم خدا منو سنگ می‌کنه، منم احساس کردم از یه جایم دارم سنگ می‌شم!

۶۸- رشتیه میره نجاری میگه: قربون یک کمد بساز اصغر آقا توش نباشه!

۶۹- قزوینیا به کون میگن: امرسان... زیبا... جادار... مطمئن!

۷۰- یارو داشته تو خیابونای قزوین قدم میزده، یهو میبینه یه قزوینی افتاده دنبالش. خلاصه ازین خیابون به اون خیابون، ازین کوچه به اون پس کوچه... میبینه خیر، طرف دست بردار نیست. همینطور که تو این فکر بوده که چیکار کنم که از شر این لعنتی خلاص شم، یهو به کلش میخوره که یه گوز اساسی بده، بلکن یارو از بوش بدش بیاد دست از سرش برداره. خلاصه با تمام قوا یه گوز با پدر مادر خوش صدا از خودش صادر میکنه، ولی قزوینی دست بردار نبوده. خلاصه آخر میپیچه تو یه کوچه بن بست، گیر میفته. یارو میرینه به خودش، داد میزنه: خار کسده! از جون من چی میخوای؟! قزوینی میگه: بالام جان، هر کی بوق میزنه سوارم میکنه!

۷۱- زنه شیون کنان میره پیش رئیس کلانتری شهرشون، میگه: حاج آقا این سربازتون به پسر من تجاوز کرده! سرهنگه میگه: خانم بیخود که نمیشه به سرباز مملکت تهمت زد... این ادعایتون باید ثابت شه. خلاصه دستور میده یه تشه آب میکنن و بچه خانم رو میشونن توش و بهش میگن بگوز! پسره میگوزه، از تو آب چند تا حباب کوچیک میاد بیرون. سرهنگه یه نفس راحت میکشه، میگه: دیدی حاج خانم بیخود به سرباز مملکت تهمت زدی؟! پسرت سالم سالمه. زن شاکی میشه، میگه: یعنی چی؟! آخه چه ربطی داره؟! سرهنگه شلوارشو میکشه پایین، میشینه تو تشه، میگوزه... یهو همه آب تشه خالی میشه! برمبگرده به زنه میگه: دیدی حاج خانوم؟ کون گاییده شده اینطور میشه!

۷۲- رشتیه میاد خونه، میبینه زنه لخت رو تخت خوابیده، میگه: خانم جان، بازم که تو لختی؟! زنه میگه: آخه لباس ندارم! رشتیه شاکی میشه، میره در کمد رو باز میکنه، شروع میکنه به شمردن لباسها: این یه دست... این دوتا... این سه تا... این چهار تا... این پنج تا... این شش تا... اوه پس کو اصغر آقا؟

۷۳- رشتیه داشته با پسرش از یه دهی رد میشده، پسرش ازش میپرسه: باباجون، چرا این آقاهه داره پستونای این گاو رو میماله؟! رشتیه میگه: واسه اینکه این آقا میخواد این گاوو بخره، میخواد مطمئن شه که مریض نیست. پسره یهو هول میکنه، میگه: ایا... بابایی... یعنی اکبر آقا هم میخواد مامانو بخره؟!

۷۴- پیرمرده میره داروخونه، میگه: آقای دکتر، یه چهارم قرص وایاگرا بدین. دکتره کف میکنه، میگه: پدر آخه یه چهارم قرص که به جایی نمیرسه. پیره مرده میگه: ای بابا، ما که این کارا ازمون گذشت، همونقدر بلند شه که من رو کفشام نشاشم کافی!

۷۵- خلیانه همین که هواپیما از زمین بلند میشه، میکروفون رو میگیره دستش و کس شعریات همیشگیش رو بلغور میکنه که: سلام، من خلیانم و فلان و بیسار... منتها بعد که حرفاش تموم میشه، یادش میره میکروفون رو خاموش کنه. خلاصه بعد از یه مدت برمبگرده به کمک خلیان میگه: تو کنترل رو بگیر دستت، من این ساندریچم رو بخورم، بعدم برم ترتیب این مهماندار جدید رو بدم که خیلی کسه! و طبیعتاً همه این حرفها هم داشته بلند بلند تو هواپیما پخش میشده! یکی از مهماندارا که این وضع مفتضح رو میبینه، شروع میکنه دویدن طرف کابین خلیان که دیگه بیشتر سوتی نده، وسط راه یه پیرزنه جلوشو میگیره، میگه: دخترم حالا اونقدر هم عجله نکن، خلیان گفت اول میخواد ساندریچشو بخوره!

۷۶- دختره میره دکتر، میگه: آقای دکتر من سرم درد میکنه. دکتره هم ازون حیزای مادر فحبه بوده، نگاه میکنه میبینه دختره تیکه تمیزیه، با خودش میگه بگذار یه حالی بکنیم! خلاصه به دختره میگه بلوزشو دربیاره، بعد شروع میکنه مالوندن پستونای دختره! دختره شاکی میشه، میگه: آقای دکتر، من سرم درد میکنه، چرا سینمو گرفتی؟! دکتره خودشو میزنه به عصبانیت، میگه: خانم شما که از علم پزشکی چیزی نمیدونن، خواهش میکنم مداخله نکنید! بعد یه مدت دختره رو میخوابونه رو تخت و شروع میکنه با جای دیگش ور رفتن. باز دختره اعتراض میکنه که بابا سردرد چه ربطی به اینجای آدم داره؟! دکتره هم جواب میده که شما از علم پزشکی چیزی نمیدونید، من دارم معاینهتون میکنم! خلاصه بعد یه مدت کار بیخ پیدا میکنه و دکتره یا علی مدد شروع میکنه به کردن، اون هم چه کردنی!! وسطای کار، دختره میگه: ببخشید آقای دکتر، میشه اون درو ببندید؟ دکتره میگه: واسه چی؟ دختره میگه: آخه مردم تو

راهرو هم چیزی از علم پزشکی نمیدونن، خدای نکرده فکر میکنن شما دارید منو میکنید!

۷۷- تو مشهد معلمه رفته بوده دستشویی دانش آموزا، یهو يك گوز گوش خراش از خودش صادر میکنه! يك يارو پسره تازه اومده بوده تو دستشویی، شروع میکنه لگد زدن به در كه: آی یره مادر قحبه، تو کلاس چندی؟! معلمه از ترس آبروریزی صداش در نمیاد، ولي يارو ول كن نبوده و همینجور میکوبیده به در و خوار مادر معلمه رو دوره میکرده! آخر معلمه، صداشو نازك میکنه، میگه: مو کلاس دومم. شاگرد با لگد محکم میکوبه به در، میگه: گه خوردی مادر قحبه! گوزي كه تو دادی، از کلاس پنجم هم رد بود!

۷۸- شباهت برنامه كودك با پستون خانمها:...هر دو مال بچه‌هاست، ولي اكثرًا بزرگترها استفاده میکنند!

۷۹- يك بابايي ميخوره زمين دستش پيچ ميخوره، منتها كون گشاديش ميومده كه بره دكتر نشونش بده. خلاصه دستش يك مدت همینجور درد میکرده، تا يك روز رفیقش بهش میگه این داروخونه سر كوچه يك كامپیوتر آورده كه صد تومن میگیره، سر سه سوت هر مرضي رو تشخيص میده. يارو هم میگه: خوب ديگه صد تومن كه پولی نیست، بریم ببینیم چه جورپاست. خلاصه میره اونجا، مبینه يك دستگاه گنده گذاشتن، جلوش يك شكاف داره، روش نوشته: لطفاً اسكناس صد تومانی وارد كنید. يارو يك صد تومنی میگذاره، يهو يك چیز قیف مانند میاد بیرون، میگه: نمونه ادرار! طرف هم با خجالت میکشه بیرون و میشاشه تو جناب قیف. بعد از دو سه دقیقه تلق تولوق و بوق بوق، كامپیوتره يك تیکه کاغذ میده بیرون كه روش نوشته بوده: یکی از تاندنهای دست شما پاره شده. باید يك هفته ببندینش و باهاش كار سنگین نکنید تا خوب شه. يارو كف میکنه كه این لا مصب اینهمه چیز رو چطور از شاش آدم میفهمه؟! خلاصه كرمش میگیره كه ببینه میشه گولش زد یا نه. فرداش يك شیشه مربا ورمیداره، تا نصف توش آب شیر میریزه، بعد میده سگش توش بشاشه، يك دونه از آدامساي دخترش رو هم میندازه توش، آخر كاری هم يك تریپ جلق میزنه، يكم از آب كیرش رو اضافه میکنه به معجون، بعدم میره همون داروخونه، معجونش رو میریزه به جای نمونه ادرار. كامپیوتره يك ۱۵ دقیقه قیژ قیژ و دلنگ دلونگ میکنه، بعد يك کاغذ چاپ میکنه میده بیرون كه روش نوشته بوده: آب شیرتون آهك داره، باید لوله كش بیارید درستش كنه. -سگت قلبش ناراحته، همین روزها تموم میکنه. -دخترت حاملست، باید بری خر پسر طبقه پایینی رو بگیری. -درضمن اگه بخوای همینجوري يك بند جلق بزنی، تاندن دستت هیچ وقت خوب نمیشه!

۸۰- اصفهانیه میره پیش ملاي محل واسه پرسیدن مسائل شرعی، میگه: حاج آقا، من سر نماز جای هفت نقطه بدن، هشت نقطه بدنم میچسبه به زمین، نمازم باطل میشه، میگی با این کیر چیکار کنم؟! ملاحه يكم فكر میکنه، میگه: چاره ای نیست، باید يك قسمتش رو کوتاه کرد! خلاصه يارو رو میخوابونه رو تخت و بیهوشش میکنه برای انجام عمل ختنه، منتها يهو با خودش میگه: حالا من چقدر برم كه از مردی نیفته؟ میترسم خیلی كوچيك بشه، من كه اندازه دستم نیست! خلاصه میفرسته دنبال حاجیه خانم كه به عنوان يك زن بیاد نظر بده. حاج خانوم میاد و از گوشه چادر يك نگاه میندازه به معامله يارو، میگه: حاج آقا، من میگم حیفس! يك پاشو ببرین!

۸۱- قزوینیا به برادرزن میگن: نون زیر كباب!

۸۲- ترکه زن میگیره، شب اول تو حجله تا میان مشغول شن يهو عروس سخته میکنه میمیره! ترکه خیلی ناراحت میشه، میگه: بابا اینکه نشد، اینهمه خرج کردیم و حالا يك دور هم نکنیم خیلی ستمه! میکنیم، به ملت میگیم بعد از كار مرد! خلاصه مشغول میشه، همچین كه نوک كار فرو میره يهو زنه شكه میشه و بلند میشه میشینه. ترکه میزنه تو سرش شروع میکنه بلند بلند گریه كردن! عروسه میگه: بابا من زنده شدم، باید خوشحال باشی، چرا گریه میکنی؟ ترکه وسط همون گریه زاریش، میگه: بابام! عروسه میگه: بابات چي؟ باز ترکه میکوبه تو سرش، میگه: بابام! عروسه میگه: خوب بابات چي؟! ترکه میگه: اگه میدونستم نمیگذاشتم بمیره!

۸۳- يك قمري با يك بلبل ازدواج میکنن، اسم بچشون رو میگذارن: قُنبِل!

۸۴- ترکه رو به جرم سرقت محاکمه میکنند، میگن طبق حكم شرع باید يك دستشو قطع کنیم. میان

دست راستشو قطع کنند، میبیند روش با خال کوبی نوشته: مرگ بر آمریکا! میگویند این دستو که همیشه قطع کرد... میرن دست چپش رو قطع کنند، میبینن نوشته: مرگ بر اسرائیل! میگویند ای بابا این دستم که صلاح نیست قطع شه. خلاصه هرچاشو میان قطع کنند، میبینن يك شعار انقلابی روش خال کوبی شده، تا اینکه میرسن به کیر ترکه، میبینن روش نوشته: جاکوزی! میگویند: کس خل نگاه کن چي نوشته! همینو ببرین! یهو ترکه میگه: جناب سروان دست نگه دارید! این وقتی خوابیدس این ریختیه، وقتی پاشه میشه نوشته جنگ جنگ تا پیروزی!

۸۵- دختره میره پیش کشیش محلشون، میگه: پدر من گناه کردم! کشیشه میگه: چیکار کردی فرزندم؟ دختره میگه: من به يك مرد گفتم کس عمت! کشیشه میگه: آخه برای چي؟ دختره میگه: آخه دستشو گذاشته بود رو پام، کشیشه دستشو میگذاره رو پای دختره، میگه: اینطوری؟ دختره میگه: آره پدر. کشیشه میگه: دخترم آخه آدم که واسه همچین کاری به کسی نمیگه کس عمت! دختره میگه: آخه پدر بعد اونیکه دستشو گذاشت رو سینم. کشیشه دستشو میگذاره رو پستونای یارو، میگه: اینجوری؟ دختره میگه: آره پدر. کشیشه میگه: ولی آخه اینم دلیل همیشه که آدم به بنده خداوند بگه کس عمت! دختره میگه: آخه بعد لباسمو دراورد. کشیشه لباسای دختره در میاره، میگه: اینجوری؟ دختره میگه: آره پدر. کشیشه میگه: واسه اینکار هم آدم به برادر دینیش نمیگه کس عمت! دختره میگه: آخه بعد اونکاری که تو ده فرمان خداوند ممنوع کرده زن و مرد نا محرم باهم بکنند رو با من کرد! کشیشه میگیره ترتیب دختره رو دستتاً میده، میگه: این ریختی؟! دختره میگه: بعله پدر. باز کشیشه میگه: ولی آخه این هم دلیل همیشه که آدم به یکی از اشرف مخلوقات بگه کس عمت! دختره میگه: ولی پدر، آخه طرف ایدز داشت! کشیشه میگه: ای کس عمش!

۸۶- آخونده داشته ترتیب يك بدبختی رو میداده، یهو منکرات میریزن، میرنشون دادگاه ویژه روحانیت. خلاصه دادگاه تشکیل میشه و آخري قاضیه حکم میکنه که آخونده باید بیست ضربه شلاق بخوره، اونیکه صد و بیست ضربه! اون بدبختی که کونش گذاشته شده بوده شاکي میشه، میگه: حاج آقا! این مرتیکه ترتیب مارو داده، چرا من باید شیش برابر شلاق بخورم؟! قاضیه میگه: حکم تو بیست ضربه مال عمل لواطه، صد ضربه بخاطر پشت کردن به روحانیت!

۸۷- يك بابایی کیرش خیلی بزرگ بوده (بزرگ تر ازین حرفها!) بهش میگویند تو فلان جنگل استرالیا يك قورباغه هست، که اگه بتونی ازش يك سوال بپرسی که بگه نه، واسه هر يك نه پنج سانت کیرت کوتاه میشه. خلاصه یارو با هزار بدبختی و مصیبت خودشو میرسونه به قورباغه، ازش میپرسه: خاله قورباغه، زن من میشی؟! قورباغه میگه: نه و یهو کیر طرف پنج سانت کوچیک میشه. یارو يك نگاه میکنه، میبینه هنوز خیلی بلنده، باز میپرسه: خاله قورباغه زن من میشی؟ باز قورباغه میگه: نه و کیر طرف پنج سانت دیگه کوچیک میشه. یارو يك نگاه میکنه، میبینه تقریباً خوبه، ولی يك پنج سانت دیگه جا داره کوتاه شه. دوباره میپرسه: خاله قورباغه، زن من میشی؟ قورباغه حوصلش سر میره، میگه: گفتم که، نه نه نه نه نه!

۸۸- یارو عربی (همون که سري قبل رفت دبی!) میخواست به برگرده ایران، سر مرز موقع بازرسی بدنی، باز دست مامور گمرک میخوره به يك چیز سفت و گنده! ماموره فکر میکنه عربی داره اسلحه قاچاق میکنه، میگه: حاج آقا، کلاشه؟! عربی میگه: نه و لك، گلشه!

۸۹- دختره میره مهمونی، میبینه دختر و پسر دارن میرقصن، فقط يك پسره آخره تیپ يك گوشه واستاده هیچکي باهاش نمیرقصه. دختره میره پیش رفیقاش، میگه: جریان چیه، چرا هیشکي با این نمیرقصه؟ رفیقاش میگویند: بابا مگه تو رضا درجا رو نمیشناسی؟! یارو میگه نه. رفیقاش میگویند: بابا این خیلی خطرناکه، با هرکي میرقصه همون وسط رقص ترتیبشو میده! دختره که حسابی چشمش طرف رو گرفته بوده باور نمیکنه، با خودش میگه: بابا مگه کشکه؟! من که چغندر نیستم این یارو بتونه همین ریختی ترتیب رو بده! خلاصه میره جلوی آقا رضا و یوخده قر و اطوار میاد و طرف هم دوزارش میفته و میاد بهش پیشنهاده رقص میده. يك مدت که میرقصن، یارو میگه: بخشید، ممکنه یخورده لای پانونو وا کنید؟! دختره میگه: کثافت نکبت! خیال کردی من کیم که میخوای وسط رقص اینکارا رو بکنی؟! پسره میگه: والله کارمو کردم، میخواستم بکشم بیرون دیدم گیر کرده!

۹۰- قزوینیه تو یك کوچه خلوت یك پسر خوشگل میبینه، میره جلو دست میکشه به سرش، میگه: بالام جان سمت چیه؟ یهو بابای پسره از تو حیاط داد میزنه: اسمش حمیده، کان هم نمیده!

۹۱- دوتا جنینه تو شیکم مامانشون بساط عرق خوری راه انداخته بودن و داشتن پُکر بازی می کردن که یهو یکیشون جنگی سیگارشو خاموش میکنه، میگه: جمعش کن، جمعش کن، بابا اومد!

۹۲- زنه میره دکتر، میگه: آقای دکتر این جریان شوهرمن خیلی بلنده، هروقت مشغولیم تمام دل و رودم درد میگیره! دکتره میگه: خوب شما هفته دیگه شوهرتون رو بیارید ببینیم چیکار میتونیم بکنیم. زنه میگه: شوهرم رو واسه چی بیارم؟ دکتره میگه: خوب ببینیم اگه بشه یه مقدار آلت ایشون رو کوتاه تر کنیم که شما اذیت نشید. زنه جیغ میزنه: اوا خاك به سرم! نه آقای دکتر! اگه میشه این دل و روده منو یکم بیترین بالاتر!

۹۳- از سرخ پوسته میخوان اسمای بچه‌هاشو توضیح بده، میگه: این پسر اولمه، وقتی سرش با خانوم مشغول بودیم، یك عقاب طلایی تو آسمون رد شد، ما هم اسمشو گذاشتیم عقاب طلایی. این هم پسر دوممه، وقتی من و خانم سرش مشغول بودیم یك خرگوش رو برفها سرخورد و افتاد، ما هم اسمشو گذاشتیم خرگوش غلطان. پسر کوچیکش میگه: باباجون، باباجون، من چي؟ سرخ پوسته اخم میکنه، میگه: تو خفه شو کاپوت سوراخ!

۹۴- میدونی رشتیا به بچه اولشون چي میگن؟ مرحمتي دوستان! به بچه دوم چطور؟ دوستان مارو شرمنده کردن! به بچه سوم؟ دوستان دیگه شورشو درآوردن!

۹۵- زنه رشتیه شاکی میاد خونه، با گریه به شوهرش میگه: خاك بر سر بی غیرت! یك مرتیکه سیل کلفت الان سر کوچه بهم متلك انداخت! رشتیه خیلی شاکی میشه، قمه رو در میاره میره سر کوچه، خره یارو رو میگیره، میگه: اوهوی الدنگ! فکر کردی شهره هرتنه؟! یا همین الان میری خانم رو ماچ میکنی و از دلش در میاری، یا من میدونم و تو!

۹۶- ترکه میگیره پنجاه-شصت نفر رو تا دسته میگاد، لت و پارشون میکنه! میبرنش کلانتری، افسره ازش میبرسه: مرتیکه! این چه گهي بود خوردی؟! ترکه میگه: جناب سروان، وظیفه شرعیم بود!! افسره شاکی میشه، میگیره ترکه رو تا میخوره میزنه، بعد میگه: مردك مادر به خطا! کجای شرع گفته ملت بدبخت رو بگایي؟! ترکه میزنه زیر گریه، میگه: جناب سروان، به خدا خودم تو رساله خوندم که واسه هر یك روز که روزه نگیری باید ۶۰ نفر رو سیر بکنی!

۹۷- عربه میره پیش معشوقش، میگه: سکینه خانم! این جاسم دروغ میگه دوست داره، والله فقط میخواد کونت بگذاره! سکینه با عشوه میگه: تو چي عبود؟ عربه میگه: ولك من هم دوست دارم هم میخوام کونت بگذارم!

۹۸- دختره با باباش رفته بوده باغ وحش، اونجا دو تا میمون رو میبین که به کار خیر مشغول بودن! دختره از باباش میبرسه: باباجون، اینا دارن چي کار میکنن؟! باباهه میگه: هیچی عزیزم! دارن با هم شوخی میکنن! دختره میگه: اا بابایی، اینا که شوخی شوخی همدیگه رو کردن!

۹۹- رشتیه داشته بچه‌اش رو مینداخته هوا، یهو بچه ميفته خونه همسایه، رشتیه میگه: حق به حقدار رسید!

۱۰۰- عربه کیرشو انداخته بوده دور گردنش داشته توي خیابان راه می‌رفته، یك دختر خوشگل میبینه، خفه میشه!

۱۰۱- مایکل جوردن شب کریسمس دعا میکنه که: خدایا چي میشد من هم سفید بودم، هم همیشه لای پای دخترا؟! صبح پا میشه میبینه شده نوار بهداشتی!

۱۰۲- خرگوشه تو جنگل میمونه رو میبینه میگه: به به آقا میمونه! چي کارا میکنی؟! میمونه میگه: هیچی! این ورو نگاه میکنیم، اون ورو نگاه میکنیم، آقا شیره رو میکنیم! این حرف میرسه به گوش شیره، میگه: الان میرم دهنش رو میگام! میره پیش میمونه میگه: به به آقا میمونه! چي کارا میکنی؟! میمونه میفهمه هوا پسه، میگه: هیچی قربان، اینورو نگاه میکنیم، اونور رو نگاه میکنیم، کس میگیم!

۱۰۳- از ترکه میپرسن: نظرت در باره دوران نامزدي چیه؟ میگه: ای بابا! مثل اینه که بابات برات دوچرخه بخره ولي نگذاره سوارش بشی!

۱۰۴- ترکه هر شب خواب مدونا رو میدیده، ولي تا میومده ترتیبش رو بده از خواب میپریده! میره دکتر ماجرا رو تعریف میکنه، دکتره میگه: مشکلي نیست، این قرصها رو برات مینویسم، ازین به بعد دیگه ازین خوابا نمیبینی. ترکه ناراحت میشه، میگه: نه آقاي دکتر! بی زحمت یه دوايي به من بدین که از خواب نپریم و بتونم کارم رو بکنم! دکتره هم یه دوايي برایش مینویسه و یارو میره. فرداش ترکه شاکی برمیگرده مطب دکتره، دکتره میپرسه: دیشب چي شد؟ بالاخره کارتو کردی؟! ترکه شاکی میگه: آقاي دکتر توام با این دوا نوشتنت! دیشب آرنولد اومده بود به خوابم میخواست ترتیبم رو بده، هر کاری کردم نتونستم بیدار شم!

۱۰۵- جاهله داشته از خیابون رد میشده، یهو پاش پیچ میخوره میفته رو یك زنه، همونجا دراز به دراز ولو میشه. زنه هي تقلا میکنه از زیرش بیاد بیرون، زورش نمیرسه، جیغ میزنه: پاشو مرتیکه نکبت، هیكلت رو از رو من جمع کن! جاهله هم میگه: همیشه آجی، تا پلیس نیاد کروکي بکشه، من تکون نمیخورم!

۱۰۶- کابویه تو صحرا گیر کرده بوده داشته از گرسنگي میمرده، با خودش میگه من اینجا زنده برم بیرون خلیه، کیر میخوام چي کار؟! چاقو رو در میاره که کیرش رو ببره، یه دفعه یه صدایی از آسمون میاد: هي جو! من جاي تو بودم بیشتر فکر میکردم! یارو پیش خودش میگه: راست میگه، بالاخره مردی گفتن، چیزی گفتن! دو سه روز میگذره دیگه گرسنگي خیلی بهش فشار میاره، بازم میخواد کیرش رو ببره که بازهمون صدا میاد. دوباره منصرف میشه. چند روز میگذره دیگه داشته میمرده از گرسنگي، مهلت نمیده که صداهه چیزی بگه، کیرش رو میکنه و میخوره! بعد صداهه میاد که: کس خل! مگه نگفتم بیشتر فکر کن؟! حداقل میگذاشتی شق میکردی که دو وعده بخوری!

۱۰۷- میدونی فرق کیر خر با اتوبوس دو طبقه چیه؟!...نه؟! پس بپا اشتباه سوار نشی!

۱۰۸- تهرانیه و ترکه و رشتیه داشتن در باره دختراشون با هم حرف میزدن، تهرانیه میگه: من دو هفته پیش تو جیب دخترم سیگار پیدا کردم، تا اون موقع اصلاً خبر نداشتم که دخترم سیگار میکشه. رشتیه میگه: ای بابا! من اون هفته توکیف دخترم قوطي ودکا پیدا کردم! تا اون موقع اصلاً نمیدونستم که دخترم عرق میخوره!! ترکه میگه: بابا اینا که چیزی نیست! من دیشب تو کیف دخترم کاپوت مصرف شده پیدا کردم! تا اون موقع اصلاً نمیدونستم که دخترم کیر داره!

۱۰۹- دختره تو مهدکودک از خانوم مربیش میپرسه: خانوم محمدي، دختر هیجده ساله بچه دار میشه؟! مربیه میگه: آره. دختره هم سرشو تکون میده میره پی بازیش. بعد از ده دقیقه دوباره میاد میپرسه: دختر چهارده ساله چي؟! معلمه تعجب میکنه میگه: آره شاید بشه، واسه چي میپرسی؟! دختره میگه: همینجوري، و میره پی بازیش. یك ربع بعد دوباره برمیگرده، میپرسه: بچه پنج ساله چي، بچه دار میشه؟! معلمه کف میکنه، میگه: نه عزیزمن، تو اصلاً با این حرفها چیکار داری؟! یهو یکی از پسرا از عقب داد میزنه: دیدی بچه ننه! نگفتم خطري نداره؟!!

۱۱۰- ترکه رو داشتن به جرم قتل زنش محاکمه میکردن، دادستان میگه: سنگدل! تو وقتی داشتی زنت رو میکشتی، ندای وجدانت رو نشنیدی؟! ترکه میگه: نه والله! بس که این زنیکه جیغ و داد میکرد مگه میداشت ما چیزی بشنویم؟!!

۱۱۱- زنه هنرپیشه بوده، به شوهرش میگه: دیدی وقتی تو فیلم خودم رو زدم به مردن، چطوري همه

داشتن گریه میکردن؟! یارو میگه: آره، آخه میدونستن که واقعا نمردی!

۱۱۲- قزوینی داشته تو خونس ترتیب بچه رو میداده، بچه هم حین عمل داشته با گلهاي قالي بازي ميکرده. قزوینی شاکي ميشه، ميزنه تو سر بچه میگه: بالام جان، دل به کار بده!

۱۱۳- استاد زیست شناسي داشته آلت جنسي مرد رو توضیح میداده، میگه: این آلت مثل زایده ایست که به بدن مرد چسبیده، جاسم جان لطفاً بیا اینجا برای کلاس تشریح کن. جاسم خان هم که از قضا عرب بوده میاد پای تخته و میکشه پایین. استاده يك نگاهي میکنه، میگه: ...بله همونطوري که گفتم، جاسم زایده ایست که به این آلت چسبیده!

۱۱۴- رشتیه نفس زنان میاد خونه، به زنش میگه: خانم جان چه نشستی که به هرکي که پنج تا بچه داشته باشه، يك پرايد مجاني ميدن! زنش میگه: مرد مگه زده به سرت؟! ما که سه تا بچه بیشتر نداریم! رشتیه میگه: خانم جان، از شما چه پنهن... من دو تا بچه هم از صغرا خانوم، طبقه پایینی دارم! الان میرم میارمشون. خلاصه میره دو تا بچه‌ها رو میاره، وقتی برمیگرده میبینه دو تا از بچه‌هاش نیستن. از زنش میپرسه: خانم جان، یاسر و علي کجا رفتن؟ زنش میگه: والله تو که پایین بودی، هوشنگ خان اومد بچه‌هاشو برد!

۱۱۵- عربی میخواست بره دوبي، موقع تفتیش تو فرودگاه دست مامور گمرگ میخوره به کیرش. یارو اهل بخیه بوده فکر میکنه عربی داره دلار خارج میکنه، میگه بگذار یوخده تیغش بزنیم. يك چشمك به عربی ميزنه، میگه: حاج آقا، عرضه؟! عربی میگه: نه ولك، طوله!!!

۱۱۶- زنه میره پیش کشیش محلشون، میگه: پدر من يك مشکل بزرگ دارم! کشیشه میگه: مشکلت چیه فرزندی؟ زنه میگه: پدر من دو تا طوطي ماده دارم که فقط بلدن يك جمله بگن، اونم اینه که: «سلام، ما دو خيلي حشريم! ميخواين با هم يك حالي بکنيم؟!>> من هرکار از دستم برمیومده کردم، ولي این دوتا این عادتشون رو ترك نمیکنن. کشیشه کف میکنه، میگه: والله راه حلي به ذهنم نمیرسه، ولي من يك دوستي دارم که چندتا پرندۀ داره، شاید اون بتونه مشکلت رو حل کنه. خلاصه کشیشه میره با دوستش مشورت میکنه و قرار میشه که طوطيا رو بیارن بگذارن تو قفس طوطي نر دوستش که یارو بهش یاد داده بوده انجیل بخونه و خيلي پرهیزکار بوده، بلکن طوطياي خانم به راه راست برگردن! خلاصه طوطيا گمراه رو میگذارن تو قفس طوطي پرهیزگار، طوطي لاشيا میبینن گوشه قفس يك طوطي نشسته با عينك ته استكاني داره با صدای بلند انجیل میخونه! خلاصه کف میکنن ولي به روي خودشون نمیارن و دوباره شروع میکنند همون جمله همیشگیشون رو تحویل میدن که: سلام، ما دو خيلي حشريم! ميخواي با هم يك حالي بکنيم؟! اینو که میگن، طوطي نره انجیلش رو میبوسه آروم میگذارنش زمین، يك نگاهي به بهشون میکنه، میگه: سبحان الله! بالاخره خدا دعاهامو مستجاب کرد!

۱۱۷- به قزوینی میگن زن رو تعریف کن، میگه: بالام جان، زن حجمیست زائد که فضاي اطراف کان رو اشغال کرده!

۱۱۸- زنه میره دکتر زنان، میگه: آقای دکتر این شوهر من يك بند نق ميزنه که تو خيلي گشادي، شما لطفاً منو يك معاینه کنيد بهش بگید بيخود حرف نزنه! خلاصه زنه آماده میشه و دکتره میره يك نگاه میکنه، میگه: آاه! خوب بیچاره شوهرتون حق داره!... بیچاره شوهرتون حق داره!! زنه خيلي ناراحت میشه، میگه: آقای دکتر، حالا حتماً باید دوبار میگفتین؟! دکتره میگه: خانم به خدا من يك بار گفتم... دفعه دوي انعكاس صدام بود!

۱۱۹- رشتیه يك پول قلبه میاد دستش، تصمیم میگیره يك کاسبي اساسي راه بندازه. خلاصه میره سي مليون تومن شورت زنونه میخره، بار تریلی میکنه میره تهرون، شروع میکنه فروختن، و بعد يك مدت کارش اساسي میگیره. بعد از دو سه ماه، زنگ ميزنه به زنش میگه: خانم جان، پاشو بیا اینجا بین من با اینهمه شورت چه غوغایی کردم! زنش میگه: هنر کردی! تو پاشو بیا اینجا بین من اینجا بدون شورت چه غوغایی کردم!



تق جفتمون رو بگذاره!

۱۳۰- بچه میاد خونه، باباش میبینه انگشت دستش همینطوری راست واستاده! میگه: این چه وضعیه؟ بچه میگه: امروز تو آزمایشگاه داشتیم یه ماده شیمیایی میساختیم، انگشتم خورد بهش، ازون موقع همین جور راست واستاده! باباه میگه: بین باباجون، اگه فردا یه شیشه کوچولو از اون ماده برام بیاری صد تومن بهت میدم. بچه هم از خدا خواسته فردا یه شیشه از اون ماده بلند میکنه و میاره برای باباش. قرار میشه صد تومن رو فردا باباش بگذاره زیر بالشش. خلاصه بچه فردا پامیشه، یک هزار تومنی زیر بالشش پیدا میکنه! خوشحال میره پیش باباش، میگه: این که هزار تومنه؟ باباه میگه: صد تومنش رو من دادم، نهصد تومنش انعام مامانه!

۱۳۱- یک جناب یبسی زن میگیره، شب میرن تو حجله، یارو میاد آقا بزرگ بازی درمیاره، میپرسه: عزیزم، مامانت سفارشهای لازم رو بهت کرده؟! دختره که دوزارش نیافتاده بوده، میگه: آره عزیزم، ولی بین خودمون باشه، این مامان من اونقد امله که من ترجیح میدم روشهای همیشگی خودم رو حفظ کنم!

۱۳۲- تو زمستون سه نفر رفته بودن طرفای تجریش، باهم داد میزدن: برف پارو میکنیم... بعد یک مدت خسته میشن، میگن بیایم هرکدوم فقط یک کلمشو بگیریم که صرفهجویی شه! اولی داد میزنه: برف... دویم داد میزنه: پارو... سومی داد میزنه: میکنیم! بعد یک مدت یک پیرزنه سرشو از پنجره درمیاره بیرون، میگه: ننه یک دقیقه بیا اینجا. جماعت خوشحال میشن، میرن جلو پنجره، پیرزنه میگه: ننه... شما دو تا نه، فقط سومیتون!

۱۳۳- ترکه میره دکتر، از دکتره میپرسه: آقای دکتر، فکر میکنی من صد سال زندگی کنم؟! دکتره میگه: خوب بستگی داره. ترکه میپرسه: یعنی چی آقای دکتر، به چی بستگی داره؟ دکتره میپرسه: بینم تو سیگار میکشی؟ ترکه میگه: نه. دکتره میپرسه: عرق میخوری؟ ترکه میگه: نه بابا آقای دکتر، این حرفها چیه؟! دکتره میپرسه: تریاک میکشی؟! ترکه میگه: نه بابا تریاک چیه؟! دکتره میپرسه: خانوم بازی میکنی؟ ترکه میگه: نه بابا زشته آقای دکتر! دکتره میپرسه: بینم جلق چیه؟ جلقم نمیزنی؟! ترکه سرخ میشه، میگه: نه آقای دکتر، من غلط بکنم! دکتره شاکی میشه، میگه: پس آخه کس خل میخوای صد سال زنده باشی چه گهی بخوری؟!!

۱۳۴- یارو تو انتخابات کاندید میشه، بعد که رایها رو میشمرو، میبینه سه تا رای آورده. شب میره خونه، خانومش در جا یکی میخوابونه تو گوشش، میگه: میدونستم پای یک زنه دیگه هم وسطه!

۱۳۵- تو یکی از دهات قزوین، ملت برای بار اول یه میوه انجیر پیدا میکنن. خلاصه سر در نمیارن چه موجودیه، میبرنش پیش ملای شهر، میبرسن این چیه؟ ملاحه یک نگاهي به انجیره میکنه، میگه: بالام جان من باید یک مقدار تحقیقات رو این بکنم، فردا بیاین جوابشو بهتون بدم. ملت میرن دنبال کار و کاسبیشون، فردا برمیگردن، میبرسن: خوب ملا بالاخره این یارو چیه؟ ملا میگه: بالام جان، شیریه بوده مالاندن... یک کمی گردالاندن... خشخاش توش پاشاندن... چوب به کونش نشاندن... تازه شده گلابی!

۱۳۶- قزوینیه توی یکی ازین محلههای پرت، کنار یک درخت تق یکی از این بچه ردیفارو می گذاشته، یهو اماکن و نیروی انتظامی و پلیس ۱۱۰ همه محاصرش میکنن! قزوینیه داد میزنه: بالام جان چه خبره؟! هولم کردید گذاشتم به کان بچه مردم؟!!

۱۳۷- ترکه شب از خواب پامیشه، پاهایی که از لحاف اومده بیرون رو میشماره، میبینه شیش تاس! هول میشه، پاهای خودش رو جمع میکنه، دوباره میشمیره، بعد با خیال راحت میخوابه!

۱۳۸- شباهت زن و تقویم چیه؟! دوتاشون وقتی قرمز تعطیلن!

۱۳۹- شباهت زن حامله و نون سوخته چیه؟! سر هر دوتا دیر کشیدن بیرون!

۱۴۰- قزوینیه میره تهران پیش رفیقاش، رفیقاش هم همه جور بساطی برایش جور میکنن، از عرق و فیلم سوپر و تریاک و... آخر شب هم به جنده باحال برایش میارن تا صبح حال کنه! بعد از به مدتی رفیق قزوینیه میره قزوین، قزوینیه هم سنگ تموم میگذاره، برایش همه چیز جور میکنه و آخر شب هم میره بیرون که به کون باحال برایش گیر بیاره ولی هرچی میگردد، چیزی پیدا نمیکنه، آخر ور میداره به پیر مرد تریاکی لاغر مردنی کچل رو میاره، رفیقش میگه: بی معرفت، این چیه ور داشتی آوردی؟! قزوینیه میگه: بالامجان شرمنده، شب جمعه بود، هیچی گیر نمیومد! اینم داییمه با کلی خواهش و التماس آوردمش!

۱۴۱- دختره از معلم زیست شناسیش می پرسه: چرا چشمای گاو همیشه خماره؟ معلمه یک نگاهی بهش می کنه، میگه: عزیزم اگه پستونای تو رو هم روزی سه ساعت بمالند ولی نکننت، چشات به همون خماري میشه!

۱۴۲- یارو میاد خونه، همچین که از در وارد میشه، زنش میاد میگه: سلام عزیزم! یک لب اساسی بهش میده، بعد کتشو ازش میگیره میبره آویزون می کنه، بعدم دستشو میگیره میبردش تو اتاق خواب، شروع می کنه ساک زدن، اونم چه ساک زدنی!! مرده یکم زنشو نگاه می کنه، میگه: راستشو بگو خانوم، این دفعه دیگه چه بلایی سر ماشین آوردی؟!

۱۴۳- زنه سوزش ادرار داشته، میره دکتر. دکتر بهش میگه باید یک لگن آب کنی بعد یک قاشق سرکه بریزی بعدم یک ساعت بشینی توش. فرداش زنه با حال زار میره پیش دکتره، میگه: آقای دکتر پدرم درومد، هزار بار سوزشش بیشتر شد! دکتره می پرسه: هر کاری گفته بودم کردی؟ زنه میگه آره بابا، یک لگن سرکه ریختم، بعد یک قاشق آب ریختم بعدم یک ساعت نشستم توش! دکتره میگه: من گفتم یک لگن آب کن یک قاشق سرکه بریز توش، نگفتم که ترشی کس درست کن!

۱۴۴- از زن تهرونی می پرسن: نظر شما راجع به شوهرتون چیه؟ میگه: والله این شوهر من مثل موبایل میمونه! می پرسن: آخه چه ربطی داره؟! زنه میگه: والله صبح تا شب که در دسترس نیست، شبم که آنتن نمیده!

۱۴۵- دختر رشتیه میره پیش مامانش میگه: مامان جون چه گردنبند خوشگلی داری، اینو بابام برات خریده؟! زنه میگه: من اگه به امید بابات بودم، الان تو رو هم نداشتم!

۱۴۶- ترکه زن می گیره، آخر شب وقتی میرن تو حجله، زنه میبینه ترکه رو کیرش یک ضربدر کشیده! ازش می پرسه: این یعنی چی؟ ترکه میگه: ساک یادت نره!

۱۴۷- رشتیه میره خونه، میبینه زنش به ساعت طلا دستشه، میگه: خانم جان، اینو از کجا آوردی؟! زنه میگه: به ساعت دادم به ساعت گرفتم!

۱۴۸- ترکه دو تا بلوک سیمانی رو گذاشته بوده رو دوشش، داشته می برده بالای ساختمون. صاحب کارش بهش میگه: کس خل تو که فرقون داری، چرا اینا رو میگذاری رو کولت؟! ترکه میگه: ایلده اون دفعه با فرقون بردم، اون چرخش پشتم رو اذیت می کرد!

۱۴۹- سه نفر کل گذاشته بودن سر اندازه پستونای زناشون! اولی میگه: پستونای زن من اندازه خربزه است! دومی میگه: پستونای زن من اندازه هندونست! سومی میگه: بابا اینا که چیزی نیست، من وقتی کرسن زنه رو میبرم خشک شویی یارو میگه: چتر نجات قبول نمی کنیم!

۱۵۰- به رشتیه میگن بچه داری؟! میگه: والله من نه، ولی خانم داره!

۱۵۱- به مدت مردم به روحانیت پشت میکنن، قزوینیا همه میرن روحانی میشن!

۱۵۲- زنه میره دکتري، میگه: اقای دکتري کمکم کنيد، من هرکار ميکنم نمي تونم جلوي خودم رو بگيرم، هميش ميخوام بدم! دکتريه میگه: خوب خانم تو سن شما اين طبيعیه! شما بايد ازدواج کنيد. زنه میگه: اقای دکتري الان چهارساله ازدواج کردم، ولي کمکي نميکنه، هنوز هميش ميخوام بدم! دکتريه میگه: خوب بعضي موارد پيش ميد که هورمونهاي جنسي زياد فعاليت ميکنند، شما سعي کنيد يك دوست پسر پيدا کنيد تا ارضاتون کنه. زنه میگه: والله اقای دکتري، ۱۵ تا دوست پسر دارم، ولي کافي نيست، باز هميشه ميخوام بدم! دکتريه کف ميکنه، میگه: خوب در موارد خيلي نادر، عواطف فاميلي باعث ميشه فرد به ارضاي جنسي نرسه. شما سعي کنيد با يکي دو تا از اهالي فاميل رابطه صميمي تر برقرار کنيد. زنه میگه: والله اقای دکتري، با همه مرداي فاميل رابطه دارم، ولي بازم کافي نيست، هميش دلم ميخواد بدم! دکتريه شاكي ميشه، داد ميزنه: خانم شما مريضيد!! زنه میگه: قربون دهنتم اقای دکتري! اينو به شوهرم بگيد که صبح تا شب ميگه من جندم!

۱۵۳- قزوينيه ميميره، اون دنيا به علت ۷۰ سال بچه بازي مستمر ميندازنش قعر دوزخ، پيش اژدهاي دو سرا يك مدت ميگذره طبقه هاي ديگه جهنم هي صدای آه و اوه و داد و بيداد مي شنيدن. بالاخره دو سه تا از فرشته ها ميرن پيش رئيس جهنم ميگن: اين بيچاره گناه داره، بگذار از پيش اين اژدها بياريمش بيرون. اونم ميگه باشه. همچين که در سلول قزوينيه رو باز ميکنن، اژدهاي مي زنه بيرون، حالا ندو کي بدو! فرشته ها بهش ميگن: بابا خجالت بکش! آخه چرا داري در ميري؟ اژدهاي ميگه: بابا اين دهن منو سروريس کرده! الان دو ماهه گير داده که: بالام جان تو که دو تا سر داري، پس اونکي کانت کجاست؟! سروريس کرده!

۱۵۴- ترکه ميخواسته بره شکار گوريل، با خودش يك تفنگ و يك سگ و يك گوني برمي داره. رفيقش مي پرسه: بابا تو مگه چجوري گوريل شکار ميکني که اين همه چيز بي ربط لازم داري؟ ترکه ميگه: بين، من ميرم بالاي درخت گوريله رو قلقلک ميدم، گوريله ميافته پايين، سگم ميره تخماشو گاز ميگيره، منم ميندازمش تو گوني! رفيقش مي پرسه: خوب پس تفنگ رو واسه چي ميبري؟ ترکه ميگه: خوب آخه ممکنه گوريله منو پرت کنه پايين!

۱۵۵- يك بابايي ميميره، ميره جهنم، اونجا ميرنش تو يك اتاق، ميبينه مدونا لخت خوابيده رو تخت! بهش ميگن: خوب حالا تا جون داري بايد بکني! يارو خوشحال ميشه، مي پره رو بدبخت مدونا، سه ساعت تا دسته ميکنه! بعد که خوب از نفس ميافته، بلند ميشه، ميبينه يك عربه اومده تو اتاق. بهش ميگه: اين عذاب جهنم که ميگفتن اونقدرها هم بد نيست ها! عربه ميگه: و لك تازه واردې؟! يارو ميگه: آره، چطور مگه؟ عربه ميگه: تا اينجاش عذاب مدونا بود، حالا و لك بخواب نوبت توست!

۱۵۶- ترکه ميره خواستگاري، پدر عروس مي پرسه: شما خونه داريد؟ ترکه ميگه: والله خونه که نه، ولي بروچه ها مکان زياد دارن!

۱۵۷- ترکه رو برق ميگيره...ميکنه!

۱۵۸- ترکه خانوم آورده بوده، بعد ازينکه کارشون تموم ميشه، زنه پا ميشه بره يك دوش بگيره. همون موقع موبايل زنه زنگ مي زنه، ترکه يه مدت به روي خودش نمياره، اما موبايله همين جوري زنگ مي زده. آخر ترکه هول ميشه، گوشي رو برمي داره ميگه: جنده مورد نظر در دسترس نمي باشد...!

۱۵۹- تو جبهه با رشتيه مصاحبه مي کنن، ازش مي پرسن: شما اينجا تا حالا شاهد امداد غيبي هم بوديد؟ رشتيه ميگه: اووو...فراوون! من براي خودم پيش اومده! مصاحبه گره خوشحال ميشه، ميگه: ميشه براي بينندگان تعريف کنيد؟ رشتيه ميگه: والله من نمي دونم چه حکمتيه، من اينجا جلق مي زنم، خانم تو رشت حامله ميشه!

۱۶۰- قزوينيه داشته واسه رفيقش تعريف مي کرده که: بالام جان ديشب رفته بوديم عروسي، جات خالي مختلط مختلط، مرد و پسر قاطي!

۱۶۱- عربه و ترکه ميخواستن کون همدیگه بگذارن، فرار ميگذارن هر کسي آخ بگه بايد درباريه دوباره

بگذاره. اول عربہ مي گذاره، ترکه خوارش گايده ميشه، ولي از ترس هيچي نميگه و شروع مي کنه سوت زدن. عربہ کيرش رو درمياره ميگه: و لك بايد دوباره بگذارم! ترکه ميگه: بابا من كه آخ نگفتم! عرب ميگه: سوت كه زدي! ترکه شاكي ميشه، ميگه: مادر قحبه ۵۰ گرم گوشت رو ميگذاري توي زودپز، ده دقيقه بعد صداش درمياد، دو كيلو كيرو فرو كردي سوت هم نميتونيم بزنيتم؟!

۱۶۲- يك بابايي زنگ مي زنه سر كار به رئيسش ميگه: آقارضا، من امروز اصلاً ناي تكون خوردن ندارم، از سر تا نوک پام درد مي کنه! شرمندتم، امروز نميتونم بيام دفتر. رئيسش ميگه: بابا ما امروز جلسه داريم، نمي توني كه نياي. بين من يك راه حلي بلدم سه سوت رو به راه ميشي: من هروقت صبح پا ميشم مي بينم حالم خرابه، به زخم ميگم يك ساك اساسي بزنه، به جون تو پهو آدم جون مي گيره! يارو هم ميگه: باشه، حالا يك امتحان مي كنم، بعد بهت زنگ مي زنم. يك ساعت بعد، دوباره زنگ مي زنه به رئيسش ميگه: آقا رضا قربون پيشنهادت! به جان تو ميزون ميزون شدم، الانم پا ميشم ميام دفتر، فقط خودمونيم آقارضا، اين خانومت عجب ساكي مي زنه!

۱۶۳- بينوكيو حلق ميزنه آتيش ميگيره!

۱۶۴- پسر رشتيه با پسر قزوينيه رفيق بوده و هر روز كار اين اينا بوده كه قزوينيه به رشتيه يك پولي ميداده و مشغول ميشده! يه روز پسر رشتيه با باباش تو يك مغازه واستاده بوده كه يه دفعه سر و كله قزوينيه پيدا ميشه و به پسره ميگه: بيا بريم! رشتيه ميگه: بابا مگه نمي بيني بابام اينجاس؟! ضايع بازي در نيار! قزوينيه گير ميده كه همين الان بايد بياي، بهت ۳۰۰ تومن ميدم! رشتيه ميگه: بابا چرا حاليتم نميشه؟! ميگم نميشه، جلو بابام ضايع نكن! خلاصه از قزوينيه اصرار واز رشتيه انكار، تا اينكه باباهه بر ميگرده و ميگه: پسر جان، يك دقيقه بيا اينجا كارت دارم! پسر رشتيه ميرينه به خودش، با ترس لرز ميرنه پيش باباش ميگه: بله بابا؟! رشتيه ميگه: باباجان ميري يا خودم برم؟!

۱۶۵- يك زن و شوهري هركار ميكردن بچه دار نمي شدن (البته درواقع واسه بچه دار شدن فقط ميشه يك كار كرد! و اونها همون يك كار رو هرچي مي كردن افاقه نمي كرد!) چند دفعه خانم به اشتباه فكر كرده بود كه حامله شده ولي بعد متوجه شدن كه اشتباه كرده. يك روز زنه مياد پيشه مرده و ميگه: من چند روزه عقب انداختم، فكر كنم به اميد خدا، ايندفعه ديگه حامله هستم. مرده ميگه: حالا فعلاً به كسي چيزي نگو تا مطمئن شيم. خلاصه يارو ميرنه سر كار، چند ساعت بعد مامور برق مياد كه كنتور رو چك كنه، بعد كه كارش تموم ميشه به زنه ميگه: خانم شما عقب انداختين! (البته منظورش اين بود كه پرداخت قبض برق رو عقب انداختين) زنه سرخ ميشه، ميگه: اوا خاك به سرم! شما از كجا فهميدين؟! يارو اشاره مي كنه به كنتور برق ميگه: از اينجا! زنه با تعجب ميگه: يعني اونجا هم نشون ميده؟! يارو ميگه: بعله خانم، اصلاً اين رو واسه همين كار ساختن! زنه ميگه: پس تورو خدا به كسي نگيد! يارو ميگه: باشه، ولي شوهرتون فردا بايد بياد اداره برق. شب مرده مياد خونه، زنه بهش ميگه: برو بابا تو هم دلت خوشه، ميگي به هيچ كي نگو، تو كنتور برق همه چيز رو نشون ميده! فردا هم بايد بري اداره برق. فردا مرده ميرنه اداره برق، با خجالت از دريون مي پرسه: ببخشيد منزل ما عقب انداخته، به ما گفتن بيايم اينجا. دربونه هم بهش ميگه: برو طبقه سوم، قسمت عقب افتادگي ها! خلاصه يارو ميرنه طبقه سوم، بعد از سه ساعت تو صف واستادن، كارمند اونجا بهش ميگه: بعله آقا، منزل شما عقب افتادگي داره، حتماً بايد همين امروز بريد جريمشو بپردازيد! يارو شاكي ميشه ميگه: يعني چي اقا؟ مگه من چه كار خطايي كردم كه بايد جريمه بدم؟! كارمنده ميگه: به من ربطي نداره، ولي اگه جريمشو ندي قطع مي كنيم!! يارو مي ترسه ميگه: اي بابا، اگه قطع كنيد اونوقت منزل ما چيكار كنه؟! كارمنده ميگه: من چه مي دونم برادر، شمع مصرف كنيد! شمع!

۱۶۶- ترکه چراغ جادو پيدا ميكنه، غوله از توش در مياد ميگه: به آرزو بكن. ترکه ميگه: ميخوام از كيرم به جاي شاش شامپاين بياد! غوله هم ميگه: باشه. خلاصه ترکه شب ميرنه خونه ماجرا رو واسه خانوم تعريف ميكنه، بعد ميگه: برو به ليوان بيار يه حالي بكنيم! زنه ميگه: چرا فقط يه ليوان؟! ترکه ميگه: خوب تو از شيشه بخور!

۱۶۷- اوا خواهره ميرنه پيش دكتر ميگه: آقاي دكتر يه كير مصنوعي تو كونم گير كرده! دكتره ميگه: اصلاً

ناراحت نباش! الان برات درس میارم. اوآه میگه: اوا آقای دکتر! نمیخوام درس بیارین که! میخواستم آگه میشه باطریشو عوض کنید!

۱۶۸- قزوینیه میره پرورشگاه یك بچه رو به فرزندى قبول كنه، مسؤول اونجا ارزش میپرسه: بالامجان، میكنی یا میبری؟!

۱۶۹- رشتیه میره پیش رفیقش میگه: یه زن گرفتم حال كنیم!

۱۷۰- ترکه ساعت دو نصف شب زنگ میزنه به یك دامپزشكه، میگه: آقای دکتر، تورو خدا سریع بیاین، سگم یك كاپوت قورت داده! دامپزشكه میگه: خوب آگه تو گلوش گیر نکرده، مشکلی نیست، خودش دفع میشه. ترکه با حالت عصی میگه: نه آقای دکتر، سگم یك كاپوت قورت داده، تورو خدا زودی خودتونو برسونید، الان خانم داره گریه میكنه! دامپزشكه میگه باشه، آدرس ترکه رو میگیره و قطع میكنه. هنوز لباسشو كامل نپوشیده بوده که ترکه دوباره زنگ میزنه، میگه: آقای دکتر، مشکل برطرف شد. یك كاپوت دیگه تو كشو پیدا کردیم!

۱۷۱- رشتیه و قزوینیه رو نصفه شب مست و خراب میگیرن میبرن منكرات. از قزوینیه میپرسن: پدرسگ تو چی كاره ای؟! میگه: من شاه قزوینم خوار همه تون رو هم میگام! از رشتیه میپرسن تو چی كاره ای؟! میگه: منم پادشاه رشتیم، خوار همه تون رو هم میگام! افسره می بینه این دوتا حالشون خیلی خرابه، اصلاً حالیشون نیست كجان، میگه جفتشون رو بندازن تو یك سلول تا فردا خوارشونو بگان! صبح که میشه مستی از سر جفتشون پریده بوده، اول قزوینیه رو میارن واسه بازجویی، افسره همون اول یكی میخوابونه زیر گوشش بهش می تویه: پدرسوخته! دیشب که پادشاه بودی، حالا کی هستی؟! قزوینیه میزنه زیر گریه، میگه: بالامجان من كارگرم، بدبختم، حالا دیشب یه غلطی کردیم شما ببخش مارو. بعد نوبت رشتیه میشه، افسره بهش می تویه: خوب تو چی كاره ای؟! رشتیه میزنه زیرگریه، میگه: والله ما تا دیشب پادشاه رشت بودیم، ولی از دیشب تا حالا ملکه قزوینیم!

۱۷۲- آمریکاییه و انگلیسه و ترکه باهم کل گذاشته بودن، آمریکاییه میگه: ما یك شاتل ساختیم، در عرض یك هفته ۱۰۰۰۰۰۰ پا میره بالا! انگلیسه میگه: بابا اینکه چیزی نیست، ما یك شاتل ساختیم، در عرض سه روز ۱۰۰۰۰۰۰۰ پا میره بالا! ترکه به خودش میگه زشته جلو این دو تا کم بیاریم، میگه: بابا اینا که چیزی نیست، ما یك شب جمعه داریم، در عرض یك شب بیست میلیون جفت پا میره بالا!

۱۷۳- ترکه میره پیش رفیقش میگه: بابا تو چی كار میكنی اینقدر وضعه كاسبیت خویه؟! ما خیلی كاسبیمون كساده، سرحدت به ما هم يكم یاد بده. رفیقش میگه: بیا دو دقیقه بشین اینجا بین من چيكار میكنم. ترکه میشینه تو دكون یارو، یه مشترى میاد میگه: آقا تخم چمن دارین؟! یارو میگه: بله که داریم، بفرمایید این تخم چمن اینم به ماشین چمن زنی! یارو میگه: این برای چیه؟! میگه: خوب عزیزم تو وقتی چمن كاشتی یه ماه دیگه چمنات بلند میشن، اون وقت باید کوتاهشون كنی، حالا تا اون وقت هم معلوم نیست من چمن زن داشته باشم، تازه ممكنه گرون شه... خلاصه یك ربع روضه میخونه، مخ یارو رو میزنه. یارو هم میگه باشه، چمن زن رو هم میبرم. ترکه اینو میبینه خیلی حال میكنه میگه: بابا ایول، كارت خیلی درسته! منم دیگه یاد گرفتم! میره مغازه خودش، یه یارو میاد میگه: آقا نوار بهداشتی دارین؟ ترکه میگه: بله که داریم، بفرمایین این نوار بهداشتی، اینم یه چمن زن! یارو میگه: بابا این دیگه برای چیه؟! ترکه میگه: بابا جان تو که شب جمعت ریده شده! بیا حداقل چمنای خونت رو بزنی!

۱۷۴- زنه میره پارچه فروشی خرید میكنه، بعد به فروشنده میگه: چقدر میشه؟! یارو میگه: خانم شما نمیخواه پول بدین، بجاش یه دور از جلو به من بدین! زنه میگه: حاج آقا اینجوری که خیلی گرون میشه! آگه میخواین من یه دور از عقب بهتون میدم! یارو میگه: نه خانم این که خیلی كمه! به جون بچه هام اینی که شما میگی قیمت خریدشه!

۱۷۵- یارو داشته میرفته مسافرت، همچین که از در خونه میره بیرون، زنش میره یه اصفهانیه و یك تهرانیه و یك ترکه رو میاره خونه، حال و هول! از قضا یارو میره ترمینال میبینه بلیطش واسه فرداس،

برمیگرده خونه میبینه زنش لخته، میگه: خانم چرا لختی؟! زنش میگه: آخه هوا گرمه! یارو شك میکنه، شروع میکنه به گشتن، اصفهانیه رو تو کمد پیدا میکنه، بهش میتوبه: مرتیکه مادر قحبه، تو اینجا چه غلطی می کنی؟! اصفهانیه میگه: بابا چرا داد می زنی؟! دارم کمد رو تعمیر میکنم! یارو میگه: میگه پس چرا لختی؟! میگه: خوب هوا گرم بود لخت شدم! حالا باید هزار تومن هم بدم، یارو هم میگه: ببخشید، من اشتباه گرفتم. هزار تومن یارو رو هم میده و میره. بعد تهرونی رو زیر تخت پیدا میکنه، اونم میگه: داشتم تخت رو تعمیر میکردم و هزار تومن بابت تعمیر باید بدم. تا میاد هزار تومن رو بده، میبینه ترکه از تو بالکن میزنه به شیشه میگه: منم کردم... منم کردم!

۱۷۶- شیره و خره قرار میگذارن همدیگه رو بکنن، اول شیره میکنه، وسط کار به خره میگه: برگرد به لب بده بینم، خره برمیگرده به لب میده. بعد نوبت خره میشه، شروع میکنه به کردن وسط کار میگه: هوی شیره برگرد به لب بده بینم. شیره هم با ناله میگه: آئی کس عمت! اگه بتونم برگردم که خوار تو میگام!

۱۷۷- ترکه کیرش می خواجه، تخماش رو میدزدن!

۱۷۸- به یه بچه کونیه میگن میخوای چي کاره بشی؟! میگه: میخوام فوتبالیست شم. میپرسن چرا؟ میگه: میخوام توپ رو بر دارم همه رو دریبل کنم بزمن تو گل خودمون! میگن: آخه واسه چي؟! میگه: نمیدونی چه حالی میده یه استاد یوم بگن: کیر تو کونت!

۱۷۹- به عربه میگن با آب جمله بساز، میگه: کیر تو کس ننت! میگن: پس آبش کو؟! عربه میگه: برو از ننت بپرس!

۱۸۰- قزوینی کنار دریا واستاده بوده، میبینه يك بچه داره پشتشو می خارونه. میگه: بالام جان، خورده کاری هم قبول می کنیمها!

۱۸۱- عربه میره آزمایش خون بده، پرستاره هرچی می خواسته با سرنگ خون بکشه، نمی تونسته. بالاخره مجبور میشه انگشت سیابه یارو رو سوراخ کنه تا خون بیاد، ولی باز خونی در نمیاد. بالاخره مجبور میشه با دهن يك مك بزنه تا يكم خون بریزه رولام. عربه خیلی خوشش میاد، میگه: ببخشید خانم فردا دوباره شما آزمایش میگیرید؟ پرستار میگه: چطور مگه؟ عربه میگه: آخه فردا من آزمایش ادرار دارم!

۱۸۲- ترکه تو مدرسه ۲۰ میگره، تو کونش عروسی میشه، تو عروسی دعوا میشه، چاقو و چاقو کشی میشه، کون ترکه پاره میشه!

۱۸۳- ترکه میره تو يك قهوه خونه تو تهران، میبینه يك بدبختی افتاده رو زمین، ۶ تا قمه هم تو شیکمشه! از یکی می پرسه: ببخشید، این چیکار کرده بوده؟ یارو میگه: گنده گوزی کرده بود! بعد از دو هفته ترکه میزنه شیکم يك بدبختی رو تو تبریز سفره می کنه! باز پرسه ازش می پرسه: بابا مگه این بدبخت چیکارت کرده بود؟ ترکه میگه: جناب سروان، گوز گنده داده بود!

۱۸۴- ترکه داشته نوار بهداشتی می گذاشته تو ضبط، رفیقش می پرسه: داری چیکار می کنی؟ ترکه میگه: میخوام کس شعر گوش بدم!

۱۸۵- اوآهه داشته رد می شده، میبینه کنار خیابون نوشتن: واکس ۵۰ تومن. با خودش میگه: وا؟! کس ۵۰ تومن؟!

۱۸۶- تهرانیه و ترکه و عربه شرط بندی می کنن که آب کی بیشتره! اول تهرانیه میزنه، آبش میشه يك ته استکان. بعد ترکه میزنه: آبش میشه يك نصفه استکان. نوبت عربه میشه، يك مك میزنه به کیرش، میگه: ولك اون چهارلیتری رو بیار!

۱۸۷- از لره می پرسن: ببخشید لهجه شما چجوریه؟ میگه: بین عین لهجه فارسی می مونه، فقط باید

بريني توش!

۱۸۸- فزونيه داشته بچه رو ميکرده، وسط کار يهو منکرات ميريزه، اينم براي اينکه صحنه سازي کنه، به بچه ميگه بيا حالا تو منو بکن. بچه هي داشته سعی ميکرده، نميتونسته، در همين حين افسره ميرسه، زيب شلوارشو ميکشه پايين، ميگه: بالامجان بيا کنار، اين کارا بچه بازي نيست!

۱۸۹- يارو ميخواست زنش رو بکنه بچه اش مزاحم بود به بچه ميگه برو جلوي پنجره وايستا هر زن چادر مشکي رد شد پنج تومان بهت ميدم چند دقيقه بعد بچه ميگه بابا پنج تومان بنويس به حساب يك زن چادري رد شد، يك خورده بعد دوباره ميگه ۲۰ تومان بنويس به حساب ۴ تا زن چادري رد شدن. چند دقيقه بعد بچه ميگه: بابا اگه خانوم آورده بودي مقرون به صرفه تر بود! دهنت سرويس شد چون خونه بغلي ختم بود تموم شد!

۱۹۰- خبرنگاره ميريه جبهه جنگ گزارش تهيه کنه، يك ترکه رو گير مياره ازش ميپرسه: برادر شما اينجا چيکار ميکنين؟ ترکه ميگه: زرشک پاک ميکنيم! خبرنگار ميپرسه: پس تو کار آشپزخونه ايد؟ ترکه ميگه: نه بابا! اينجا يك تابلوهايي زدن روش نوشتن: کربلا ما داريم مياييم، زير اين تابلوها ملت مي نويسن زرشک! ما اونها رو پاک ميکنيم!! خبرنگار ميگه: کات! آقا درست جواب بده! بابا پخش مستقيمه! دوباره ميپرسه: شما اينجا امداد غيبي هم دارين؟! ترکه ميگه: بله، هر از چند وقتي يك تويي، خمپاره اي مياد ميافته توي سنگر، هفت هشت نفر غيب ميشن! خبرنگار داد مي زنه: کات! بابا اين چه وضعشه! درست جواب بده. ترکه ميگه: آخه شما ميپرسي، من هم جواب ميدم ديگه! يارو ميپرسه: برادر شما اينجا ايتار هم ميکنين؟ ترکه ميگه: والله عيسي رو نه ولي يه موسي داريم همه ميکنن!

۱۹۱- بابا بزرگه داشته به بچش نخودچي کشمش ميداده، بهش ميگه: بابا جون بخور که دودولت بزرگ شه! مادر بزرگه از اون اتاق ميشنوه ميگه: حاج آقا قربونت، يکم هم خودت بخور!

۱۹۲- يارو کيرش خيلي کوچيك بوده ميريه پيش دكتر، ميگه: آقاي دكتر دستم به دامت، چند روز ديگه عروسي منه يك كاري بكن اين كير ما يه خورده گنده بشه شرمنده زنمون نشيم! دكتره دارو مينيوسه ميده دست يارو. تو همين لحظه يكي ديگه مياد تو ميگه: آقاي دكتر اين كير ما خيلي گنده اس، پدر مارو درآورده! يه دارويي بده يه خورده کوچيكتر بشه! دكتره نسخه اينيكي رو هم مي نويسه. از قضا تو داروخانه داروهاي اين دو تا اشتباه ميشه! فرداس اون باباي كه كيرش کوچيك بود مياد پيش دكتره و داد مي زنه: مرتيکه عوضي! يه ذره كير داشتيم اونهم از دست رفت! دكتره ميپرسه: اي بابا! حالا اون يكي مريضه كجاست؟ يارو ميگه: پايين داره عقب جلو ميكنه بياد مادرتو بگاد!

۱۹۳- فزونيه يه بچه خوشگل مهمونش بوده، هي ميخواست بكنديش ولي نميدونسته چطور حاليش کنه. تو همين احوال، يكي در مي زنه. فزونيه ميريه دم در بعد از يه مدتي شاكي بر ميگرده، پسره ميگه: چي شده؟! فزونيه ميگه: هيچي اين پسر همسايه بود، ميگفت: بابام گفته يه كاسه تف بدین، مهمون داريم ميخوايم بكنيمش! مي بيني بالام جان چه مردم بي ملاحظه اين؟! نميگن ما خودمون هم مهمون داريم!

۱۹۴- فزونيه مي ميريه، پسرش مي بينه وصيت کرده قبرشو شيب دار بسازن! چند وقت بعد فزونيه مياد به خواب پسرش، پسره مي پرسه: بابا جريان اين قبر شيب دار چيه؟ فزونيه ميگه: بالامجان، تا بچه ها بيان روش سر بخورن!

۱۹۵- رشتيه وسط خيابون گوش پسرش رو گرفته بوده، داشته دخترش رو بدجوري مي کرده! ملت جمع ميشن ميگن: بابا چي کار ميکني؟! زشته، واسه چي داري دخترت رو ميکني؟! يارو ميگه: پسري كه درس نخونه بايد خوارشو گاييد!

۱۹۶- از يه ترکه ميپرسن نظرت در باره جلق زدن چيه؟! ميگه: خوبه، فقط اگر ميشه مسوولين يکم زمانش رو بيشتتر کنن!

۱۹۷- ترکه با هواپیما داشته میرفته مسکو، نزدیک فرودگاه خلبان می‌گه: مسافرین عزیز، اینجا فرودگاه مسکوس. ترکه با خودش می‌گه: جل‌الخالق! کس مس شنیده بودیم، ولی مس کس دیگه نشنیده بودیم!

۱۹۸- سه نفر می‌خواستن حکم بازی کنن، یک پا کم داشتن. یکیشون می‌گه: اصغر جون قربون دستت، بین کسی رو سر کوچه گیر میاری؟ اصغر از پنجره یک نگاه میندازه تو کوچه، می‌بینه یک بابایی واستاده سر چهار راه، دستش رو هم کرده تو جیب شلوارش، داره واسه خودش سوت می‌زنه. اصغر از همون بالا داد می‌زنه: آقا! بازی میکنی؟! یارو هول میشه، می‌گه: نه به خدا، دارم تنمو می‌خارونم!

۱۹۹- زن ترکه حامله میشه، میرن دکتر. دکتر معاینه می‌کنه به ترکه می‌گه: خانم شما حامله نیستن، این فقط باد شکمه. ترکه هم دست خانوم رو می‌گیره و برمی‌گردن خونه. بعد از یک ماه شکم زنه کلی میاد بالاتر، دوباره پامیشن میرن دکتر، دکتره بعد از معاینه می‌گه: عرض کردم که، خانم شما حامله نیستن، این فقط باد شکمه! خلاصه چهار پنج ماه، هی شکم زنه میومده بالا و بالاتر و هی دکتر می‌گفته این فقط باد شکمه. آخر ترکه شاکی میشه، کیرش رو در میاره می‌گذاره رو میز دکتره، می‌گه: ببخشید آقای دکتر، اگه میشه اینو یک معاینه کنید، ببینید کیره یا تلمبه‌ست؟!

۲۰۰- یه بابایی نقص فنی داشته با زنش میره دکتر، دکتره می‌بینه این وضعش خیلی خرابه، برمی‌داره یه گونی ویاگرا براش مینویسه که به این زودیا بر نگرده! یارو شب اول یه دونه میخوره، تا صبح حال میکنه، شب دوم دو تا میخوره دیگه مثل خر حال می‌کنه! روز سوم تموم گونی رو خالی میکنه تو آبگوشت تا ته میخوره، بعد از یه ساعت میافته میمیره! روز اول زنش میره سر قبرش، می‌بینه کیرش یه وجب از خاک زده بیرون، فوری با چاقو می‌برتش که آبروریزی نشه. شب هفتش می‌بینه معامله آقا قدر یه چنار زده بیرون! خلاصه آخر نبش قبر میکنن، طرف رو سر و ته میزارن که خیالشون راحت بشه! بعد از یک سال رادیو آمریکا اعلام میکنه: ایران به آمریکا کیر زد

۲۰۱- قزوینی داشته از میدون انقلاب رد میشده، می‌بینه از پنجره طبقه سوم یه خونه یه کون سفید و تپلی زده بیرون! خلاصه میره زنگ میزنه می‌گه: بالام جان، ماهم همشهری هستیم، هوام گرمه، این درو بزنی بیایم بالا بالاخره صواب داره! یارو می‌گه: برو بالام جان خدا روزیتو جای دیگه بده! ما خودمان اینجا ه نفریم، کان بچه داغ کردست گذاشتیم خونک شود!

۲۰۲- یارو زنه زبونش می‌گرفته، میره سبزی‌فروشی می‌خواستنه نارنگی بخره، می‌گه: بی‌دحمت لیم کیلو لالنگی بدین! یارو هم شاگردش رو صدا می‌کنه، می‌گه: اوهوی حسنی! نیم کیلو خیار بده خانم! جاهله بعد از چهل سال می‌خواستنه زن بگیره، میره پیشه مادرش می‌گه: ننه میری برام خواستگاری؟! مادرش کلی خوشحال میشه که پسرش دیگه می‌خواد دست از الواتی برداره و بره سر خونه زندگی، می‌گه: بعله که میرم عزیزم! خودت کسی رو سراغ داری؟ جاهله می‌گه: کس خاصی رو که نه، ولی من می‌خوام عیالم عینهو ماه باشه! مادرش می‌گه: خودم برات آستین می‌زنم بالا، یک زن می‌گیرم به خوشگلی ماه! جاهله می‌گه: نگرفتی ننه! من می‌خوام عیالم عینهو ماه، شب بیاد خونه من صبح بره خونه نش!

۲۰۳- ترکه میشینه سر کوچه، کوچه میره تو کونش!

۲۰۴- قزوینی زن می‌گیره، شب عروسی برادره زنه بهش میگن: بین آبجی! اگه این یه شب به تو گفت برگرد، بیا به داشت بگو تا دهنش رو سرویس کنم! زنه هم می‌گه باشه و میره سر خونه زندگی. بعد از سه سال، یک روز زنه شاکی میاد پیش برادرش می‌گه: آقا داداش، این بی‌غیرت دیشب به من گفت برگردم! یارو برادره خیلی شاکی میشه، قمه به دست میاد سراغ قزوینی، می‌گه: مرتیکه بی‌ناموس! حالا به آبجی ما میگی برگرده؟! قزوینی می‌گه: بالام‌جان یعنی ما بعد از سه سال حق نداریم بچه دار شیم؟!

۲۰۵- چرا مهمانداران هواپیما رو از زنهای خوشگل انتخاب میکنن؟! که هواپیما زودتر بلند شه!

۲۰۶- معلمه میره سر کلاس میگه بچه‌ها یه مسئله میدم حل کنید: پرتقال فروشی ۱۰ کیلو پرتقال خرید به قیمت هرکیلو ۲۵۰ تومان، بعد از ۵ روز، ۲ کیلو از پرتقالها پوسیدند، ۲ کیلو را دزد برد و ۵ کیلوی باقی مانده را هم به عبارت هرکیلو ۱۰۰ تومان بفروش رساند، خوب حالا من چند سالمه؟! یکی از بچه‌ها سریع پامیشه میگه: آقا چهل سال! معلمه پشماش میریزه، میگه: تخم سگ از کجا فهمیدی؟! بچه میگه: آخه آقا ما یه نوکر داریم، نیمه کس خله، اون بیست سالشه. شما هم که کاملاً کس خلین، پس چهل سالتونه!

۲۰۷- قزوینیه حوصلش سرمیره، زنگ می‌زنه کون‌کلوپ(!) یك کون سفارش می‌ده!! بعد از بیست دقیقه در خونش رو می‌زنن، میره از چشمی نگاه می‌کنه می‌بینه یك یارو غول بیابونی با تریپ خلافي پشت در واستاده! قزوینیه می‌پرسه: بالام جان با کی کار داری؟ یارو با صدای کلف میگه: مارو از کون‌کلوپ فرستادن!! قزوینیه زود درو قفل می‌کنه، زنگ می‌زنه کون‌کلوپ میگه: بالام جان این کونی که فرستادید، توجیح شده که اومده کون بده یا کون بکونه؟!

۲۰۸- ترکه رفته بوده تهران دنبال نوه‌اش که واسه تعطیلات ببرش تبریز. تو راه پسره اشاره می‌کنه به چندتا گوسفند، میگه: بیعی! بیعی! ترکه برمی‌گرده بهش میگه: بین اصغرجان! ما داریم میریم تبریز، اونجا همه مردن! تو هم دیگه بزرگ شدي، باید مثل مردای گنده حرف بزني! اینا گوسفندند، گوسفند. یکم می‌گذره، پسره اشاره می‌کنه به یك قطار میگه: دودوچی‌چی! ترکه باز میگه: اصغرجان! تو دیگه بزرگ شدي بابا! باید مثل آدم بزرگا حرف بزني، این اسمش قطاره. بالاخره میرسن تبریز، سرشام ترکه از نوه‌اش می‌پرسه: اصغرجان، دیروز تو مهدکودک چی‌کار کردید؟ اصغر میگه: قصه گوش کردیم. ترکه می‌پرسه: قصه چی؟ اصغر یاد نصیحت ترکه میافته میگه: قصه روباه جاکش و کلاغ کس‌خل!

۲۰۹- قزوینیه رو با کیر له‌ولورده و درب و داغون می‌برن اورژانس. دکتر شیفت ازش می‌پرسه: بابا چه بلايي سر خودت آوردی؟! قزوینیه با حال زار میگه: بالام جان، مگه من اون مادر قحبه‌اي که رو دیوار عکس کان کشیده بود پیدا نکنم!

۲۱۰- از زن رشتیه می‌پرسن: شما موقع عشق‌بازی با شوهرتون صحبت می‌کنید؟ میگه: اگه زنگ بزنه، خوب آره!

۲۱۱- رشتیه به زنش میگه: خانم جان دوست داشتی مرد بودی؟ زنه میگه: نه، دوست داشتم تومرد بودی!

۲۱۲- معلمه سر کلاس می‌پرسه: کی میدونه قرص ویاگرا چیه؟! پسر رشتیه میگه: قرص ضد اسحاله! معلمه میگه: چه ربطی داره؟! بچه میگه: آخه هر شب مامانم به بابام میگه: بخور اینو بلکه اون گهت سفت شه!

۲۱۳- ترکه می‌میره، اون دنیا هر چی حساب می‌کنن، می‌بینن کارای خوب و بدش برابره. از خدا می‌پرسن چی کار کنیم؟ میگه: برین بهشت و جهنم رو بهش نشون بدین، خودش هر کدوم رو خواست انتخاب کنه. ترکه میره می‌بینه تو بهشت یه چند تا آخوند نشستن دارن تسییح میندازن و صلوات می‌فرستن. بعد میره جهنم می‌بینه، همه جا تاریکه، تو آسمون یك عالمه ستاره دارن حرکت می‌کنن. میگه: ما اون دنیا که همش پیش آخوندا بودیم، دیگه این دنیا حوصلشون رو نداریم! همین جهنم بهتره!! خلاصه میره جهنم. همین که اساسش وتحویل میگیره و وارد جهنم میشه، یه دفعه یه اژدها میاد تخماشو می‌خوره، یکی میاد چوب تو کونش می‌کنه و... خلاصه دهنش رو میگان. ترکه شاکی میشه میگه: خدایا اون وقت که من جهنم رو دیدم اینجوری نبود! این چه وضعشه؟! خدا میگه: بنده نادان! اون وقت که تو اومدی، مدتی بود با بهشت و جهنم کار نکرده بودیم، رفته بود رو! screen saver!

۲۱۴- ترکه میره داروخونه می‌خواسته کاندوم بخره، روش نمیشده. آخر کیرش رو درمیاره می‌گذاره رو پیشخون، میگه: خانوم قریون محبتت! اینو واسه ما جلدش کن!

۲۱۵- زن قزوینیه میره دادگاه میگه: آقای قاضی دیگه خسته شدم. میخوام طلاق بگیرم. این هر شب منو از کون میکنه! قاضی میگه: خواهر این که خیلی مهم نیست، شما بیخودی زندگیت رو سر هیچ و پوچ نابود نکن! زنه میگه: آخه آقای قاضی، روزی که من اومدم خونه این، سوراخم اندازه یه دو ریالی بود حالا اندازه یه دو تومنی شده! قاضیه میگه: ای بابا، آدم که واسه هیجده ریال زندگیش رو به هم نمیزنه!

۲۱۶- قزوینیه مسابقه بیست سوالی شرکت میکنه، میپرسه: گرده؟ یارو میگه: آره. قزوینیه میگه: کونه؟! یارو میگه: نه آقا، این حرفها چیه. میپرسه: سفیده؟ یارو میگه: بله. میگه: بالامجان کونه؟! یارو میگه: نه جانم، کون نیست! قزوینیه میپرسه: وسطش چاک داره؟! یارو میگه: آره. میگه: آها! فهمیدیم.. بالامجان کونه؟! یارو میگه: باباجان من که گفتم نه! کون نیست! قزوینیه میگه: سوراخ داره؟! یارو میگه: نه. قزوینیه میگه: آاا... بالامجان این چه کونیه که سوراخ نداره!؟

۲۱۷- ترکه میخواست به بیاد تهران، میره ترمینال از یه راننده میپرسه آقا بلیط تهران چند؟ راننده میگه: اگه جلو بشینی ۱۰۰۰ تومن وسط ۸۰۰ تومن رو بوفه ۵۰۰ تومن، بعد میخواد یکم یارو رو سر کار بذاره، میگه: اگه دنبال اتوبوس هم بدویی ۳۰۰ تومن! ترکه یکه نگاه به کیف پولش میکنه، میگه: خوبه دنبالش میدوم! خلاصه ۳۰۰ تومن میده و بسمالله شروع میکنه دنبالش اتوبوس دویدن. نزدیکای غروب اتوبوس داشته از نزدیکای کرج رد میشده، راننده میبینه ترکه هی داره از عقب اشاره میکنه، شاگردش میگه: بابا خوارش گاییده شد! نگه دار سوار شه. هوا داره تاریک میشه سختشه، بیچاره ۳۰۰ تومن هم که داده. راننده هم نگه میداره ترکه نفس نفس زنان و شاکی میاد جلو میگه: اینجا کرج بود؟ راننده میگه: آره. ترکه میگه: خوب مرتیکه خر چرا هر چی علامت میدم نگه نمیداری؟! من میخوامم کرج پیاده شم!

۲۱۸- یکه بابایی چراغ جادو پیدا میکنه، دست میکشه روش غولش در میاد، از قضا این یکی غولش ترک بوده. غوله میگه: یه آرزو بکن. یارو میگه: یه کاری کن که کیرم اونقدر درازشه که وقتی راه میرم رو زمین کشیده شه! غوله هم میزنه جفت پاهاشو قطع میکنه!

۲۱۹- عربی سه تا خایه داشته، میره پیش لره، میخواست یکه پز بده، میگه: ما دو تا روی هم پنج تا خایه داریم! لره میگه: آ... یعنی تو یه خایه داری!؟

۲۲۰- دو تا هزارپا عروسی می کنند، آخر شب عروس و داماد رو میفرستند تو حجله. یکه سه چهارساعتی میگذره، ملت میبینند خبری نشد. مادر عروس میره از پشت در میپرسه، بابا دارید چی کار می کنید؟! چقدر طولش می دید؟! داماده با صدای خسته و کوفته میگه: خانوم این دختر شما پدر منو درآورده! مادر دختره میپرسه: یعنی چی؟! مگه چی کار کرده؟ داماده میگه: بابا هرچی ازش میپرسم نمیگه کسش لای کدوم پاشه!

۲۲۱- عربی میخواست جلق بزنه به کیرش آب صابون میماله باهاش زمینو تی میکشه!

۲۲۲- ترکه میره عربستان، یه روز برایش یه کار خیر پیش میاد(!) میخواد یه کاندوم بخره، ولی یکه کلوم هم عربی بلد نبوده. خلاصه میره داروخونه، کیرش رو در میاره میگذاره رو میز، پولم در میاره میذاره کنارش. عربی هم فکر میکنه شرط بندیه، کیرش رو میندازه رو میز و پول رو برمیداره!

۲۲۳- رشتیه عروسی میکنه، شب اول با خانوم میرن تو حجله. فردا رفقا ازش میپرسن، خوب چطور بود؟ حال داد؟! میگه: آووو! نخیر، کار یه شب و دو شب و یه نفر دو نفر نیست!

۲۲۴- قزوینیه داشته تو حموم بچشو میکرده، بچه هی داد و بیداد میکرد: آای بابایی نکن! درد میکنه! آ... آای جر خوردم! قزوینیه شاکی میشه، میگه: چه خبرته کره خر؟! مگه ما خودمون بچه نبودیم!؟

۲۲۵- یه روز سه نفر داشتن از کون گشاد بازی شون حرف می زدن، اولی میگه: من یه بار رفتم

دستشویی دیدم خیلی طول کشید همون جا خوابیدم تا صبح! دومی میگه: من یه بار تو خیابون خوابم گرفت همون جا اون قدر خوابیدم تا بچه هام اومدن بردنم خونه! سومی میگه: اینا که چیزی نیست، من یه بار رفتم سینما فیلم کم‌دی ولی همش گریه کردم. دوستاش میپرسن: چرا؟ میگه: چون همون اول که نشستم خایه هام رفت زیر کونم تا آخر حوصله نکردم از روشن پاشم!

۲۲۶- خبر نگاره نظر ترکه رو درباره سیگار میپرسه، ترکه میگه: به نظر من سیگار پدر سلامتی‌ه! خبرنگاره میگه: چطور آقا؟ دلیل شما چیه؟! ترکه میگه: آخه مادر سلامتی رو میگادا!

۲۲۷- ترکه میره ماهیگیری به جای طعمه کیر میننده به قلابش، پری دریایی شکار میکنه!

۲۲۸- جاهله میره دستشویی وقتی میاد بیرون رفیقاش میبینن در کونش خونیه، میگن: چي شده؟! میگه: جاکش صداشو برای من بلند میکنه!

۲۲۹- ترکه و رشتیه و عربه نشسته بودن تو قایق و کیراشون رو انداخته بودن تو آب، رشتیه میگه: عجب آب سردیه! ترکه میگه: عمقش هم زیاده!! عربه میگه: ولك زمينش هم نفت داره!

۲۳۰- سرکلاس روانشناسی، استاد داشته میگفته که دخترا از بچگی وقتی می‌بینن که یه چیزی از پسرا کمتر دارن احساس کمبود میکنن و این مسئله باعث افسردگی در اونها میشه! یکی از پسرا پامیشه میگه: استاد، اینی که ما داریم هم آخرش مال اوناست، فقط خرچمالیش افتاده گردن ما!

۲۳۱- زن ترکه داشته تو خیابون میرفته، دکمه رویوشش باز بوده، يك پستونش هم مثل آفتاب درخشان بیرون! یارو حزیله میاد بهش میگه: زنیکه جنده! درست کن لباس‌تو! زنه نگاه میکنه به رویوشش، میزنه تو سرش میگه: اوا خدا مرگم بده! باز بچه رو تو اتوبوس جا گذاشتم!

۲۳۲- آخونده و عربه و رشتیه سوار هواپیمای لوفتانزا بودن، موقع نهارکه میشه، یه مهماندار خوشگل برایشون غذا میاره. دختره وقتی میخواست غذا رو بذاره جلوی آخونده، سینه‌هاش معلوم میشه، آخونده میگه: خدایا به راه راست هدایتش کن! نوبت کشیدن غذای عربه میشه، عربه هم پستوناشو میبینه، میگه: خدایا راست شده تو هدایتش کن!! نوبت رشتیه که میشه، باز سینه‌های خانم پیدا میشه، میگه: خدایا تو راستش کن من هدایتش میکنم!

۲۳۳- یه کرمه میره بدنسازی کیر میشه! (آخه بدن سازی بسته بوده)!

۲۳۴- یه بابایی میمیره میره اون دنیا. اونجا هر چي حساب کتاب میکنن، میبینن این یارو کارای خوب و بدش میزون میزنه و نه میشه فرستادش جهنم، نه میشه فرستادش بهشت. میرن پیش خدا، میگن چیکار کنیم؟ خدا بهشون میگه: اشتباه میکنین، من بنده خودم رو میشناسم، یه بار دیگه حساب کنین. خلاصه اونقدر میگردن، تا بالاخره گوشه پروندش یه پنجاه تومنی پیدا میکنن، که یارو يك بار داده بوده به گدا، سرهمون میفرستنش بهشت. یارو میره بهشت، روز اول میگه: کجاست اون میوه‌های بهشتی؟! درجا يك فرشته ظاهر میشه، می‌بردش دم میوه‌ها، یارو کلی حال میکنه. روز دوم میگه: کجاست اون نهرهای شراب؟! باز يك فرشته ظاهر میشه میبردش دم نهرهای شراب، خلاصه یارو يك روز هم اینجوری حال میکنه، روز سوم میگه: خوب راستی این حوری‌های بهشتی کجان ما یه حالی بکنیم؟! یه دفعه یه صدایی میاد: مرتیکه! پنجاه تومن دادی میخوای کس هم بکنی؟!!

۲۳۵- ترکه داشته زنش رو به زور میکرده تو یخچال، ازش میپرسن داری چي کار میکنی؟ میگه: میخوام فاسد نشه!

۲۳۶- ترکه میره داروخونه میگه: آقا کاندوم سیاه دارین؟! یارو میگه: چرا سیاه؟! میگه: دوستم مرده میخوام به زنش تسلیم بگم!

۲۳۷- بچه پولداره شب ماشین بابا رو ور میداره بدون گواهینامه میزنه بیرون. تو راه یه افسر ترك جلوش رو میگیره، میگه: کارت ماشین، گواهینامه. پسره جفت می‌کنه، میگه: حالا چه گهي بخورم؟! الان دهنمو میگاد. ور میداره یه هزاره کف دست یارو. ترکه تو تاریکی نگاه میکنه به هزاره، یه دفعه زرد میکنه، خبردار وامیسه، میگه: ببخشید آقای خمینی، تو تاریکی نشناختمتون!

۲۳۸- يك مرغ آمريكايي و يك مرغ ايراني داشتن واسه هم رجز مي‌خوندن، مرغ ايرانيه میگه: من هر تخمم ۳۰ تومن قيمتته! مرغ آمريكاييه میگه: چاییدی! من هر تخمم ۴۰ تومن قيمتته! ايرانيه میگه: برو خواهر! ما واسه ۱۰ تومن کون خودمون رو پاره نمی‌کنیم!

۲۳۹- رفيق رشتيه داشته نصيحتش مي‌کرده که: بابا این زن تو ديگه گندشو درآورده، هر روز دم خونتون ملت بیست متر صف کشیدن برن اینو بکنن! بابا ديگه باید طلاقش بدي. رشتيه میگه: اووو! طلاقش بدم خودم برم ته صف؟!

۲۴۰- معلمه داشته پای تخته مسئله حل می‌کرده، یهو یکی از ته کلاس میگه: میکنم! یارو به روی خودش نمیاره، یکم میگذره دوباره یکی از ته کلاس میگه: میکنم بچه کونی! باز معلمه به روی خودش نمیاره، بار سوم دوباره یکی از ته کلاس همینو میگه، معلمه تیز بازی درمیاره، گیرش میاره. شاکي از کلاس، میرن بیرون، میره پیش مدیر دبیرستان میگه: بابا این چه افتضاحی؟! این چه مدرسه گندیه؟! من دارم سر کلاس ریاضی درس میدم، يك پسره هي میگه: میکنم! مدیره می‌پرسه: یارو لباس سورمه‌ای تنش نبود؟ معلمه میگه: چرا. مدیره میگه: شلوارش هم سیاه بود؟! معلمه میگه: آره خودش! مدیره میگه: بین این راست میگه، جداً میکنه!

۲۴۱- دم دروازه قزوین نوشتن: شورت آهنی موجود است! از شهر که خارج میشی، نوشتن: آهن پاره خریداریم!

۲۴۲- یارو بارفیش میخواستن دو تا سنجاب نایاب رو از مرز خارج کنن، میگن: چي کار کنیم نگیرنمون؟ ور میدان سنجابا رو میگذارن تو شورتشون. پاسگاه اولی رو رد میکنن، دومی روهم رد میکنن، سومی که میرسن، یکیشون سنجابه رو در میاره پرت میکنه بیرون. پلیس هم میگیرتشون، تو زندان رفیش بهش میگه: آخه مادر قحبه! تو که تا اینجا اومده بودی، یکم دیگه هم صبر میکردی، از مرز رد شده بودیم. آخه چه مرگت بود یهو سنجابه رو در آوردی؟! یارو میگه: آخه بابا این سنجاب سر پاسگاه اول فکر کرده بود تخم‌ای من فندقه، سر پاسگاه دوم فکر کرده بود کون من لونشه، به سومی که رسیدیم میخواستند فدقا رو بیره تو لونش!

۲۴۳- ترکه تو مسابقه دو دوپینگ میکنه، از قضا آخر میشه! رفقاش میپرسن: بابا چرا آخر شدی؟ میگه: آخه نمیخواستم بهم مشکوک شن!

۲۴۴- از قزوینیه میپرسن: شما تحصیل کرده اید؟! میگه: والله تحصیل که نه، ولی بالامجان محصل زیاد کردم!

۲۴۵- ترکه تو پمپ بنزین داشته سیگار میکشیده، بهش میگن: اینجا سیگار نکش. میگه: هه هه! من جلوی بابام هم سیگار میکشم!

۲۴۶- شیره میخواست به مسافرت، خرگوشه رو جای خودش میگذاره سلطان جنگل. خرگوشه هم روز اول میگه: برین اون روباه پدرسوخته رو بیارین. میرن روباهه رو میارن، هنوز تو نیومده، می‌توپه بهش که: پدرسوخته، تو کلاهی کو؟! دستور میده روباهه رو ببندن به يك درخت، همه حیواناتی جنگل بیان يك دور بکنن! دو روز بعد دوباره روباهه رو احضار میکنه، باز تا میاد تو بهش میگه: مادر قحبه! کلاهی کو؟! باز میده ببندنش به درخت و همه حیوانا ترتیبشومیدن. خلاصه چهار پنج روز همینجوری میگذره، آخر روباهه شاکي میشه، زنگ میزنه به موبایل شیره و میگه بابا این چه افتضاحیه؟! این ریختی پیش بره، این خرگوش تاج و تخت رو به باد میده. شیره هم زنگ میزنه به خرگوشه میگه: بابا، بیخودی که نباید به

ملت گیر بدي! یه گيري بده که شاکی نشن. خرگوشه میگه: یعنی چی؟ میگه: مثلاً فردا روباهه رو بفرست برات سیگار کنت بخره. اگه پایه کوتاه خرید بگو چرا بلندشو نخیدی، اگه بلند خرید بگو چرا کوتاهشو نخیدی، بعد هم ترتیبش رو بده! خرگوشه میگه: خوب، یادگرفتم. فردا باز روباهه رو احضار میکنه و میگه برو یک بسته سیگار کنت بخر. روباهه میاد تیزبازی دربیاره، میره هم سیگار پایه بلند میخره هم پایه کوتاه. خلاصه برمیگرده تو کاخ، پایه کوتاهه رومیده، میگه: قبله عالم به سلامت! اینم سیگار کنت. خرگوشه زود میگه: پدرسوخته، من پایه بلندشو میخواستم! روباهه هم درجا دست میکنه بسته پایه بلند رو میده. خرگوشه میبینه رودست خورده، پاک شاکی میشه، میگه: اصلاً کسکش تو کلاهی کو؟! ۲۴۷- تهرانیه به ترکه میگه: بگو بلوط، ترکه میگه: بلوط. تهرانیه میگه: کیرم تو گلوت! ترکه حسابی بهش بر میخوره، با خودش میگه من باید حال اینو بگیرم. میره یه هفته فکر میکنه، هفته بعد میاد به تهرانیه میگه: بگو شلغم. تهرانیه میگه: شلغم. ترکه میگه: کیرت تو حلقم!

۲۴۸- ترکه داشته با رفیقش رو بوسی میکرده، رفیقش بهش میگه، غضنفر چرا گردنت بو میده؟! ترکه میگه: آخه چند روزه هر کی میگوزه میندازه گردن ما!

۲۴۹- ترکه دو تا گوشش سوخته بوده، میره دکتر. دکتره میپرسه: چرا اینجوری شدی؟ ترکه میگه: آقای دکتر داشتم اتو میکردم خانم تلفن زد، من به جای اینکه گوشی رو بذارم رو گوشم اتو رو گذاختم! دکتره میگه: خوب اون گوشت دیگه چرا سوخته؟! میگه: آخه خانم دوباره زنگ زد!

۲۵۰- یک محقق داشته تحقیق میکرده که تو فرهنگهای مختلف زن رو سنبل چی می دونن. اول از یک رشتیه میپرسه: شما زن رو به چی تشبیه می کنید؟ رشتیه میگه: زن مثل کتاب میمونه! وقتی خودت خوندی، باید بدي دوست بخونه، آشنا بخونه!! بعد از قزوینیه همینو میپرسه، قزوینیه میگه: بالام جان، زن مثل نوار میمونه! یک طرفش رو که گوش دادی، باید برش گردونی اونورش رو گوش بدي!! بعد از عربیه میپرسه، عربیه میگه: و لك زن مثل گوجه میمونه! شیش تاشو باید بکشی به یه سیخ!

۲۵۱- دانشمندان یه دستگاه خر سنج میسازن، از یک رشتیه و عربیه و ترکه هم دعوت می کنند که دستگاهو روشن آزمایش کنند. اول رو رشتیه آزمایش می کنند، میگه: پنجاه درصد خر. بعد رو عربیه آزمایش می کنند، میگه: نود و پنج درصد خر! ترکه خوشحال میشه میگه: خوبه اینا از ما هم خترن، بعد نوبت ترکه میشه، دستگاه میگه: صد رحمت به خر!

۲۵۲- شباهت ترك و اسپرم چیه؟ تو هر دو تاشون از هر چند میلیون یکیش آدم در میاد!

۲۵۳- پسره میره پیش مامانش میپرسه: مامان، پسرخاله حمید چطور به دنیا اومد؟ مامانش میگه: خالت و شوهر خالت یه سیب رو نصف کردن با هم خوردن و پسر خالت به دنیا اومد! پسره بخورده چپ چپ مامانش رو نگاه می کنه، بعد میپرسه: خوب دختر عمو مریم چطور به دنیا اومد؟ باز مامانش همون جواب رو میده، پسره همینجوری این سوال رو در باره بقیه بچه های فامیل میکنه و مامانش همون جواب رو میده. آخر پسره شاکی میشه، میگه: آخه یه نفر تو این فامیل کیری بلد نیست کس بکنه؟!

۲۵۴- رفیق رشتیه نفس زنان میاد پیشش، میگه: پاشو اصغر جون! الان از در خونتون میگذشتم، دیدم اکبر آقا با یک دسته گل رفت تو خونتون! رشتیه خیلی غیرتی میشه، به شاگردش میگه: ممد، اون قمه منو بیار اینجا! خلاصه قمشو میبنده و کتتشو میندازه رو شونش و با رفیقش راه میفته طرف خونه. جلوی خونه، رشتیه به رفیقش میگه، تو اینجا واستا، قضیه ناموسییه! خلاصه رفیقش جلوی خونه وامیسته، رشتیه یواشکی میره جلو پنجره، از زیر پرده نگاه میندازه تو اتاق خواب، یک مدت نگاه می کنه... یهو میزنده زیر خنده، حالا نخند کی بخند! رفیقش میاد ازش میپرسه: چی شده بابا؟ چرا میخندی؟! رشتیه میگه: خودمونیم، این اکبر آقا هم عجب کون گنده ای داره!

۲۵۵- در خونه رشتیه رو میزنن، رشتیه میگه: کیه؟ یارو میگه: منم. رشتیه میگه: کیرت تو کون نم!! زنش شاکی میشه، میگه: خاک برسرت! تو چقدر بی غیرتی! رشتیه میگه: بابا غیرتو ول کن، قافیه رو بچسب!

۲۵۶- به ترکه میگن چرا زن نمیگیری؟ میگه: ای بابا، کی میاد زنش رو بده به ما؟!

۲۵۷- زنه تو خیابون داشته لنگ لنگان راه میرفته، لوطیه بهش میگه: خدا بد نده آجی؟! زنه میگه: خدا بد نداده، خودم بد دادم!

۲۵۸- ترکه شب دوم عروسی زنش رو میکشه، میرنش دادگاه ازش می پرسن: این بدبخت رو واسه چی کشتی؟ ترکه فرمز میشه، دادمیزنه: ایله این بی آبروی بیناموس پرده نداشت! قاضیه می پرسه: خوب پس چرا شب اول نکشتیش؟ میگه: آخه شب اول داشت!

۲۵۹- ترکه فیلم سوپر مبینه، خیلی حال می کنه. میره خونه به زنش میگه: یالله بیا برام ساک بز. هرچی زنه میگه بابا اینکارا قباحت داره! آدم هرچی تو فیلم می بینه رو که توخونه نمی کنه به خرج ترکه نمیره و خلاصه آخرش زنه راضی میشه و شروع میکنه ساک زدن. بعد از یک مدتی ترکه یهو داد میزنه: خانم فوت کن! لحت رفت تو کونم!

۲۶۰- یه شب زن و شوهره میخواستن با هم حال کنن، بچشون نمیخوایده. باباهه بهش میگه: بخواب بابا جون، فردا برات پفک میخرم. پسره میگه: نه! پفک نمیخوام! باباهه میگه: بخواب بابا، برات اسباب بازی میخرم، بچه باز دادمی زنه: نه! نمیخوام! خلاصه هر چی باباهه میگه، پسره میگه: نمیخوام. آخر باباهه شاکی میشه، میگه: آآآه! پس چی میخوای تخم سگ؟! بچه میگه: میخوام نگاه کنم!

۲۶۱- ترکه می خواسته چشمای بچش عسلی شه؛ تخماش روهفت دقیقه میندازه تو آبجوش!

۲۶۲- قزوینیه دنبال یه بچه میکنه، آخر سر تو یه کوچه بن بست گیرش میاره، بهش میگه: بالام جان! سه تا کار میتونی بکنی: اول اینکه بال در بیاری پرواز کنی، دوم اینکه آب بشی بری تو زمین، سوم اینکه دستات رو بگذاری رو زمین توکل به خدا کنی!

۲۶۳- رشتیه اسم دخترش رو میگذاره مین، ازش می پرسن: آخه این دیگه چجور اسمیه؟ میگه: میخوام کسی نپره روش!

۲۶۴- قزوینیه داشته تو یک خرابه یه پسره رو میکرده، یهو ماشین کمیته سرمی رسه. افسره بهش میگه: پدرسوخته! داری چه غلطی با بچه مردم می کنی؟! قزوینیه شاکی میشه، میگه: به تو چه، داداشمه!

۲۶۵- ترکه میخواستنه بچش دو قلو در بیاد، رو کیرش تشدید میذاره!

۲۶۶- به ترکه میگن یه دختر پاک و معصوم و نجیب سراغ داری؟ میگه: آره، شبی هفت تومن!

۲۶۷- قزوینیه تو بستر مرگ افتاده بوده، همه خانواده و دوست و آشنا دورش جمع می شن، میگن: حاج آقا، وصیتی نداری؟ قزوینیه با حال زار میگه: بالام جان.. اوهو... وصیت می زنم... اوهو.. اوهو... بعد از مرگم... اوهو... جسدم رو بسوزونید... ازش پودر بچه درست کنید!

۲۶۸- روی دروازه قزوین نوشتن: پشت گرمی شما مایه دلگرمی ماست!

۲۶۹- یه جاهله وایستاده بوده جلوی آینه داشته کیرش رو نگاه میکرده، به زنش میگه: به به! آگه دو سانت بزرگتر بود دیگه شاه فرنگ بودم! زنش میگه: آگه دو سانت کوچکتر بود که ملکه فرنگ بودی!

۲۷۰- مزاحمه زنگ میزنه خونه یه بابایی، میگه: ببخشید گوشی دستتونه؟ یارو میگه: آره، میگه: پس بی زحمت بکنیدش تو کونتون! چند روز بعد دوباره زنگ میزنه خونه همون بابا، دوباره میگه: ببخشید گوشی دستتونه؟ یارو میاد تیز بازی دربیاره، میگه: نه! مزاحمه میگه: آآآ... پس از تو کونتون درش

بیارید؟!

۲۷۱- به روز خانم معلمه سر کلاس از بچه‌ها میپرسه: شما چي دوست دارين؟ مریم میگه: من گل دوست دارم. فریبرز میگه: من ماشین دوست دارم، عبود میگه: من کون دوست دارم! خانم معلمه شاکی میشه میگه: فردا جاسم بابای عبود بیاد مدرسه. فردا جاسم میاد، خانم معلم میگه: دیروز عبود سر کلاس به حرف خیلی زشت زد. جاسم میگه: ای بابا! چي گفته؟ معلمه میگه: من روم همیشه بگم. جاسم اصرار میکنه، تا بالاخره خانم معلمه با خجالت میگه: دیروز سر کلاس گفت: من کون دوست دارم! جاسم میگه: ها و لك! خانم معلم خیلی بیخشید، من خیلی شرمندم، بچس دیگه، کس ندیده!

۲۷۲- به ترکه میگن: خسته نباشید. شاکی میشه، میگه: حالا اگه خسته باشم میخوای چي کار کنی؟ ساک میزنی؟!

۲۷۳- به ترکه میگن تا حالا قارچ خوردی؟ میگه: نه ولی به بار جرخوردم!

۲۷۴- ترکه دو تا جنده میکنه، پولشونو نمیده، آبشو قطع می‌کنن!

۲۷۵- ترکه و رشتیه میرن جنده‌خونه. اول رشتیه میره تو، وقتی میاد بیرون میگه: نه بابا، زن خودمون بهتره! بعد ترکه میره تو، وقتی میاد بیرون میگه: آره بابا! زن تو خیلی بهتره!

۲۷۵- به روز سر کلاس عربی به دختره و پسره به نوبت اجازه میگیرن میرن دستشویی. بعد از نیم ساعت ازشون خبری نمیشه معلمه یکی رو میفرسته که يك سروگوشي آب بده. بعد از چند دقیقه پسره که رفته بوده خبر بیاره برمیگرده. معلمه با عصبانیت ازش میپرسه: چي شد، چرا اینقدر لفت دادی؟! پسره هول میشه به عربی میگه: لنگ الزینب مشرفتا و لنگها آخر مغربتا! اصغر هي دخل هي خرج!

۲۷۶- به یارو به سبب اختراع میکنه میره اداره ثبت که اختراعشو ثبت کنه. مسوول اونجا بهش میگه: بابا سبب رو که تو اختراع نکردی، خدا خلق کرده. یارو میگه: این سبب من با سیبهای معمولی فرق داره، شما بیا به گاز به این سیب بزن. مسئله یکم میخوره میگه: ا... اینکه مزه پرتقال میده! یارو میگه: حالا سبب رو بچرخون اون ورش رو گاز بزن. گاز میزنه میگه: این که مزه موز میده! یارو به سبب دیگه میده میگه اینو امتحان کن. اونم هر طرفش مزه یچور میوه میداده، رئیسسه حال میکنه میگه: کاشکی به سبب اختراع کرده بودی که مزه کس بده! یارو سریع به سبب در میاره میگه اینو امتحان کن. یارومیخوره میگه: آه آه... این که مزه گه میده! یارو میگه: نه نه بچرخونش!

۲۸۰- ترکه هفت تا پسر داشته. يك بار همه پسرانش با عروساشون اومده بودن تبریز يك چند روزی دیدنش. شب اول همشون تو اتاق خوابیده بودن، یهو پسر بزرگه کیرش راست میکنه ترتیب زنشو بده! هرچی زنه میگه بابا اینجا دست از سر ما بردار، جلو فامیلت آبرومون میره، پسره قبول نمیکنه و میگه: تو پاشو به هوای آب خوردن برو سر یخچال، تو نورش نگاه کن بین همه خوابن یا نه! زنه پا میشه میره و برمیگرده میگه آره همه خوابیدن پسره هم دیگه امون نمیده و یالله مشغول میشه! بعد از يك نیم ساعت پسر دومی کیرش راست می‌کنه که يك حالی بکنه، خلاصه اونم خانوم رو می‌فرسته سر یخچال تا چک کنه ببینه همه خوابن یا نه، و خلاصه تا صبح همین برنامه رو هر هفت تا پسر با زنشون پیاده میکنن (البته با كمك یخچال!) صبح که میشه همه دور هم جمع میشن صبحونه بخورن، ترکه میگه: دیشب خیلی خوب خوابیدم ولی از تشنگی مردم! همه میگن: خب باباجان میرفتی سر یخچال آب میخوردی؟! ترکه میگه: والله دیدم هر کي رفت آب بخوره تا صبح گاییدنش خایه نکردم!

۲۸۱- ترکه رو می‌برن سربازی، تمرین چتربازی. موقع پریدن که میشه، همه می‌پرن به جز ترکه. یارو گروهبانه میگه: سرباز بپرا! ترکه میگه: من نمی‌پرم! یارو میگه: یعنی چي؟ گفتم بپرا! باز ترکه میگه: جناب سروان من نمی‌پرم! گروهبانه میگه: آخه چرا نمی‌پری؟ ترکه میگه: جناب سروان مادرم دیشب خواب دیده که چتر من باز نمیشه و من می‌فتم می‌میرم! گروهبانه شاکی میشه، میگه: مرتیکه چرا

مزخرف میگی؟! خواب ننه تو چیکار داره به چتر بازی؟! یالله پیرا! ترکه میگه: نه جناب سروان، مادر من هرچی خواب ببینه درست درمیاد، من نمی‌پریم! آخر گروهبانه شاکی میشه، میگه: بابا اصلاً تو بیا چتر منو بگیر، من چتر تورو می‌گیرم. ترکه میگه: خیلی خوب جناب سروان، ولی شما نپری‌ها! خلاصه ترکه چتر گروهبانه رو برمی‌داره و می‌پره و از قضا چترش هم باز میشه. همین جور که داشته واسه خودش خوش و خرم می‌رفته پایین، یهو می‌بینه یک چیزی از بغلش مثل گلوله رد شد به طرف پایین و گفت: ما در تو گایدم!

۲۸۲- به یارو داشته از تو قزوین رد میشده میبینه، ملت همه وسط خیابون جمع شدن معاملشون رو هوا کردن! از یکی میپرسه چرا اینجوری کردین؟! میگه: بالامجان رادیو گفته بارون میاد، ما گفتیم شاید این سری با کون بیاد!

۲۸۳- عربی میخواست به چش دو قلو در بیاد، کاربن میگذاره!

۲۸۴- قزوینی هفت جلد مثنوی می‌نویسه به اسم خسرو و فرهاد!

۲۸۵- بچه میره خونه، میگه: مامان ریاضی شدم ۱۸. مامانه میگه: آفرین پسر! بیا دودولتو بخورم! پسر میگه: مامان اگه ۲۰ بشم ساک میزنی؟!

۲۸۶- رشتیه میره خونه، زنش با چشم گریون بهش میگه: خاک بر سر بی غیرت کن! به یارو منو وسط خیابون کرد! رشتیه خیلی شاکی میشه و به غیرتش بر می‌خوره، میگه: بیا نشونم بده بینم کدوم بی‌ناموسی بوده تا خواهر مادرشو یکی کنم! زنه می‌بردش جلوی یک قهوه خونه، یک یارو سیل کلفته رو نشون میده، میگه اون یارو بود. رشتیه میگه: اونو میگی؟ بابا ولش کن، این بابا دیوونست! خود منم تا حالا بیست بار وسط خیابون کرده!

۲۸۷- نیروی انتظامی به یک رشتیه گیر میده که تو می‌خواستی این بچه رو بکنی. رشتیه میگه: قربان این حرفا چیه؟! من خودم بچه کونیم!

۲۸۸- پسر داشته تو پارک راه میرفته به دختره رو میبینه، بهش میگه: جیگر! پستوناتو بخورم! به پیره مرده اون نزدیک نشسته بوده، میگه: بابا تو که دندون داری بیا اینو بخور من اونو بخورم!

۲۸۹- شب عروسیه قزوینی بوده، رفیقاش شلوغ میکردن و با ماشین بوق میزدن. قزوینی شاکی میشه، میگه: به عمر کون کردیم کسی نفهمید، به شب میخوایم یک کس بکنیم همه شهر فهمیدن!

۲۹۰- قزوینی میره توالی، تا میکشه پایین شق میکنه، به کیرش میگه: بخواب، بخواب، خودیه!

۲۹۱- به یارو جانباز ۹۹ درصد بوده، می‌گوزه میمیره!

۲۹۲- رشتیه می‌خواست به دوتا از رفیقاش گلف بازی کنه. یکی از رفیقاش میگه: من توپشو میارم. اون یکی میگه: من چوبشو میارم. رشتیه میگه: اهه؟! یعنی باز سوراخش افتاد گردن من؟!

۲۹۳- به ترکه میگن اگه کسوف بشه چی میشه؟ میگه: هیچی به ذره پماد می‌مالیم خوب شه!

۲۹۴- رشتیه زن گرفته بوده، ازش میپرسن زنت چطوره؟ میگه: والله بد نیست، هرکی کرده راضیه!

۲۹۵- شلوار کرده رو آب میبره، میگه: حیف اونهمه گوز که من توی اون شلوار ول دادم!

۲۹۶- ترکه توی خیابون ریدنش می‌گیره، در خونه به یارو رو میزنه میگه: آقا شرمنده، من خیلی وضعم خرابه! میشه بیام برم دستشویی؟ یارو هم میگه بیا برو تو اون اتاق دست چپی کارتو بکن. ترکه میره

کارشو مي‌کنه و کلي از يارو تشکر مي‌کنه وميره پي کارش. بعد از دو ماه با رفيقش داشته از همونجا رد ميشده که رفيقش ريدنش ميگيره. ترکه ميگه: بيا من اينجا يه خونه سراغ دارم که توالتش حسابي تر و تميزه، اصلاً طلاييه جون تو! رفيقش ميگه باشه، بریم. ميرن در خونه يارو دوباره در ميزن، صاب‌خونه تا ترکه رو ميينه دادمي‌زنه: روزبه! بيا اون يارو که توي ترومپت ريده بود رو پيدا کردم!

۲۹۷- يارو توي جنگ دوتا دست و دوتا پاش قطع شده بوده، رفيقاش بهش ميگفتن کلمن!

۲۹۸- قزوينيه داشته يه بچه رو تو باجه تلفن ميکرده، يه دفعه يه بسيجيه سر ميرسه با لگد ميزنه تو در ميگه: بي پدر داري چه غلطي مي‌کنی؟! قزوينيه هم شاکی ميشه ميگه: بالام جان چه خبرته با لگد ميزني تو در؟! خوب شد حالا کيرم رفت تو کون اين بچه؟! دلت خنک شد؟!!

۲۹۹- قزوينيه يه بچه خوشگل رو بالاي پل ميينه، هر کاري ميکنه نميتونه مخش رو بزنه، آخر سر به پسره ميگه: داداش بریم زير پل يك سيگاري بکشيم؟ پسره ميگه: بریم خيالي نيست! گفتن نداره که براي پسره زير پل رفتن همان و کون دريدگي همان! خلاصه چند روز ميگذره، قزوينيه دوباره پسره رو ميينه، ميگه: مياي بریم زير پل يك سيگار بکشيم؟! پسره ميگه: نه داداش، جون تو هنوز زير سيگاريم درد ميکنه!

۳۰۰- سبزواريه داماد ميشه، با عروس ميره تو حجله. مادر داماد هم پشت در منتظر ميشه تا طبق رسمشون اون دستمال مشهور رو تحويل بگيره. يك نيم ساعتی مي‌گذره و خبري نميشه، حوصله زنه سر ميره، در ميزنه ميگه: ننه چي شد؟ زود باش دستمالو بده ديگه، خوابمون مياد! داماد ميگه: ننه نميره (توش نميره) مادره ميره از توي آشپزخونه يه ليوان روغن زيتون مياره، ميگه: ننه جان بيا سرش رو بکن تو اين ليوان چربش کن، بعد بکن تو. پسره ليوان رو ميگيره و ميره تو، باز نيم ساعت مي‌گذره و خبري نميشه. ننه صداش در مياد، ميگه: ننه چي کار کردی؟! داماد ميگه: ننه نميره که نميره! ننه ميگه: گفتم اول بکن تو ليوان چربش کن! داماده ميگه: ننه تو ليوان نميره!

۳۰۱- يارو استاده خيلي بي ادب بوده و همش سر کلاس حكا ي ناچور ميگفته. خلاصه دخترای کلاس شاکی ميشن و تصميم ميگيرن اگه يه بار ديگه اين يارو جک خلافي گفتم، کلاس رو ترک کنن. فرداش استاده مياد سر کلاس ميگه: شنيدن تو هند جنده کم شده؟! دخترای هم همشون پاميشن که از کلاس برن بيرون، استاده ميگه: خانوما کجا؟! پرواز تهران-دهلي فرداست!

۳۰۲- يه روز قهرمان آکرويات بازي دنيا ميره اصفهان، داشته تو بازار مسگرا راه ميرفته يه دفعه ميينه يکي از مسگرا پريد تو هوا پنج تا پشتک زد اومد پايين. يارو کف ميکنه، به خودش ميگه: من که مثلاً قهرمان جهانم نميتونم همچي کاري بکنم، ميره پيش مسگره ميگه: آقا بيا من بهت پنج هزار دلار ميدم اين کارو به من ياد بده. يارو شاکی ميگه: برو بابا دلت خوشه! اگه پنجاه هزار دلار هم بدی، ديگه چکش رو نمي‌زنم رو تخم!

۳۰۳- قزوينيه ميره مغازه رويا تروشي، فروشنده شروع ميکنه به تعريف از رويا تا و ميگه: آقا اين رويا ته آخر کاره، بهترين روياييه که تا حالا ساخته شده، بين اگه اين دکمه روي شکمش رو فشار بدی جاروبرقي ميشه، اگه دستش رو بکشي ماشين لباسشويي ميشه و خلاصه از هر پيچش هزار هنر ميريزه! قزوينيه حسابي حال ميکنه ميگه: بالام جان من همينو ميخوام! خلاصه پولشو ميده و ور ميده ميردش خونه. فرداش قزوينيه شاکی با کير پانسما شده برميگرده ميگه: مادرقچه! چرا نگفتي اين سوراخ کونش چرخ گوشته؟!!

۳۰۴- ترکه ميميره، ميرنش جهنم. بهش ميگن: تو بايد اينجا کارهم بکنی. کارش اين بوده که بايد ديگه‌هاي عظيمي که توش جنده‌ها رو مي‌جوشوندن رو هم ميزده. يه روز همونطور که مشغول بوده، يهو مي‌بينه يك از بچه محلاش داره واسه ديگ بغلي هيضم مي‌بره. دوتا يي شروع ميکنن باهم گپ زدن و از کار و کاسبی گله کردن و خلاصه حواسشون پاک از هرچي ديگ و جنده پرت ميشه. بعد از يك مدتي ترکه يك نگاهی به ديگ مي‌ندازه ميينه يك جنده سياه پوست اومده رو. هول ميشه به دوستش ميگه:

غضنفر زود برو بذار به کارم برسم، جنده‌ها ته گرفتن!

۳۰۵- ترکه با دوستش داشته جدول حل میکرده، از رفیقش میپرسه: اکبر، آلت تناسلی زن چیه که دو حرفیه؟! رفیقش میگه: عمودی یا افقی؟ میگه: افقیه. میگه: خوب خره معلومه دیگه، لب!

۳۰۶- ترکه سوار هواپیمای لوفتانزا بوده، تا هواپیما پرواز میکنه، میره پیش مهماندار هواپیما میگه: ببخشید من یك مشکل معده دارم، موقع پرواز باید حتماً شیر بخورم، اگه ممکنه یكم شیر به من بدین. مهمانداره میگه: شرمنده آقا ما شیر نداریم. ترکه میگه: ولی آخه من حتماً باید یكم شیر بخورم، وگرنه حالم بهم می‌خوره. مهمانداره می‌بینه اوضاع خیلی خرابه، ترکه رو می‌کشه یك گوشه میگه: حالا که قضیه اینقدر ضروریه، بیاین یكم از سینه من شیر بخورید تا برسیم به مقصد! ترکه هم میزنه تو سرش میگه: خاک بر سرم! کاشکی شاش خواسته بودم!

۳۰۷- به روز تو قزوین به بابا و ننه دست بچشون رومیگیرن میرن کلانتری و به افسره میگن: سرکار این چه شهریه؟ این چه زندگیه؟ این بچه رو کردن کونش آش و لاش شده، پاره و پوره شده!! افسره نگاه میکنه میبینه: تچ تچ! این که پاك پاره شده! رو می‌کنه به سربازش میگه: این کار، کار حسن کودکه زود بگیرین بیارینش. بعداز نیم ساعت یك یارو سیبل کلفته رو دست بسته میارن، افسره بهش میگه تو خجالت نمیکشی؟! بین با این بچه چي کار کردی؟! ...حسن کودك نگاه میکنه، میگه: نگاه کن تورو خدا! کون بچه پاره پوره شده، آش و لاش شده! سرکار، کار آدم تازه‌کار بوده! من کون بچه شیش ماهه میذارم از خواب بیدار نمیشه!

۳۰۸- ترکه توي پارك به دختره رو میبینه و خیلی باهاش حال می‌کنه. میره جلو میگه: خانوم ببخشین، اسم شما چیه؟ دختره با عشوه جواب میده: عطر گل یاس، اسمم ثریاس! بعد از ترکه میپرسه: اسم شما چیه؟ ترکه به فکری میکنه، با ادا میگه: بوي گوز خر، اسمم غضنفر!

۳۰۹- ترکه دست میکنه تو جیبش، با تعجب میگه: ا... این کير خر رو کي گذاشته اینجا؟!

۳۱۰- ترکه تو یك جمعی نشسته بوده، همه داشتن خیلی باکلاس از مسایل ادبی حرف میزدن، حوصله اش سر میره به دفعه وسط بحث ملت یك گوز اساسی میده! همه ساکت میشن، بعد از دو ثانیه به زنه میگه: وا؟! ترکه با قیافه ادیبانه میگه: والله!

۳۱۱- دو تا تهرانیه میخواستن دو تا اصفهانیه رو سر کار بگذارن، بهشون میگن: شما بلدین عکس کس بکشین؟! اصفهانیها هم میگن: آره خوب، اینکه کاری نداره و دوتایی یك عکس ترتیمیز و حسابی میکشن از عضو مذبور می‌کشن! تهرانیها میزنن زیر خنده و می‌گن: شنیده بودیم شما اصفهانیها کس‌کشین، ولی خودمون ندیده بودیم! اصفهانیها هم میگن: ماهم شنیده بودیم شما تهرانیها به کس‌ننتون می‌خندین، ولی خودمون ندیده بودیم!

۳۱۲- به شب به بدبختی که خونش به اتاق بیشتر نداشت راست می‌کنه که به حالی با زنش بکنه. زنش اول از ترس این که بچشون بیدار شه و ببینه مخالفت می‌کنه اما چون اصرار مرد رو می‌بینه مجبور می‌شه بده. اونم چه دادن؟! یارو تا صبح پنج بار می‌کنه! صبح مامانه می‌خواسته از زیر زبون بچه‌ش بکشه که دیشب بیدار شده و چیزی دیده یا نه. اول با ملایمت ازش میپرسه: پدram جون، تو دیشب چیزی شنیدی بیدار شدی؟ بچه میگه: نه، مگه خبری بود؟ مادره باور نمی‌کنه، میگه حتماً داره خالی می‌بنده، یك بار دیگه جدی‌تر ازش می‌پرسه: مطمئنی هیچی نشنیدی؟ باز پسره میگه: نه، مگه چي شده؟ خلاصه باز مادره باور نمی‌کنه و دوباره می‌پرسه و هي از ماد اصرار و از فرزند انکار، تا اینکه مادره شاکی میشه و یکی می‌خواهونه تو گوش پسره. پسره هم با بغض میگه: خوب مامان، همین کارا رو می‌کنی که بابا کونت می‌گذاره دیگه!

۳۱۳- به روز چهار تا راهبه میرن پیش پدر روحانی که توبه کنن. اولی میره تو میگه: پدر! من اغفال شدم و برای یکی جلق زدم! پدر میگه: اشکال نداره بیا دستت رو تو آب توبه بشور، تا گناهانت پاك بشه.

دومي ميره تو ميگه: پدر من هم اغفال شدم و يکي به سينه من دست زد! پدر هم ميگه: بيا سينت رو تو آب مقدس بشور و برو. بعد نفر سوم که مياد بره تو، چهارمي بهش ميگه: خواهر ماري، کونت رو تو آب نشوريها! من ميخوام فرقه کنم!

۳۱۴- يارو کيرش قطع ميشه، ميره دکتري. دکتري بهش ميگه يک پيوند خيلي جديد کشف شده، ولي هنوز رو انسان امتحان نشنده، دانشمندا به اين نتيجه رسيدن که خرطوم بچه فيل رو ميشه به جاي آلت تناسلي مرد پيوند زد، ميخوايد شما اين عمل رو امتحان کنيد؟ يارو هم مي بينه هيچ چاره ديگه اي نداره، ميگه: باشه، به هر حال از بي کيري که بهتره! خلاصه عمل با موفقيت تموم ميشه و يارو ميره دنبال کار و زندگيش. بعد از يه هفته برميگرده پيش دکتري ميگه: آقاي دکتري! به دادم برس، دهن من سرويس شد! دکتري ميگه: چرا؟ چي شده؟! ميگه: بابا اين کير ما هرچي علف و برگ و ميوه تو خيابون ميبينه رو ور ميداره ميکنه تو کون ما!

۳۱۵- فزونيه جلو آينه لخت ميشه کون خودشو ميبينه، ميگه: يار در خانه و ما گرد جهان ميگرديم!

۳۱۶- فزونيه رو با يه سه ليپتري تف دستگير ميکن!

۳۱۷- به ترکه ميگن آسمون خراش درست کن. يه کم فکر ميکنه، بعد ميره همه ترکاي محله رو جمع ميکنه، ميريزه رو هم! بهش ميگن پس آسمون خراشت کو؟! ميگه: اين آسمونش، اينم خراش!

۳۱۸- يه ماره ميره تو شرت عربي، ميگه: رخصت پهلوون!

۳۱۹- پسره زبونش ميگرفته، صبح دير ميره مدرسه، خانوم معلمشون ميگه: چرا دير اومدي؟! ميگه: خانم لام دول بود! خانمشون ميگه: خوب عزيزم من هر شب لام دوله ولي بين چه زود ميام!

۳۲۰- ترکه شطرنج باز بوده و از مسابقه ميووده، سوار اتوبوس ميشه يه خانومي مياد رد بشه، دستش ميخوره به اونجايي که نبايد بخوره! خانومه سرخ ميشه، ميگه: ببخشيد! ترکه ميگه: نه خانم جان، اينطوري نميشه! دست به مهره بازه!

۳۲۱- يارو يه بچه خيلي بي ادب داشته، هر جا مي بردتش يک حرف ناجور مي زده و آبروش رو مي برده. يک بار دعوت بودن عروسي، ميگه چي کار کنم اين تخم سگ الان اونجا آبروي ما رو ميره. مياد پيش پسره و ميگه: کره خرا! اونجا رفتيم يه کلمه حرف بزني، مادرتو ميگام! خلاصه ميرن عروسي و بعد از نيم ساعت يارو ميبينه، يه مرده سبيل از بناگوش دررفته، افنده به جون پسرش و حالا زن، کي بزني! مياد ميگه: اوهوي! بچه رو چرا مي زني؟! يارو ميگه: تو اصلا اين بچت رو تربيت نکردي؟! ميگه: باز چي گفته؟! ميگه: اين تخم سگ اول يه ده دقيقه داشت با دستش به من سوراخ نشون ميداد، من به روي خودم نياوردم، بعد شروع کرد بيلاخ نشون دادن من بزم هيچي نگفتم! اين دفعه شروع کرده شستشو هي ميکنه تو دستش و در مياره! باباه ميره گوش پسره رو مي گيره، ميگه: کره خرا! مگه قرار نبود مودب باشي؟! بچه ميگه: بابا من به خدا چيزي نگفتم! اولش بهش گفتم از طرف عروسي؟ هيچي نگفت، بعد گفتم از طرف دامادي؟ بزم هيچي نگفت، منم عصباني شدم گفتم: پس کس کش اومدي اينجا که کون بدني؟!

۳۲۲- رشتيه رفيقش رو تو خيابون ميبينه، ميگه: هي ميگن ترکا خرن، ترکا خرن، به خدا راست مي گن! رفيقش ميگه: چطور مگه؟ ميگه: مثلاً اين اصغر آقا، مرتيکه ترکا خرا! خودش زن داره ها، ولي مياد زن منو ميگاد!

۳۲۳- از يه رشتيه ميپرسن: شما با چه سهميه اي وارد دانشگاه شدي؟ ميگه: بنده افتخار ميکنم گه فرزند سه تا شهيدم!

۳۲۴- به ترکه ميگن: تا حالا تو موقعيتي گير کردي که نه راه پس داشته باشي نه راه پيش؟! ميگه: آره،

یه بار به آره رفته بود تو کونم!

۳۲۵- یه روز به رشتیه با زنش میره سینما، فیلم سوپر ببیند. وسطای فیلم زنه حشری میشه و دست میکنه تو شلووار مرده. مرده میگه: گرمه؟! زنه میگه: آره. مرده میگه: نرمه؟! زنه حشری میگه: آاره. میگه: کلفته؟! میگه: آای... آره! رشتیه میگه: اون انمه!

۳۲۶- رشتیه دخترشو میبینه داره به یه پسر لب میده، خیلی ناراحت میشه، به خودش میگه: این امروز لب میده، لابد فردا هم میره سینما، پس فردا هم لابد میخواد سیگار بکشه!

۳۲۷- فرق کیر و دوچرخه چیه؟ سوار دوچرخه که میشی پا میزنی، ولی سوار کیر که میشی دست و پا میزنی!

۳۲۸- ترکه با پسرش رفته بوده دزدی، پاسبونه می بینتشون. دوتایی میزنند به چاک، پاسبونه هم میگذاره دنبالشون و داد میزنه: کره خرا! واستا!! پسر ترکه وامیسته میگه: بابا منو شناسایی کردن، تو برو!

۳۲۹- ترکه داشته با نافش بازی میکرده، یهو تخماش میفته زمین!

۳۳۰- زن رشتیه نصفه شب داشته میرفته بیرون، رشتیه از خواب پا میشه، میپرسه: خانم جان! کجا میری؟ زنه میگه: دارم میرم کس بدم! رشتیه میگه: جای دیگه نری!

۳۳۱- حضرت آدم میره پیش خدا، میگه: خدایا این حوا اولش چیز خوبی بود، ولی دیگه حوصلم ازش سر رفته! خدا میگه: ببینم، تا حالا همدیگر رو بغل کردین؟ آدم میگه: بغل کردن دیگه چیه؟! خلاصه خدا یادش میده چطور حوا رو بغل کنه. حضرت آدم میره، بعد از دو روز میاد، میگه: خدایا! عجب چیز باحالیه این بغل کردن، کلی حال کردیم! خدا میگه: پس لابد بوسیدن هم نمی دونی چیه. حضرت آدم میگه: بوسیدن؟! خلاصه خدا بوسیدن رو هم به آدم یاد میده. حضرت آدم میره، بعد از یک هفته میاد، میگه: خدایا! این بوسیدن چقدر حال میده!! چرا زودتر یادمون نداده بودی؟! خدا میگه: تازه هنوز نمی دونی که سکس چه کیفی داره! حضرت آدم میگه: سکس چیه؟! خلاصه خداوند اصول سکس رو هم به آدم یاد میده. حضرت آدم میره، ده دقیقه دیگه برمیگرده، میگه: خدا جون، سردرد چیه؟!!

۳۳۲- یارو اواوه داشته سلانه سلانه از یک خیابون میگذشته، یک کامیونه منتظر بوده که رد شه. راننده کامیونه هی بوق میزنه، یارو اهمیت نمیده. آخر راننده سرشو از پنجره میکنه بیرون، میگه: هوی.. بچه کونی! یا ازونجا رد شو، یا پیاده میشم میگیرم میکنمت! اواوه هم برمیگرده میگه: آخه چقدر حرف، چقدر وعده؟!!

۳۳۳- دو تا دختره تو پارک به یک اواوه گیر میدن، هی بهش چشمک میزنند، برانش عشوه میان، خلاصه کون خودشونو پاره میکنند، اواوه بهشون اهمیت نمیده. آخرش دخترا خسته میشن میرن پی کارشون. یک پیرمرده اونجا رو نیمکت نشسته بوده، برمیگرده به اواوه میگه: خاک بر سرت! من سن تو بودم، پشه رو تو هوا بلند می کردم! اواوه میگه: ااا...؟ خوب پس منم پشم!

۳۳۴- یکی ازین لات و لوتای هیکلی تهرونی میره تو یک عرق فروشی تو رشت. خلاصه یک گیلان عرق سفارش میده، میره وسط سالن وامیسته، یک ضرب گیلانشو میره بالا و میگه: اونایی که طرف چیم نشستن، همشون مادر به خطان! کسی مشکلی داره؟! ملت همه جفت میکنند، هیچکس صداس در نیاد. بعد یک گیلان عرق دیگه میگیره، یکجا میره بالا، میگه: اونایی که طرف راستم نشستن، همشون زن قحبن! کسی مشکلی داره؟! باز کسی خایه نمیکنه چیزی بگه. یهو یک رشتیه هیکلی از طرف راست بلند میشه، آروم-آروم میاد طرف یارو. یارو میگه: عمو! شوما مشکلی داری؟! رشتیه میگه: نه قربون! من فقط طرف اشتباه نشستم!

۳۳۵- ترکه با دوست دخترش میره کوه، همینجوری که داشتن میرفتن به دفعه نیرو انتظامی میریزه. سربازه بهش میگه: شما اینجا چی کار میکنین؟ این خانوم کیه باهات؟ ترکه میگه: من که کوه نورد حرفه‌ایم، اینم وقتی من اودم همینجا بود، مثل اینکه کس کوهیه!

۳۳۶- بچه با خالش میره بیرون به خره رو میبینه، کیرخره رو نشون میده به خالش میگه: این چیه؟ خالش میگه: هیچی عزیزم بیا بریم. فردا بچه با باباش میره بیرون بازم کیر خره رو میبینه به باباش میگه: بابا، این چیه؟ باباش میگه: این کیر خره. بچه میگه: پس چرا خاله گفت هیچی نیست؟ باباش میگه: آخه برای خالت این هیچی نیست!

۳۳۷- يك بابايي رو تو قزوین میندازن زندان، روز اول هم سلولیش ازش میپرسه: بالام جان، بچه کردی افتادی این تو؟! یارو میگه: نه آقا این حرفا چیه؟ من هیچ وقت همچی کاری نمیکم! قزوینیه میگه: خوب پس حتما اوا کردی؟! باز یارو میگه: نه برادر، چی میگي؟! قزوینیه میگه: نکنه پیرمرد کردی؟! یارو میگه: آقاي عزیز عفت کلام داشته باش، این حرفا یعنی چی، من جرمم سیاسیه! قزوینیه میگه: آهان! بالام جان فهمیدم، رئیس‌جمهور کردی!

۳۳۸- ترکه و اصفهانیه و تهرانیه داشتن با هم میرفتن به دفعه به غوله در میاد، بهشون میگه: به آرزو بکنین اگه من تونستم بر آوردش کنم میکشمتون، اگه نتونستم کاری باهاتون ندارم. اول تهرانیه آرزو میکنه که به کشتی پر از طلا برآش بیاره، غوله میاره و میکشتش. بعد نوبت اصفهانیه میشه، اونم میگه: به کاخ با طلا بساز غوله آرزو این رو هم برآورده میکنه و میکشتش. بعد نوبت ترکه میشه، به کم فکر میکنه، به دفعه میگوزه، میگه: اگه میتونی رنگش کن، غوله هم ولش میکنه میره پی کارش!

۳۳۹- یارو تیمساره از تهران میره اردبیل سرکشی، می‌بینه همه جای شهر مامورین نیروی انتظامی شلوارا رو کشیدن پایین و قنبل کردن! یارو خیلی عصبانی می‌شه، میره پیش رئیس اون حوزه میگه: خاک بر سرتون! این چه افتضاحیه؟! چرا همه سربازا تو شهر کون برهنه قنبل کردن؟! یارو میگه: یواش قربان! يك قزوینیه از زندان فرار کرده، ما برآش تله گذاشتیم!

۳۴۰- کوره میره تو آشپزخونه دستش میخوره به رنده میگه: این کس شعرها چیه اینجا نوشته؟!

۳۴۱- ترکه میره جبهه بهش میگن: بین این نارنجک رو وقتی میخوای پرت کنی باید ضامنش رو بکشی، بعدتا ده بشماري و پرتش کنی. ترکه نارنجک رو با دست راستش میگیره ضامنش رو میکشه، شروع میکنه با انگشتای دست چپش شمردن: بیر، ایکي، اوچ، دورت، بیش، انگشتای دست چپش تموم میشه نارنجک رو میذاره لای پاش با انگشتهای دست راستش می‌شمرد: آلتی، یدی، سکیز، دوگوز.....بووووووم!

۳۴۲- زنه رشتیه لخت مادرزاد رو تخت خوابیده بوده، تا رشتیه میاد پتو رو میکشه رو خودش، رشتیه میگه: خانم جان این نجابت منو کشته!

۳۴۳- تریاکیه باید آزمایش مدفوع میداده، يك شیشه بهش داده بودن که توش نمونشو بیاره. میره خونه و می‌شینه تو مستراح، یاعلی! شروع میکنه زور زدن! خلاصه بعد از دو سه ساعت عرق ریختن، يك سنده يك سانتي گیرش میاد که واسه نمونه بیره. وقتی میره جواب آزمایشش رو بگیره، بهش می‌گن: شرمند قربان، نمونه شما گم شده. تریاکیه شاکی میشه، دادمیزنه: ای مال مردم خورا!

۳۴۴- شیره‌ایه می‌میره، می‌برنش بهشت. دو سه روز می‌گذره، يك روز میان ازش می‌پرسند که همه چی میزون هست یا نه، میگه: والله همه چیز عالی، فقط یوخته شوژ میاد! می‌برنش دم مرز جهنم که یخورده گرمای جهنم بخوره بهش، بلکن گرم شه. دوباره بعد از چند روز میان می‌پرسند: خوب اوضاع چطوره؟ میگه: والله همه‌چی خوبه، ولي هنوز یوخته شوژ میاد! میگن بابا تو اصلاً لیاقت بهشت رو نداری، میندازنش تو جهنم! بعد از چند روز میان، می‌پرسند: خوب بالاخره گرم شدي؟ میگه: والله اینجا بهتره، ولي هنوز هم یوخته شوژ میاد! شاکی می‌شند میندازنش طبقه هفتم جهنم، تو مرکز آتیش.

چند روز مي‌گذره، ميان بهش سر بزبن ببينيد اوضاع احوالش چطوره. تا درو باز مي‌کنند، يارو داد ميزنه: داداش اون درو بند، تازه اينجا هوا گرفته بود!

۳۴۵- دكتره داشته با زنش تو خيابون رد ميشده، يك زنه لاشيه مياد شروع مي‌كنه باهاش لاس زدن. بعد كه طرف ميره، زن دكتره ازش مي‌پرسه: اين خانوم كي بود؟ دكتره ميگه: يك خانمي كه من در رابطه با كار ديده بودمش. زنش ميپرسه: در رابطه با كار تو يا كار اون؟!

۳۴۶- يارو ازون سيگاريابي خفن بوده، ميفته زندون، حبس ابد. روز اول بهش ميگن: بين ما حال و حوصله نداريم هر دقيقه خورده فرمايشات تورو انجام بديم. همين الان ميگي چي مي‌خواي، ما برات مياريم، بعد در سلولتو مي‌بنديم تا ده سال ديگه. يارو ميگه: سيگار! من فقط سيگار مي‌خوام! مي‌رن براش ۵۰۰ باكس سيگار ميارند، و در سلولش رو مي‌بندند. بعد از ۱۰ سال ميان ببينند چيز ديگه اي مي‌خواه يا نه، در سلولش رو كه باز مي‌کنند مي‌بينند نشسته به گوشه اي، دست و پاش داره مي‌لرزه. يارو تا جماعت رو مي‌بينه، بر مي‌گرده ميگه: قريون، آتيش داري؟!

۳۴۷- رشتيه تازه ازدواج کرده بوده. روز اول پا ميشه، مي‌بينه خبري از صبحونه نيست. به زنش ميگه: خانم جان، صبحانه كجاست؟ زنش مي‌گه: من فكر كردم شما ميري سركار، صبحونه نمي‌خوري. رشتيه ميگه: بين خانم جان، ازين به بعد هر روز صبح، سنگگ تازه با كره و پنيرو مربا و عسل روي ميزه، چه من باشم، چه نباشم! خلاصه ميره سركار و ظهر بر مي‌گرده، مي‌بينه خبري از ناهار نيست. به زنش ميگه: خانم جان، پس ناهار كجاست؟ زنش ميگه: من فكر كردم شما سركاريد، ديگه ناهار نپختم. رشتيه ميگه: بين خانم جان، ازين به بعد هر روز ظهر سر ساعت يك، ناهار، كته كباب و ترشي‌تره و باقالا قاتق بايد سر ميز باشه، چه من باشم، چه نباشم! خلاصه زنش يك چيزي حاضر مي‌كنه، مي‌خورند و رشتيه باز ميره سر كار. شب برمي‌گرده، مي‌بينه خبري از شام نيست. به زنش ميگه: خانم جان! پس شام چي شد؟ زنش ميگه: من فكر كردم ديگه شما هم صبحونه خورديد هم ناهار، ديگه شام نمي‌خوريد. رشتيه ميگه: بين خانم جان، ازين به بعد هر شب ساعت نه روي اين ميز شام گرم حاضره، چه من باشم، چه نباشم! زنش شاكي ميشه، ميگه: خوب پس بگذار منم شرايطم رو بگم. ازين به بعد من بايد هر روز صبح و ظهر و شب، سه نوبت كس بدم! چه شما باشيد، چه نباشيد!

۳۴۸- افسره جلوي يك ماشين رو ميگيره، به راننده ميگه: جناب شما به خاطر بستن كمربند ايمني، پنجاه هزار تومن از طرف انجمن حمايت از ايمني راه‌ها جايزه برديد. حالا مي‌خوايد با اين پول چيكار كنيد؟ يارو ميگه: فكر كنم باهاش برم گواهينامم رو بگيرم! يك زنه کنار دستش نشسته بوده، ميگه: گوش نكنيد جناب سروان، اين شوهر من وقتي مسته يك بند كس ميگه! تو صندلي عقب، يك جيونكي خواب بوده، ازين سر و صدا بلند ميشه، ميگه: من همون اول گفتم با ماشين دزدني نميشه فرار كرد!! يهو يك نفر از تو صندوق عقب داد ميزنه: بينم بالاخره از مرز گذشتيم يا نه؟!

۳۴۹- ترکه از اتوبوس پياده ميشه، رو صورتش جاي دوتا سيلبي بوده. رفيقش ميپندش، ازش ميپرسه: عسگر چي شده؟ ميگه: والله من تو اتوبوس واستاده بودم، يهو ديدم دامن خانم جلويي رفته لاي پاهاش. من گفتم: اين شكلي زشته، گرفتم كشيدمش بيرون. خانم عصباني شد، زد يكي زير گوشم. رفيقش ميگه: ولي رو صورتت كه جاي دوتا توگوشيه. ترکه ميگه: آخه بعد ديدم خوشش نيومد لباسشو كشيدم بيرون، منم فشارش دادم سرجاش!

۳۵۰- پسر عربيه ميره تو يه مغازه لوازم خونه ميگه: آفا اگه من با كيرم اين اتو رو بلند كنم چي بهم ميدي؟ يارو هم ميخنده ميگه: خود اتو رو ببر! پسره هم بلند ميكنه و اتو رو ور ميداره مي‌بره. فرداش پسره با باباش مياد به صاحب مغازه ميگه: با بابام اومديم به يخچال ببريم!

۳۵۱- رشتيه مياد خونه مي‌بينه به يارو رو زنش، چتر يارو هم اون بغل تخته. ور ميداره چتر يارو رو ميشكنه، ميگه: ايشالله وقتي ميخواي بري بارون بياد!

۳۵۲- يه زنه انگليسيه و يه ترکه تو آسانسور بودن. زنه شروع ميكنه لخت شدن و به ترکه ميگه: يه كاري

کن که احساس کنم واقعاً زخم، ترکه هم شروع میکنه لباساشو در میاره، بعد میندازدشون جلوی زنه، میگه: اینا رو بشور بعد هم اتوشون کن!

۳۵۲- ترکه تو قایق بوده تو دریا په دفعه په پری ماهی میاد بهش چشمک میزنه. ترکه میگه: جل الخالق! ما اسب ماهی دیده بودیم، سگ ماهی دیده بودیم، فیل ماهی دیده بودیم، اما دیگه جنده ماهی ندیده بودیم!

۳۵۴- ترکه تو یک دهی دکتر بوده، میخواست به یک زنه آمپول بزنه. زنه ازین شلیته های لایه لایه پاش بوده، هرچی ترکه دامناش رو بالا میزده، تموم نمیشده. آخر ترکه شاکی میشه به زنه میگه: ببخشید خانم، کون شما صفحه چنده؟!

۳۵۵- به رشتیه میگن: شما تا حالا تو صف کسی رو هول دادین؟ میگه: نه، ولی په بار هول شدم تو صف دادم!

۳۵۶- یارو میره دیوونه خونه میبینه همه تو صف واستادن دارن یکی یکی تو په سوراخه نگاه میکنن بعد دوباره میرن ته صف وامیسن. یارو کنجکاو می شه بینه تو سوراخه چه خبره، خودش هم میره تو صف وامیسه و تو سوراخه رو نگاه میکنه هیچی نمیبینه، په بار دیگه تو صف وامیسه باز هم هیچی نمیبینه، از یکی میپرسه: شما چی رو نگاه میکنین؟ من که هر چی نگاه میکنم هیچی نمیبینم. یارو بهش میگه: برو بابا دلت خوشه! ما دو ساله داریم این تو رو نگاه میکنیم هنوز هیچی نمیبینیم، تو میخوای با دو بار نگاه کردن چیزی ببینی؟!

۳۵۷- ترکه رشتیه رو تو خیابون میبینه، بهش میگه: سلااااام اکبر آقای گل! رشتیه میگه: دیگه سلام بی سلام، خانم مرد!

۳۵۸- ترکه داشته با خدا حرف میزده، میگه: خدایا حالا که به ما عقل خر دادی، لااقل کیر خر هم میدادی!

۳۵۹- به په رشتیه میگن: خانمت با پنج تا مرد سبیل کلفت سوار په پیکان بودن داشتن تو په سر بالایی میرفتن. رشتیه میگه: بابا ایوالله! این پیکانای سری جدید عجب موتوری دارن!

۳۶۰- بچه قزوینیه صبح پامیشه به باباش میگه: بابایی، بابایی! مامان دیشب جایی میخواست بره؟ ۳۶۱ - قزوینیه میگه: نه باباجان. بچه میگه: پس چرا هی بهش میگفتی برگرد عزیزم، برگرد عزیزم!

۳۶۲- رشتیه هر روز که بقال سر کوچشون رو میدیده، یارو بهش میگفته: سلااااام اسمال آقای بی غیرت! دو سه هفته ای این قضیه تکرار میشه، رشتیه همچین بگی نگي بهش بر میخوره، په شب به زنش میگه: خانم شما روزها ما نیستیم چکار میکنی؟ این اصغراقا بقال هی به ما میگه بی غیرت. زنش میگه: هیچی بابا، تو بهش محل نگذار، اینا به تو حسودیشون می شه. رشتیه فردا دوباره از در مغازه یارو رد می شده، بقاله بهش میگه: سلااااام اسمال آقای بی غیرت دهن لق!

۳۶۳- از ترکه می پرسن: از چه رنگی خورش میاد؟ میگه: از قهوه ای نوک ممه ای!

۳۶۴- رشتیا تو تظاهرات شعار میدادن: این تن شهادت خوایه، زناشون هم میگفتن: پس ماها رو کی گایه!

۳۶۵- توی یکی از پارکهای اصفهان، یک دختر و پسری خلوت کرده بودن. دختره روی پیشونیشو اشاره میکنه، میگه: اینجام درد میکوند. پسره میگه بیا ماچش کنم خوب شه. ماچ میکنه و دختره میگه: آخیش خوب شد. دوباره دختره دست میگذاره رو لپش میگه: اینجام درد می کوند. باز پسره ماچ میکنه و خوب میشه. همینجور میرن جلو تا میرسن به لب دختره. تا پسره میخواد ماچ کنه تا خوب شه یهو باغبونه از پشت بوته ها سرشو بلند میکنه میگه: دادا، اگه ماچت شفا میدد این بواسیر ما هم درد میکوند، په

فكري به حالش بكون!

۳۶۶- رشتيه مياد خونه ميبينه بچه‌ها حسابي شلوغ پلوغ كردن. مي‌گيره همه رو ميزنه و ساكتشون ميكنه بجز يكي كه اصلا هيچي بهش نمي‌گه. ريفتش بهش ميگه: بابا چرا اينقدر بين بچه‌ها فرق ميگذاري؟ رشتيه ميگه: آخه اون يكي سيده!

۳۶۷- ترکه مادر پدرشو ميکشه، ازش مي‌پرسن: چرا اين بدبختا رو کشتي؟ ميگه: بعد از چهل سال به رابطه کثيفشون پي بردم!

۳۶۸- رفيق ترکه خيلي خانوم باز بوده، ترکه ازش ميپرسه: آخه تو چي کار ميکني که هي چپ و راست خانوم بلند ميکني؟ به ما هم ياد بده. ريفتش ميگه: بابا کاري نداره که، بيا بريم تا بهت ياد بدم. سوار ماشين ميشن ميرن جلو پاي په زنه آخر تيکه ترمز ميکنن، ريفتش به زنه ميگه: معين جديد رو شنيدني؟ زنه ميگه: نه. ميگه: بيا من برات بگذارم. خلاصه زنه رو سوار ميکنه و ميبيره خونه تا دسته ميکنه، ترکه هم خيلي تحت تاثير قرار ميگيره. چند روز بعد با ماشين ميرن جلوي په خانومه نگه ميداره، ميگه: معين جديد رو شنيدني؟! زنه ميگه: نه. ترکه ميگه: نشنوي‌ها! مي‌گننت!

۳۶۹- دختره با دوست پسرش توپارک بوده، په دفعه باباي دختره مياد، دختره هول ميکنه. پسره بهش ميگه: بابا چرا نگراني؟ بابات که منو نميشناسه، بگو داداشمه!

۳۷۰- رشتيه شب عروسيش بوده، بهش غذا نميرسه. خيلي شاكي ميشه و تا آخر همينجور اخماش تو هم بوده. آخر شب ميشه بهش ميگن: بيا برو تو حجله، عروس خانم منتظره. رشتيه با همون اوقات تلخ ميگه: هر پدرسگي که کبابشو خورده، بياد کسشم بکنه!

۳۷۱- تو کرمانشاه رسم بوده که شب عروسي په ويلن زن ميآوردن که دم حجله در ضمن اينکه عروس و داماد کارشونو ميکنن، په آهنگ آروم بزنه. يك بار عروسي يك بابايي بوده، خلاصه عروس و داماد مي‌رن تو حجله مشغول ميشند و جناب ويلن زن هم تو اتاق بغلي شروع ميکنه په آهنگ آروم ميزنه. بعد يهو ويلن زنه يادش مياد که ديرش شده و بايد په جا ديگه هم بره، شروع ميکنه په آهنگ تند ميزه که زود تموم شه. همينجور که داشته تند تند مي‌زده، يهو داماد خيس عرق مياد بيرون، نفس زنان ميگه: مرد! خوب شد؟!

۳۷۲- فزونيه ميرن آمريکا، وقتي برميگرده دوتا بچه با خودش مياره، يكي سفيد يكي سياه. ازش مي‌پرسند: اين سياه رو ديگه برا چي اوردي؟ ميگه: بالامجان اين واسه ماه محرمه!

۳۷۳- زنه ميرن ميوه فروشي، ميگه: آقا خيار كيلو چنده؟ يارو ميگه: دويست پنجاه تومن. زنه مانتو شو باز ميکنه، ميگه: حالا چنده؟ يارو ميگه: دويست تومن! زنه پيرهنشو درميآره، ميگه: حالا چند؟ يارو ميگه: صد و پنجاه تومن! زنه دامانشم درميآره ميگه: حالا چند؟ يارو ميگه: صد تومن! خلاصه زنه همينجوري لباسشو در مياره يارو هم ميگه: پنجاه تومن، بيست تومن، ده تومن، پنج تومن، چهار تومن، سه تومن، دو تومن، په تومن،... اه! اه! اه!... دويست و پنجاه تومن!

۳۷۴- پير زنه ميرن دارو خونه همينجور که داشته په خودش ميبچيده ميگه: (آه!) آقا (آه!) کير (آه!) مصنوعي (آه!) دارين (آه...؟) يارو ميگه: آره. زنه ميگه: واي مادر (آه!) الهي (آه...!) پير شي (آه) چطوري (آه!) خاموش ميشه؟!

۳۷۵- يارو ميرن کس مصنوعي ميخره، ميبيره خونه، دو سه بار حال ميکنه و آبش مياد، بعد ميخواه در بياره ميبينه نميشه، هر کار ميکنه که دستگاهه ول نميکرده. زنگ ميزنه به شرکت سازنده ميگه: آقا (آه!) اين کس مصنوعي شما (آه!) چه جور خاموش (آه!) ميشه؟! يارو ميگه اون دکمه قرمز رو بزني خاموش ميشه. طرف ميگه: (آه!) زدم ولي (آه!) خاموش نشد (آه!) يارو ميگه خوب آبيه رو بزني. طرف ميگه: (آه!) زدم ولي (آه!) خاموش نشد (آه!) بعد يارو مي‌پرسه: ببخشيد شماره سريال اين دستگاه شما چيه؟ مرده جواب

میده: (آه!) چهارده (آه!) صدوسی و دو. یارو میگه: آقا شما اشتباه بردین، اینی که شما خریدین شیر دوش هفده لیتره، تا هفده لیتر ندوشه ول نمیکنه!

۳۷۶- رشتیه شب عروسیش بوده، رفیقش میبینه داره دم حجله قدم میزه. بهش میگه: بابا برو تو عروس خانم منتظره، چرا اینجا واستادی؟! رشتیه میگه: والله ما به بفرما به باجناق زدیم، رفته تو هنوز درنیومده!

۳۷۷- یك بابایي پسرش تو قزوین گم میشه، میره پاسگاه گذارش میده. بهش میگن خوب مشخصات پسرتون چیه؟ میگه: هشت سالشه، تپله، موهاش بوره، چشاش آبی، یك شلوار کوتاه هم پاشه. یارو افسره تو میکروفون میگه: به کلیه واحدها، برادرا توجه کنن، به تیکه گم شده.. آههه!

۳۷۸- به زن آمریکایی و یك زن انگلیسی و یك زن حزبل تو جزیره آدمخورا گیر می‌کنند. آدم خورا به آمریکاییه میگن: باکونبا یا مردونگا (بکنیمت یا بکشیمت)؟ میگه: باکونبا. می‌کننش بعد ولش می‌کنن. انگلیسه هم میگه باکومبا، اونم می‌کنن، ولش می‌کنن. میرسن به حزبله، میگن: باکونبا یا مردونگا؟ زنه میگه: مردونگا، مردونگا! یارو هم میگه: اونقدر باکونبا تا مردونگا!

۳۷۹- به ترکه میگن به جمله بگو توش کیر باشه، میگه: کس نت!

۳۸۰- یارو سبیل کلفته داشته تو یك جمعی تعریف میکرده که آره ما با کاروان داشتیم میرفتیم، به دفعه راهزنا ریختن همه ملت رو یا کشتن یا کردن! بعد نگاه میکنه می‌بینه بقیه دارن چپ چپ نگاه می‌نند، برمیکرده میگه: البته ما رو کشتن!

۳۸۱- یارو میره قزوین و بر میگردد. ازش می‌پرسند: چی شد، بلایی سرت نیومد؟ کاریت نکردن؟ میگه: نه بابا خیلی هم خوب بود. ما رو بردن خونشون، بهمون غذا دادن، شب هم با هم نشستیم عرق خوردیم و خلاصه خیلی هم حال داد. بهش میگن: بابا خوب فکر کن بین کاری باهات نکردن؟ یارو دوباره میگه: نه والله، هیچی نشد، من که چیزی یادم نمیاد... آهان! فقط یك چیزو من آخر نفهمیدم، من همیشه وقتی عرق میخوردم فردا صبحش سرم درد می‌گرفت، این دفعه نمیدونم چرا فرداش کونم درد می‌کرد؟

۳۸۲- یك زنه از طبقه دوازدهم میفته، طبقه نهم یکی میگیردش، میگه به لب بده تا نجات بدم. زنه میگه: نه! نمی‌خوام، ترجیح میدم بمیرم! یارو هم ولش میکنه. بعد میرسه طبقه هفتم، یکی دیگه میگیردش، میگه: به دور بده تا نجات بدم. زنه دوباره میگه: نه، ولم کن مگه من جندم؟! یارو هم ولش میکنه. به طبقه پنجم که میرسه، یکی دیگه میگیردش، بهش میگه اگه ساک بزنی نجات میدم. بازم زنه میگه نه، یارو هم ولش میکنه. میرسه طبقه سوم، یك ترکه میگیردش، زنه با خودش میگه این دفعه اگه ولم کنه دیگه کارم تمومه. میگه: هر چی بخوای بهت میدم، لب میدم، کون میدم، ساک میزنم! تو رو خدا منو نجات بده. ترکه هم هولش میده میگه: گمشو! زنیکه جنده!

۳۸۳- ترکه جنده بلند کرده بوده داشته تو ماشین میبرده، نیرو انتظامی جلو شو میگیره. سربازه به زنه میگه: خواهر پیاده شو. ترکه برمیکرده میگه: خواهرته؟! بدبخت جنده ست!

۳۸۴- دختر رشتیه به دوست پسر داشته هر شب میومده خونشون ترتیب دختر رو میداده. خونه دختره این جور بوده که از دم پنجره اول دختره میخوابیده بعد برادره، بعد مادره، آخر هم رشتیه. پسره هم هر شب از پنجره میومده همون اول ترتیب دختره رو میداده و میرفته. به شب رشتیه با زنش دعواش میشه، زنه قهر می‌کنه میاد کنار پنجره میخوابه. شب طبق معمول، پسره از پنجره میاد تو، همون اول میپره رو زنه و شروع میکنه کردن، به دفعه میبینه، اه! این که دختره نیست! در میاره و میپره رو دختره. رشتیه پامیشه به پسرش میگه: بابا جان بدو در ریم، به یارو اومده از اون جلو همینجور داره میکنه میاد جلو!

۳۸۵- رشتیه میخواست خونشو بفروشه، داشته خونشو به یکی نشون می‌داده، میگه: این اتاق دخترمه، دراتاق رو باز میکنه میگه: این دخترمه، میبینه یکی هم رو دخترشه، میگه اینم دامادمه! بعد

میگه: اونم اتاق خواب خودمونه، در و باز میکنه، میگه: این خانممه،... اوني هم که روخانومه خودمم!

۳۸۶- قزوینیه میاد خونه، میگه: خانم یه خبر خوب دارم یه خبر بد، کدومشو اول بگم؟ خانمش میگه: اول خبر بد رو بگو. قزوینیه میگه: بچمون کوني شده! زنه ناراحت میشه میزنه تو سرش و گریه میکنه. بعد از يك مدت گریه زاري، میگه: خوب حالا خبر خوبت رو بگو. قزوینیه میگه: ولي نمیدوني چه کوني شده!

۳۸۷- ترکه سر مرز یه عراقیه رو اسیر میگیره. همینجور که داشته میبردنش، یه دفعه یه خمپاره میخوره بغلشون دست عراقیه کنده میشه. عراقیه میگه: بگذار من این دستمو بندازم تو کشور خودم. ترکه دلش میسوزه، میگه باشه. یکم دیگه میرن، دوباره یه خمپاره میخوره اون یکی دست عراقیه هم کنده میشه. باز عراقیه میگه بگذار من این دستم رو هم بندازم تو وطن خودم، ترکه هم میگه باشه. بعد یه ترکش دیگه میخوره پای عراقیه هم کنده میشه، ورش میداره میندازه اونور مرز. یه دفعه ترکه تفنگ رو میداره روشقیقه یارو میگه: هوي! فکر نکن من ترکم نمیفهمم، کمکم داري فرار میکنيها!

۳۸۸- ترکه داروخونه میزنه، رو درش می نویسه: فروش نوار بهداشتي با نصب در محل!

۳۸۹- عربيه و مسيحيه میخواستن همدیگه رو بکنن. اول مسيحيه میاد بکنه، عربيه میگه: یا عیسی مسیح! مسيحيه هم وقتي اینو می شنوه به احترام مسیح، آروم میکنه. بعد نوبت عربيه میشه، مسيحيه میاد همون کلکو به عربيه بزنه، میگه: یا علي! عربيه هم میگه: علي یارت! تا دسته یارو رو میکنه!

۳۹۰- ترکه تو جبهه ترکش میخوره جفت تخماش کنده میشن. میره دکتر، یارو برایش یه تخم از چوب میگذاره یکی از آهن. چند سال میگذره، ترکه ازدواج میکنه و بچه دار میشه. یه روز تو خیابون دکتره رو میبینه، دکتره بهش میگه: خوب، چطوري؟ بچهها چطورن؟ ترکه میگه: آقاي دکتر! پینوکیو خوبه ولي اون ترمیناتور خيلي اذیت میکنه!

۳۹۱- ترکه عقب عقب راه میرفته، ازش می پرسند: چرا اینجوري راه میري؟ میگه: آخه بچهها میگن از پشت شبیه آلن دلوني!

۳۹۲- رشتیه تو جنگ تیر میخوره کیرش کنده میشه، برایش یه کیر چوبي میگذارن. شب عروسیش همین که میاد با عروس خانوم مشغول کار خیر شه، یهو کیره میشکنه. زنه بهش میگه: کیرش چوبي بود؟! رشتیه میگه: نه چوبش کيري بود!

۳۹۳- ترکه میخواست به بهشت زهرا، گل گیرش نمیاد کمپوت می بره!

۳۹۴- پسر به باباش میگه: بابا جگر پا داره؟ میگه: نه پسر. پسره میگه: پس چرا دیشب هي میگفتي جیگر لا پاتو وا کن!

۳۹۵- ترکه میره به یکی خبر مرگ مادرش رو بده، بهش میگه: یه شتر ي بود که در خونه همه میخوابید؟! یارو میگه: خوب؟ میگه: این دفعه رو ننه تو خوابید!

۳۹۶- یارو میره تو اداره کون گشادا میخواست استفاده شه. جلوي در ورودي، دريون اونجا ازش می پرسه: ببخشید میتونم کمکتون کنم؟ یارو میگه: من میتونم يك گلابي درسته رو بکنم تو کونم! میخوام اینجا استفاده شم. دریونه بهش می گه: برو خدا پدرتو بیامرزه، من میتونم يك توپ فوتبال رو بکنم تو کونم، اینجا دريون شدم! یارو گوش نمی ده میره تو. منشي دفتر ازش می پرسه: چي کار میتونم براتون بکنم؟ باز یارو جریان گلابي و استفاده رو میگه. منشي میگه: من میتونم يك صندلي رو بکنم تو کونم، اینجا منشي شدم! فکر نکنم اینجا استخدامتون کنند، ولي به هرحال باید با آقاي معاون دوم صحبت کنید. یارو میره تو دفتر معاون، می بینه اداره يك کاناپه رو می کنه تو کونش! میگه: آاه! تو يك کاناپه رو می کنی تو کونت، تازه معاون دوم شدی، پس رئیستون دیگه چه کون گشادیه؟! معاونه میگه: هیس! ما الان همه تو کون رئیسیم!

۳۹۷- به ترکه میگن: یه پساندار پرنده نام ببر، میگه: مهماندار هواپیما!

۳۹۸- دختره قزوینیه میره پیش باباش، میگه: بابا میخوام برم بیرون. قزوینیه میگه: نمیشه، نصفه شبی چه معنی داره دختر بره تو خیابون؟! دختره میگه: بابا بذار برم دیگه. قزوینیه میگه: نه، نمیشه. خلاصه دختره اونقدر اصرار می‌کنه، آخرش قزوینیه میگه: بیا ساک بز، بگذارم بری! دختره هم میگه باشه. میاد ساک بز، میگه: بابا سر کیرت که گهیه! قزوینیه میگه: آخه نیم ساعت پیش داداشت اومده بود میخواست بره عرف بخوره!

۳۹۹- ترکه پنجر گبری داشته، زن میگیره. فردای شب عروسیشون، زنش میره پیش باباش شکایت میکنه که: این شوهر من دیشب منو گرفته بود هی فرو می‌کرد تو وان حموم! باباه میره پیش دامادش میگه: چرا شب اول زندگی دختر منو هی فرو می‌کردی تو وان؟! ترکه میگه: خوب می‌خواستم سوراخشو پیدا کنم!

۴۰۰- قزوینیه یه خیابون خلوت پیدا میکنه، خودشو انگشت میکنه در میره

۴۰۱- یه ترکه و یه آمریکاییه و یه انگلیسیه داشتن تو یه کنفرانس علمی در باره پیشرفتهای علمی کشورشون صحبت میکردن. آمریکاییه میگه: ما یه موشک ساختیم که دقیقاً وسط ماه فرود میاد. میگن: دقیقاً وسط ماه؟! میگه: نه، حدوداً یه وجب اینورتر. بعد انگلیسیه میاد میگه: ما یه سفینه فرستادیم وسط مریخ. میپرسن: درست وسطش؟ میگه: نه، تقریباً یه وجب اینورتر. نوبت ترکه میرسه، هر چی فکر میکنه چیزی به نظرش نمیرسه، آخرسر میگه: ما تو کشورمون با چشمامون غذا میخوریم! همه ملت کف می‌کنن، میگن یعنی چی، مگه میشه؟ یعنی واقعا با چشماتون غذا میخورین؟! ترکه میگه: نه، حدوداً یه وجب پایین تر!

۴۰۲- ترکه میره سلمونی، میگه: جناب این ریش مارو اصلاح کن. سلمونیه می‌بینه طرف ترکه، میگه بگذار یکم سر کارش بگذاریم. بهش میگه: خشک بزمن یا تر؟ ترکه میگه: یعنی چی، چه فرقی میکنه؟ میگه: بین، اونایی که وقتی بچه بودن اوضاعشون خراب بوده ترمی‌زنند، ولی اونایی که سابقشون پاکه خشک می‌زنند. ترکه بهش برمی‌خوره، میگه: یعنی چی آقا؟! معلومه که باید خشک بزنی! یارو هم شروع میکنه همینجور خشک خشک ریش بدیخت رو تراشیدن. یکم که میزنه، ترکه دهنش سرویس میشه، میگه: وایسا، وایسا! یه چیزایی داره یادم میاد!

۴۰۳- رشتیه و زنش تو خیابون راه میرفتن یه دفعه یه موتور سواره از کنارشون میگذره. رشتیه میگه: کاشکی منم یه موتور داشتم! موتور سواره میشنوه، میگه: دادش اگه میخوای بیا یه دور بز. رشتیه خیلی حال می‌کنه، موتور یارو رو می‌گیره یک دور میزنه، بعد میاد می‌بینه مرده داره با زنش صحبت میکنه، با خودش میگه: خوبه تا اینا دارن با هم لاس میزنن من یه دور دیگه بزمن!

۴۰۴- رشتیه میره خونه می‌بینه یه یارو سبیل کلفت رو زنشه، میگه: ببخشید آقا، شما؟ یارو میگه: اکبر آقا سبیل کلفت، کاری داشتی؟! رشتیه میگه: نه قربون، من غلط بکنم! روز بعد میاد می‌بینه این بار یک بچه سوسوله رو زنشه. میگه: جناب شما؟ میگه: من کامیم، کاری داشتین؟ رشتیه میگه: والله من نه، ولی اگه اکبر آقا بشنوند ناراحت میشند!

۴۰۵- رشتیه ترکه رو می‌بینه، بهش میگه: بیچاره آبروت رفت! ترکه میگه: چرا، مگه چی شده؟ رشتیه میگه: خانم دیشب تو جنده خونه دیده بودت!

۴۰۶- ترکه نشسته بوده کنار جوب، نون خشک میزده تو آب جوب میخورده و هی میگفته خدایا شکر! یه یارو بهش میگه: بدیخت! تو که داری نون خشک با آب جوب میخوری، دیگه چرا هی خدا رو شکر میکنی؟ ترکه میگه: خدا رو شکر میکنم که این تیر برق نرفت تو کونم!

۴۰۷- یارو می‌میره، میره بهشت. روز اول جبرئیل میاد، میگه: میخوام جُجمت رو سوراخ کنم دور سرت

نور بذارم. روز بعد میاد میگه: میخوام کتفاتو سوراخ کنم برات بال بذارم. یارو شاکی میشه، میگه: بابا نخواستیم! اصلاً من میخوام برم جهنم! جبرئیل بهش میگه: بابا کجا میخوای بری؟! اونجا پدرت رو در میارن، چوب تو کونت میکنن. میگه: باز من بهتره، حداقل سوراخش رو خودم دارم!

۴۰۸- ترکه میخواست خیر شهادت یکی رو به پسرش بده، میگه: پسرم پدرت کجاست؟ پسره میگه: بابام جبهس. ترکه میگه: اه... بیلاخ! مرده!

۴۰۹- رشتیه بچه دار نمیشده، محلشون رو عوض میکنه!

۴۱۰- یارو رشتیه بچه نداشته، میره مسافرت، میاد میبینه سه تا بچه داره. ازش میپرسند: چي شد، تو که بچه نداشتی؟ میگه: والله همسایه‌ها شرمند کرده!

۴۱۱- يك بابايي رو برده بودند سربازي، يك روز مي‌برنشون عمليات پرش با چتر. خلاصه اونروز مي‌گذره و فرداش يارو مياد براي باباش تعريف كنه كه چي كارا كردند. ميگه: آره مارو سوار هواپیما كردند، بعد از يك مدتي گروهبانه گفت: ما الان در ارتفاع ۱۰۰۰ متری هستيم، هرکي داوطلبه بیره. باباش میپرسه: خوب تو پریدی؟ میگه: نه هنوز... خلاصه چند نفر پریدند، بعد يك مدتي گروهبانه گفت: خوب الان ديگه وقتشه، گروهان همه بپرند! -خوب پریدی؟ -نه.. گوش کن. خلاصه همه پریدند و من موندم تو هواپیما. گروهبانه گفت: سرباز! بپرا! -پریدی؟ -نه واستا بگم... من همین جور واستاده بودم اونجا. يهو گروهبانه زيپ شلوارش رو باز کرد، کيرشو درآورد گفت: سرباز! یا بپر، یا اینو تا دسته مي‌کنم به ماتحت! -خوب بالاخره پریدی؟ -آره... اولش یخورده!

۴۱۲- تهرانيه ميره تبريز از يه ترکه ميپرسه: ساعت چنده؟ ترکه میگه: يك و نیم. تهرانيه میگه: يدور بده بکنيم! ترکه خيلي بهش بر ميخوره، مياد تهران، ميره تو ميدون انقلاب وامیسته، صبر میکنه تا ساعت يك و نیم بشه. ساعت يك و ربع حوصلش سر ميره، به يکي میگه: آقا ساعت چنده؟ میگه: يك و ربع. میگه: يدور بده بکنيم! يارو میگه: اون که مال يك و نیمه! ترکه میگه: خوب يه ربعشم ساک ميزنيم!

۴۱۳- ترکه ميره ميوه فروشي میگه: آقا بي زحمت يه كيلو انگور بده. فروشنده هم ازون آدمهاي مذهبي بوده، میگه: نگو انگور، بگو ميوه بهشتي! بعد ترکه میگه: آقا دو كيلو هم سيب بدین. يارو میگه: نگو سيب، بگو جمال محمد! بعد ترکه بادمجون میخواست، میگه: بي زحمت يه كيلو هم کير بلال حبشي بدین!

۴۱۴- زنه ميره دکتر، میگه: آقاي دکتر من کنار رونم خال داره. دکتره میاد معاينه كنه، تا دست ميزنه خاله پاك ميشه. چند وقت بعد دوباره همون زنه میاد، میگه: آقاي دکتر من کنار رونم خال داره. باز من تا دکتره دست میماله، خاله پاك ميشه. خلاصه چند بار اين قضيه تکرار ميشه، تا اينکه دکتره يه بار میگه: ببخشيد خانم، شوهر شما نجاره؟ زنه میگه: آره، چطور مگه؟ دکتره میگه: بهش بگين ازین به بعد وقتي ميخواد ساک بزنه، مدادشو از پشت گوشش ور داره!

۴۱۵- تو جنگل يه روباهه داشته به تاخت در مي‌رفته. ازش ميپرسن: واسه چي فرار میکني؟ میگه: آخه شير يك قانون گذاشته، هر کي سه تا تخم داشته باشه، يکيشو مي‌برند! بهش ميگن: خوب تو چرا فرار میکني؟ توکه دو تا داری! میگه: آخه اول ميبرن، بعد ميشمارن!!!

۴۱۶- يارو داشته با بچش بازي ميکرده، هي بچه رو پرت ميکرده بالا، تو هوا مي‌گرفتدش. يه بار بچه رو خيلي ميندازه بالا، بچه ميفته تو خونه همسايه (که از قضا همشهري آذربايجاني بوده) ترکه هم بچه رو مياره میگه: ايندفعه آوردم، ولي اگه دفعه ديگه بندازي پارش میکنم!

۴۱۷- دوتا خانومه نشسته بودن تو تاکسي، همينجور داشتند از هر دري صحبت مي‌کردند. يکيشون بر مي‌گرده به اونیکي میگه، شما شغلتون چيه؟ يارو جواب ميده: والله من کارم نسبتاً راحت، صبح پا ميشم صبحونه مي‌خورم، ميرم بيرون يك دوري اطراف مي‌زنم، ميام خونه دوش ميگيرم، دوباره مي‌رم

بيرون، يك مقدار تو خيابون پرسه مي‌زنم، ميام خونه دوش مي‌گيرم، بعد ناهار مي‌خورم، مي‌رم بيرون يك مقدار مي‌گردم، دوباره ميام خونه يك دوش مي‌گيرم، بعد مي‌رم باز چند ساعت قدم مي‌زنم، بر مي‌گردم خونه دوش مي‌گيرم، مي‌خوايم... شما شغلتون چيه؟ اونيكه زنه جواب مي‌ده: والله منم مثل شما جندم، منتها اينقدر وسواس ندارم!

۴۱۸- ترکه بچشو کرده بوده، مي‌گيرند، ميبرنش دادگستري. قاضي ميگه: مرتيکه! واسه چي بچت رو كردي؟! ميگه: آخه آقاي قاضي، حرف گوش نميداد! ميگه: يعني چي آقا؟ چه ربطي داره؟ آخه آدم كه واسه اين چيزا بچش رو نميكنه! باز ترکه ميگه: آخه آقاي قاضي، حرف گوش نميداد! قاضيه ميگه: باباجان، حرف گوش نميداد، خوب نصيحتش ميكردي، تنبيهش مي‌كردي، آدم بچه رو كه نمي‌گيره بكنه! ترکه شاكي ميشه ميگه: آه...! آقاي قاضي، مثل اينكه شما هم حرف گوش نميدين‌ها!

۴۱۹- دو تا ترکه تو خيابون وايستاده بودن داشتن كوناشونو به هم ميزدن، يكي مياذ ازشون ميپرسه: ببخشيد شما دارين چي كار ميكنين؟ ميگن: داريم دوكون باز ميكنيم! يك ماه بعد يارو داشته از همون خيابون رد ميشده، ميبينه ايندفعه دارن كيراشونو به هم ميزنن، ميگه: ايندفعه دارين چي كار ميكنين؟ ميگن: داريم معاملمونو به هم ميزيم!

۴۲۰- ترکه ميخواسته جلق زدن رو ترك كنه، چهار گوشه حموم رو ميبوسه مياذ بيرون!

۴۲۱- كميته ترکه رو مست و پاتيل تو خيابون مي‌گيره. بهش مي‌گند: مرتيکه كثافت! گمشو برو تو ماشين، باباتو ميسوزونيم! همين جور كه داشتند مي‌چپوندنش تو ماشين، ترکه هي داد و بيداد ميكرده كه: چيكارم داريد؟ آخه منو واسه چي گرفتين؟ سربازه بهش ميگه: واسه عرق خوري. ترکه ميگه: د بابا اينكه دعوا نداره! خوب بيارين بخوريم!

۴۲۲- ترکه وايستاده بوده دم مدرسه دخترونه، يكي مياذ بهش ميگه: آقا واسه چي اينجا وايستادي؟  
۴۲۳- ترکه ميگه: وايستادم كه وايستادم، اصلاً به تخم كه وايستادم!

۴۲۴- يه كوسه بوده عادت داشته معامله مردم رو ميكنده، تو گونه خودش هم آخرين نمونه باقي مونده بوده، نمي‌تونستن بكشنش. ميگن: چي كار كنيم؟ ميان دندوناش رو ميكنن. بعد از چند وقت يك بابايي داشته تو دريا شنا ميكرده، يهو داد ميزنه: كوسه! آه! كوسه! آه! آه! كوسه! آه! آه! آه!

۴۲۵- ترکه صداش خيلي نازك بوده، ميره دكتر. دكتره بهش ميگه: تنها راه مداواي صداي شما اينه كه خايه‌هاتونو جراحي كنيم، درآريم. ترکه ميگه: نه مرساي آقاي دكتر، همين جور بهتره. خلاصه مي‌گذره و بعد از يك مدتي ترکه داشته تو دريا شنا ميكرده كه يه كوسه ميبينه، داد مي‌زنه: (با صداي نازك) كمك! كمك!... (با صداي كلفت) كوسه!

۴۲۶- زنه ميره دكتر، ميگه: آقاي دكتر من صدام يكم كلفته، مي‌خوام معالجهش كنم. دكتره ميگه: يه دارو هست ولي عوارض جانبي داره. زنه ميگه: اشكال نداره، فقط صدام خوب بشه. دكتره هم دارو رو براش مينويسه. بعد از يه مدت زنه بر ميگرده مطب دكتره، ميگه: آقاي دكتر، دمت گرم! من صدام خوب شد، فقط رو سينم يه كم مو درآوردم كه اونم به تخم!

۴۲۷- يارو با زنش ميره باغ وحش، زنه تو قفس ميمونا يك گوريل ميبينه آخر هيكل، از مسوول باغ وحش مي‌پرسه: ببخشيد آقا اين گوريل روزي چند بار توليد مثل ميكنه؟ يارو ميگه: روزي بيست بار! زنه ميگه: اينو به شوهرم بگين! شوهره هم ميگه: ببخشيد، اين گوريل با چندتا ميمون ماده توليد مثل ميكنه؟ يارو ميگه: با ده تا. ميگه: اينو به همسرم بگين!

۴۲۸- سرخپوسته ميره داروخانه يك كاندوم ميخره، بعد از يه مدت مياذ ميگه اقا يه كاندوم قوي تر بده. يارو ميگه چرا؟ سرخپوسته ميگه: مرد سرخپوست قوي، زن سرخپوست قوي، كاندوم، بووووم...! يارو بهش يه كاندوم محكم تر ميده، بازم بعد از يه مدتي برميگرده، ميگه: زن سرخپوست قوي، مرد

سرخپوست قوي، کاندوم بووووم...! این دفعه یارو په کاندوم آهني بهش میده. بعد از په مدتي زن سرخپوسته سپاه پوښ میاد میگه: مرد سرخپوست قوي، زن سرخپوست قوي، کاندوم قوي، تخم طرف چپ بووووم...!

۴۲۹- عربه میره شورت بخره، یارو بهش په شورت زنونه میده. عربه بهش بر مي خوره، میگه: ولك، اینكه زنونست! یارو میگه: خوب آفا شرت شرته، چه فرقي داره؟! عربه شاکي ميشه میگه: میخوای فرقتو بکنم تو کونت تا بفهمي؟!

۴۳۰- زن رشتیه بچه دومشو میزاد، بچه بزرگتره حسودیش میشه، رو پستون مامانش سم مي ریزه که بچه کوچیکه بمیره، دو تا همسایه هاشون مي میرند!

۴۳۱- دو تا ترکه دو تا گاو میخرن، اولي به دومي میگه: حالا چي کار کنیم که گاوامون با هم اشتباه نشن؟ دومي میگه: تو دست به گاو نزن، من په گوش گاوو میکنم. بعد از چند وقت، گاو اولي هم گوشش گیر میکنه به په جايي کنده میشه. ایندفعه دومي میگه: تو دست به گاو نزن من دم گاوو میکنم. از قضا بعد از چند وقت دم اون يکي گاو هم کنده میشه. خلاصه هي اولي ميزنه په جاي گاوو ناقص میکنه، اون يکي گاو هم همون بلا سرش میاد. آخر سر اولي شاکي ميشه به دومي میگه: اصلاً سفیده مال من سپاهه مال تو!

۴۳۲- دختر بچه با باباش میره حموم، کیر باباش رو مبینه، ازش میپرسه: باباجون این چیه؟ میگه: این دودوله. دختره میگه: آه! چه اسم کیري داره!

۴۳۳- ترکه خانوم بلند کرده بوده، نمیدونسته چطور سر صحبت رو باز کنه. هرچي فکر مي کنه هيچي به نظرش نمیرسه. په کم پسته تو ماشین داشته، میگیره جلو زنه، میگه: جنده! پسته بخور!

۴۳۴- کرمه میفته تو ظرف ماکاروني، میگه: آخ جون! چه بمال بمالیه!

۴۳۵- ترکه میره خواستگاري، دختره وقتي میاد چايي تعارف کنه تلنگش در میره. په کم میگذره ترکه میگه: عروس خانم اگه نمي ريني اون فندون رو بده!

۴۳۶- یارو تهرونيه مي خواسته سر به سر رفيق ترکش بگذاره، بهش میگه: دویدم و دویدم، به خونتون رسیدم، ازرو دیوار پریدم، خوارتو من گایدم! ترکه هم میگه: منم اومدم خونتون، ننتو گایدم! تهرونيه میگه: برو بابا! این که وزن نداره! ترکه میگه: خوب حقیقت که داره!

۴۳۷- ترکه از رو جوب میپره، شلوارش پاره میشه. میگه: خوب شد شلوار پام بود، اگه نه کونم پاره میشد!

۴۳۸- چرا په اسکلت نمیتونه خودش رو از په ساختمان هشتاد طبقه پرت کنه پایین؟ چون تخم نداره!

۴۳۹- ترکه تو خیابون به په زنه تنه ميزنه، زنه میگه: آفا من پریدم. ترکه میگه: ..؟! اتفاقاً من از اسمای خارجی خوشم میاد!

۴۴۰- ترکه ادعای کیر بلندیش میشده، میره عربستان. تو خیابون دست میکنه تو جیبش و کیرش را نشون میده به يك عربه میگه: ببخشید آفا صدتومني خورد دارين؟! عربه هم دست میکنه تو پاچه شلوارش میگه: نه ولك، همش هزاریه!

۴۴۱- ترکه خيلي بي تربیت بوده، هر جا میرفته په سوتي اساسي میداده. په روز میره خواستگاري، برایش چايي میارن با شکر، یادشون میره قاشق بیارن. ترکه برمي گرده میگه: باید با کیرم هم بزئم؟!

۴۴۲- ترکه میخواستہ دور کمرشو اندازه بگیرہ، یہ خطکش میکنہ تو کونش ضربدر ۳،۱۴ میکنہ!

۴۴۳- رشتیہ داشتہ واسہ رفیقش تعریف میکرده کہ: آره دیروز رفتم خونہ دیدم یہ جفت کفش دم درہ، شک کردم. رفتم جلوتر دیدم یہ لباس مردونہ ہم افتادہ رو زمین، بیشتر شک کردم. رفیقش میپرسہ: خوب بعد چي شد؟ میگہ: ہیچی رفتم جلوتر، دیدم یکی از لباسای خانم ہم افتادہ رو زمین، بدجوری شک کردم. رفیقش میگہ: خوب؟! میگہ: رفتم در اتاق خواب رو باز کردم... رفیقش میگہ: خوب؟! رشتیہ میگہ: ہیچی شکم برطرف شد!

۴۴۴- ترکه داشتہ برای رفیقش تعریف میکرده کہ: آره نمیدونی اونقدر شرمندہ شدم، اونقدر شرمندہ شدم کہ نگو! رفیقش میگہ: آخہ چرا، چي شدہ؟ میگہ: پریروز این خانوم صالحی، منشی ما، اومد تو دفترم، گفت مرخصی میخواد، من اونقدر شرمندہ شدم! رفیقش میگہ: بابا این کہ شرمندگی ندارہ. میگہ: نہ خوب صبر کن، من بہش مرخصی دادم رفت، بعد اون یکی کارمندمون اومد، اونم مرخصی میخواست، اونقدر شرمندہ شدم! بعد یکی یکی ہمہ کارمندامون اومدن مرخصی خواستن، منم بہ ہمشون مرخصی دادم، اونقدر شرمندہ شدم! رفیقش میگہ: بابا مرخصی دادن کہ شرمندگی ندارہ. میگہ: نہ آخہ، بعد از يك مدت این منشیہ زنگ زد، گفت امشب بیاین خونہ ما، من اونقدر شرمندہ شدم! من شب رفتم خونشون، دیدم خانم منشی تنہاست، با عشوہ بہم گفت: من میرم تو اتاق، شما چشماتون رو ببندین من الان میام، اونقدر شرمندہ شدم! بعد از يك مدت در رو باز کرد، دیدم ہمہ کارمندا و خانوم بچہہا جمعدن، برای من تولد گرفتن، من اونقدر شرمندہ شدم، اونقدر شرمندہ شدم کہ نگو! رفیقش میگہ: بابا اینکہ شرمندگی ندارہ، باید خوشحال میشدی. ترکہ میگہ: آخہ من لخت وایستادہ بودم!

۴۴۵- یارو قزوینیہ با پسرش مشغول بودہ، پسرش ہی جیغ و داد میکرده کہ: آای! بابا نکن! اوووو! درد میگیرہ! قزوینیہ شاکي میشہ، میگہ: خفہ شو پدرسگ! مگہ ما خودمون بچہ نبودیم!

۴۴۶- رشتیا خودکفا میشن، دیگہ خودشون بچہ دار میشن!

۴۴۷- ترکہ کتاب فروشی باز میکنہ، بعد از يك ہفتہ میان درشو تخته میکنند. رفقاش ازش میپرسن چرا در مغازت رو بستن؟ میگہ: واللہ ہیچی، ما فقط زدہ بودیم جلد دوم قرآن رسید!

۴۴۸- قزوینیہ بدجوری حشری شدہ بودہ، میرہ وامیستہ سر کوچشون، اولین بچہ ای کہ داشتہ رد میشدہ رو میکشہ کنار، شروع میکنہ بہ کار خیر. بچہ ہم شروع میکنہ بہ گریہ و جیغ و داد. قزوینیہ با خودش میگہ: بگذار یکم باہاش حرف بزنیم، سرش گرم شہ، صداس بخوابہ. بر میگردہ بہ بچہہ میگہ: بالام جان شما تو کدوم کوچہ میشینید؟ بچہ ہمینجور کہ داشتہ گریہ میکرده، میگہ: ...اھہ! تو ہمین کوچہ...اھہ!.. قزوینیہ میگہ: بالام جان، پلاک خونتون چندہ؟ میگہ: اھہ..اھہ..پونزدہ.. قزوینیہ میگہ: آ؟ بالام جان، کدوم طبقہ؟ بچہہ میگہ: ...اھہ.. طبقہ سوم. قزوینیہ با تعجب میگہ: اصغر؟ بابا تویی؟! چرا مدرسہ نرفتی؟!

۴۴۹- ترکا میان یہ شعر بسازن کہ فارسا رو مسخرہ کنن، میگن: ترکا گل پسرن فارسا ترک خرن!

۴۵۰- پسر ترکہ میرہ پیش يك افسرہ پلیس، ازش میپرسہ: ببخشید ساعت چندہ؟ یارو میگہ: دہ دقیقه بہ دہ. میگہ: ساعت دہ بیا بکنمت! بعد ہم میزنہ بہ چاک، افسرہ ہم میفتہ دنبالش. پسرہ میدوہ تو خونشون، درو پشت سرش میبندہ. پلیسہ در خونہ رو میزنہ، ترکہ میاد دم در، میگہ: بعلہ؟ افسرہ نفس-نفس زنان میگہ: آفا این چہ وضعیہ؟! پسرتون بہ من گفته ساعت دہ بیا بکنمت!! ترکہ ہم میگہ: خوب بابا چہ خبرتہ؟! ہنوز کہ پنج دقیقه موندہ!

۴۵۱- ترکہ زنگ میزنہ بہ دوست دخترش میگہ: شہناز فردا بیا، خونمون خالیہ. فردا دخترہ میاد، ہر چي در میزنہ ہیچکی در رو باز نمیکنہ!

۲۰۵- ترکه وایسناده بوده تو صف اتوبوس، میبینه نفر کناریش يك كتاب كلفت دستشه، روش نوشته فلسفه و منطق. ازش میپرسه: ببخشید قربان، این یعنی چی؟ فلسفه و منطق دیگه چیه؟! یارو میگه: بین، مثلا شما تو خونتون آکواریوم دارین؟ ترکه میگه: آره. یارو میگه: خوب تو آب این ماهی رو عوض میکنی؟ بهش غذا میدی؟ ترکه میگه: خوب آره. میگه: چرا؟ میگه: آخه اگه بهش غذا ندم که میمیره. یارو میگه: آفرین! پس فلسفه تو از غذا دادن به ماهی اینه که زنده بمونه. ترکه میگه: عجب! خوب حالا منطق چیه؟ یارو میگه: بین شما اگه خواهرت يك شب دیر بیاد خونه، چی فکر میکنی؟ ترکه میگه: خوب فکر میکنم کار داشته، دیر اومده. میگه: خوب حالا اگه شب دوم باز دیر بیاد چی؟ میگه: خوب فکر میکنم رفته خونه اون یکی خواهرم. میگه: حالا اگه شب بعد هم دیر بیاد چی؟ میگه: خوب بهش شك میکنم. یارو میگه: هان! یعنی از لحاظ منطقی شك میکنی که چون خواهرت هر شب دیر میاد، لابد کار بد میکنه. ترکه میگه: آهان، پس فلسفه و منطق اینه! بعد از يك مدت ترکه میره به کتاب فلسفه و منطق میخره، رفیقش میبندش، ازش میپرسه: اصغرا! این فلسفه و منطق یعنی چی؟ میگه: بین شما تو خونتون آکواریوم دارین؟ رفیقش میگه: آره. ترکه میگه: هان! پس خواهرت جنده ست!

۲۰۶- ترکه جنده آورده بوده خونه، جنده همینجوری که داشته ساك میزده، کیر ترکه رو مثل میکروفن میگیره، میگه: خدایا! تو شاهدی که این ظالم منو مجبور کرده این کار رو بکنم، خودت منو ببخش! ترکه هم سریع کیر خودشو میگیره، میگه: خدایا دروغ میگه! تازه ده هزار تومن هم گرفته!

۲۰۷- رشتیه میره تو اتاق خواب، میبینه يك نره خری زیر تخته. میگه: خانم جان، این زیر تخت چی کار میکنه؟! زنش میگه: زیر تخت رو نمی‌دونم اما رو تخت که غوغا میکنه!

۲۰۸- رشتیه بچه دار میشه، در خونشون یه تابلو میزنه: با تشکر و قدردانی از اهالی محل!

۲۰۹- دو تا دانشجو پزشکی داشتن تو خیابون میرفتن، می‌بینند جلوشون یه یارو داره گشاد گشاد راه میره. یکیشون میگه: این بابا بواسیر داره. اون یکی میگه: نه این آپاندیسشو عمل کرده. خلاصه هی با هم بحث میکنن ولی به هیچ نتیجه ای نمیرسن، میگن بریم از خودش بپرسیم. میرن به یارو میگن: آقا ببخشید، ما دیدیم شما اینجوری راه میرین، با هم شرط بندی کردیم، من میگم شما آپاندیستون رو عمل کردین ولی رفیقم میگه شما بواسیر دارین. یارو میگه: والله هرسه تامون اشتباه کردیم! منم اول فکر می‌کردم گوزه، ولی نامرد، ان بود!

۲۱۰- ترکه و رشتیه تو جهنم هم دیگه رو میبینن. رشتیه به ترکه میگه: تو چه جوری مردی؟ ترکه میگه: والله من از سرما مردم، تو چه جوری مردی؟ رشتیه میگه: من از تعجب مردم! ترکه میگه: یعنی چی؟ چطوری از تعجب مردی؟! رشتیه میگه: والله من رفتم خونه، دیدم خانم لخت خوابیده رو تخت، زیر تخت رونگاه کردم هیچکی نبود، تو کمد رو نگاه کردم، کسی نبود، تو حموم، تو انباری، تو دستشویی، خلاصه همه جا رو نگاه کردم ولی هیچکی نبود. منم از تعجب سکنه کردم مردم! ترکه میگه: خاك بر سرت! تو فریزر رو هم نگاه میکردی، نه تواز تعجب می‌مردی، نه من از سرما!

۲۱۱- حضرت آدم میره خونه در میزنه، حوا میگه: کیه؟! آدم میگه: آخه کس خل! مگه غیر از من و تو هم کسی تو این دنیا هست؟!!

۲۱۲- حضرت آدم شاکی میره پیش خدا میگه: خدایا یه چیزی به این حوا بگو، خیلی منو اذیت میکنه. خدا میگه: چی شده؟ این دفعه چی کار کرده؟! میگه: هیچی بابا، همه شورت‌های منو برداشته باهاشون دلمه درست کرده!

۲۱۳- ترکه رو زمین يك کرسه پیدا می‌کنه، میگه: ایا...! بی فرهنگ خودشو میخورن، پوستشو میندازن زمین!

۲۱۴- ترکه میره دکتر میگه: آقای دکتر من و خانومم بلد نیستیم با هم ازون روابط برقرار کنیم! دکتره میگه: جانم این که کاری نداره، (همون موقع دو تا گربه رو میبینه که رو دیوار سخت مشغولند) میگه:

مثلا اون دو تا گربه رو دیوار نگاه کن، بین نره واستاده پشت، مادهه واستاده جلو و... خلاصه اساس کار رو توضیح میده. یه مدت میگذره، یه روز دکنره زنه ترکه رو میبینه سیاه پوشیده، داره گربه میکنه. ازش میپرسه: انشالله بلا دوره، چی شده خانم؟! میگه: شوهرم از بالای دیوار افتاد پایین!

ترکه میره دکتر میگه: آقای دکتر من و خانومم بلد نیستیم با هم ازون روابط برقرارکنیم! دکتره میگه: جانم این که کاری نداره، (همون موقع دو تا گربه رو میبینه که تو خیابون سخت مشغولند) میگه: مثلا اون دو تا گربه رو تو خیابون نگاه کن، بین نره واستاده پشت، مادهه واستاده جلو و... خلاصه اساس کار رو توضیح میده. بعد از یک مدت، دکتره ترکه رو تو خیابون میبینه، ازش میپرسه: خوب معاشقه خوب پیش میره؟ ترکه میگه: خیلی عالیه آقای دکتر. فقط من نمی‌دونم چرا هر وقت ما میایم یک کاری بکنیم، مردم جمع می‌شند، دست می‌زنند، صوت می‌کشند!

۶۱۲- ترکه نشسته بوده تو تاکسی، همینجوری که داشتن میرفتن یه دفعه یک بادی از جهت نامساعد از یکی از خانمهای مسافر در میره. راننده تاکسی هم از اون تهرونیایی با مرام بوده، زود میگه: خانمها، آقایون! می‌بخشید، من امروز غذای باد دار خوردم، دست خودم نبود. ترکه قضیه رو میفهمه، خیلی خوشش میاد. با خودش میگه: عجب آدم با مرامیه، دمش گرم! خلاصه یکم میگذره، خانم دوباره تلنگشون در میره. راننده باز زود میگه: خانمها، آقایون شرمنده، دست خودم نبود. ترکه با خودش فکر میکنه: اینجوری نمیشه، من جوان آذربایجانم، باید غیرت خودمو نشون بدم. ایندفعه که این خانم بگوزه، من گردن می‌گیرم. هرچی منتظر میشه دیگه بادی از خانم در نمیره، تا اینکه میرسه به مقصد و باید پیاده میشده. همینطور که داشته پیاده میشده، میگه: خانمها، آقایون! من از شما معذرت می‌خوام، از این به بعد هر وقت این خانم گوزید، بدویند من بودم!

۶۱۳- ترکه تو یک مسابقه شرکت کرده بوده، بهش میگن اگه بتونی اون شیرینی که تو اون قفسه رو بکشی، برای جایزه، می‌تونن بری اون دختره خوشگل که تو اونیکه اتاق هست رو بکنی. ترکه میگه: بابا اینکه کاری نداره! خلاصه میره تو قفس شیریه، بعد از دو سه ساعت کشتی گرفتن، خیس عرق میاد بیرون، میگه: حالا باید کی رو بکشیم؟!

۶۱۴- یک پیرزنه میخواست بره مجلس ختم، چشمش خوب نمیبینه، اشتباهی در خونه همسایه رو میزنه. از قضا تو اون خونه هم سه تا پسره فیلم سوپر دیده بودن و اساسی راست کرده بودند. پیرزنه میپرسه: ننه جون اینجا مجلس ختمه؟ میگن: آره ننه، اونم چه مجلسی! خلاصه میارنش تو خونه و سه ساعت اساسی میکننش. وقتی کارشون تموم میشه، پیرزنه همینجور که داشته بندوبساشو جمع میکرده که بره، برمی‌گرده میگه: ننه جون، مدیونید اگه شب سه و هفت و چهلم اون مرحوم منو دعوت نکنید!

۶۱۵- ترکه میره دکتر میگه: آقای دکتر تخمم درد میکنه، دکتر دست میزنه میگه: الان چه احساسی داری؟ میگه: دکتر جون دوست دارم ادامه بده!

۶۱۶- ترکه تو یه مسابقه نقاشی شرکت میکنه تو جهان اول میشه، میان یه هیئت از ایران میفرستن بینن چی کشیده. میبینن یه مرد لخت کشیده که یه ماسک رو دهنش، یه شاخه گل دستشه و یه کاندوم هم رو کیرشه! میرن از کارشناسای خارجی میپرسن: بابا این چه افتضاحیه؟ آخه شما چطور اینو برنده اعلام کردین؟! میگن: این پیام داره: اون ماسک یعنی خودشو از آلودگی‌ها دور کرده، اون گل نشانه طبیعته، اون کاندوم هم نشانه مبارزه با بیماریهای جنسیه. بعد میرن پیش ترکه میگن: منظور شما از این نقاشی چی بود؟ میگه: والله ما فقط می‌خواستیم بگیم که کس کردن با کاندوم مثل بو کردن گل با ماسکه!

۶۱۷- یک لاشیه سوار ماشین بوده، همینطور که داشته میرفته، یهو میبینه جلوتر نیرو انتظامی داره ماشین‌ها رو میگرده. یهو یادش میفته که تو کیفش یک کیر مصنوعی داره، از ترسش سریع کیره رو از پنجره پرت میکنه بیرون. تو ماشین بغلی دو تا ترکه داشتن واسه خودشون می‌رفتن که یهو کیره از جلو ماشینشون رد میشه. یکیشون به اون یکی میگه: غضنفر این چی بود؟! میگه: فکر کنم پشه بود! یارو

میگه: آااا...! ولي عجب کيري داشت‌ها!

۲۶۸- به بابايي چکش تو قزوين برمي‌گرده ميافته زندون، با خودش میگه الان اينجا ترتيب ما رو ميدن، بگذار یکم خالي ببنديم، بلکن بترسند. شروع مي‌کنه میگه: آره من دو نفر رو خفه کردم، تو يك درگيري سه تا پليس کشتم، شيش تا بي معرفت رو تو يك شب کاردی کردم، همين ديروز هم يك نالوطي رو با ساطور کشتم! يارو قزوينيه بهش میگه: بالام جان تو ما رو هم کشتي!

۲۶۹- يارو دهاتيه مي‌خواسته بره تهران، رفيقاش بش ميگن: جواد رفتي اونجا افه مفه(!) ياد بگيري‌ها! میگه: باشه. ميره شهر و کاراشو ميکنه، وقتي ميخواسته برگرده ميره پيش يکي از اين تهروني ميگه: هاي به ما افه مفه ياد بده ما بریم دهات خودمون بچه‌ها حال کنن! تهرونيه مگه: باشه، بگو دوش! يارو میگه: دوش، تهرونيه میگه: بشين سرش برو شوش! يارو هم حال ميکنه و ميره ده خودشون رفيقاشو جمع ميکنه میگه: بياین افه ياد گرفتم، بگين دوش. ميگن دوش، هر چي فکر ميکنه يادش نمياد بقبش چي بود، میگه: خلاصه کيرم تو کوتان!

۲۷۰- قزوينيه تو صف نون بوده، يه پسر خوشگل هم جلوش واستاده بوده. يه دفعه شاطره مياد بيرون، میگه: نون تموم شد! ملت هم ميرن دنبال کار و زندگيشون و صف به هم ميخوره. قزوينيه شاكي ميشه، داد مي‌زنه: نون تموم شد که شد! صف رو چرا بهم ميزنيد!

۲۷۱- کنفرانس بين المللي شناخت طبيعت انسان بوده، اول انگليسيه مياد میگه: انسان قائم به ذاته و يك ساعت سخنراني فلسفي مي‌کنه. بعد هنديه مياد میگه: روح انسان بر جسمش مستوليه و اون هم دو ساعت سخنراني ميکنه. نوبت ترکه ميشه، مياد پشت ميكروفون، میگه: اصولاً انسانها همه يا کونيند يا کس خل!! همه ملت سر و صداشون در مياد که: يعني چي آقا؟ اين حرفا چيه تو کنفرانس تخصصي؟ ترکه میگه: صبر کنيد! من ثابت مي‌کنم! اشاره ميکنه به يه بابايي میگه: براي مثال آقا شما بيا بالا. يارو ميره بالاي سن. ترکه میگه: قربان اگه به شما بيست ميليون دلار بدن کون ميدين؟! مرده میگه: نه که نميدم! ترکه میگه: خوب کس خلي ديگه!

۲۷۲- روباهه بچه شيره رو ميکنه. بچه شيره هم گريه کنان ميره پيش باباش میگه: بابا جون! يکي منو کرد! شيره میگه: غصه نخور بابا، من دهنشو سرويس ميکنم. فرداش يه تابلو ميزنه که هرکي بچه منو کرده بياد شهردارش کنم! روباهه هم ميره به گرگه میگه بيا تو برو بگو تو کردی، که تو رو شهردار کنه. گرگه هم خر ميشه ميره میگه من کردم شيره هم ميندش به درخت، میگه: همه حيونهاي جنگل بيان بکننش. نوبت روباهه که ميرسه، گرگه سرشو با ناراحتي بر ميگردونه. روباهه هم بش میگه: هوي رفيق! چيه از اون وقت که شهردار شدي ديگه تحويل نميگيري؟!

۲۷۳- يه تهرانيه و يه اصفهانيه و يه ترکه داشتن کنار خيابون ميشاشيدن. يه دفعه نيرو انتظامي ميرسه، به تهرونيه ميگن: مرتيکه! داري چي کار ميکني؟! میگه: دارم مرگ بر شاه مينويسم. ميگن خوب اشکال نداره. به اصفهانيه ميگن: تو داري چه غلطي مي‌کني؟! میگه دارم مينويسم: استقلال آزادي جمهوري اسلامي! بازم مي‌گن خوب اشکالي نداره. نوبت به ترکه ميرسه، هول ميشه نميدونسته چي بگه، میگه: آقا والله من سواد ندارم، بيا خودت بگير هر چي ميخواي بنويس!

۲۷۴- يه زن مسيحي ميره پيش يه آخونده میگه من ميخوام مسلمون شم. آخونده بهش میگه: شما الان تشريف ببريد، بعد از اذان مغرب برگريد، مراسم مسلمون شدن اون موقع انجام ميشه. خلاصه زنه ميره و شب برمي‌گرده. آخونده ميبردش تو اتاق پشتي، بهش میگه: شما بفرماييد لباساتونو در بياريد، تا مراسم رو اجرا کنيم. زنه میگه: فکر مي‌کنم اشتباه متوجه شديد، من ميخوام مسلمون بشم چرا بايد لخت شم؟ میگه: خواهر اشتباهي نشده. هرکاري مراسم ويژه خودش رو داره! خلاصه زنه با شک و ترديد لخت ميشه. بعد آخونده میگه: حالا بياین در آغوش اسلام!

۲۷۵- پسره خيلي تخس بوده و دهن بابا ننه و در و همسايه رو سرويس کرده بوده. خلاصه آخرش مامانش شاكي ميشه ميبردش پيش يه روان شناس که از قضا از همشهرياي آذربايجاني بوده. میگه:

آقای دکتر این پسر من خیلی اذیت میکنه، پدر مارو درآورده، اصلا حرف گوش نمیده، زده تلویزیون رو خراب کرده، شیشه همسایه رو شکسته، ماشین صاحب خونه رو آتیش زده. دکتره میگه: خانم شما برین روی اون تخت لخت شین تا ببینیم چیکارش می‌تونیم بکنیم! زنه میگه: آقای دکتر من گفتم پسر من شیطونه شما می‌خواین منو معاینه کنید؟ دکتره میگه: خانم شما بفرمایید لخت شین! بنده چهل و پنج ساله که پزشک روانشناسم. زنه باز میگه: آقای دکتر! شما مثل اینکه متوجه نشدید، من می‌گم پسر من اذیت میکنه. دکتره میگه: بله خودم می‌دونم ولی همچین بچه ای رو باید مادرشو گایید!

۴۷۶- تو سبزه‌وار یک آخوند خالی بندی بوده که تعصب خاصی هم به حضرت عباس داشته. این بابا هرسال سر ماه محرم بالای منبر یک دروغ شاخدار می‌گفته و آبروی مسجد رو می‌برده. یک بار قرار بوده واسه محرم بره بالای منبر، شب قبلش ریش سفیدی مسجد جمع میشن، میگن چي کار کنیم؟ این باز میره سرمنبر خالی میننده، آبروی ما رو می‌بره. آخرش قرار می‌شه که یه نخ بندن به خایه‌های طرف، هر وقت خیلی ضایع کرد، نخه رو بکشند تا حواسشو جمع کنه و حرفشو درست کنه. خلاصه فردا شب میره سرمنبر و شروع میکنه به خطابه. بخورده که می‌گذره دور برش میداره و میگه: ...آره حضرت عباس شمشیرش رو کشید ده میلیون آدم رو کشت! ملت پشت صحنه زود نخه رو میکشون، میگه یه میلیون نفر، باز میکشون، میگه صد هزار نفر، دوباره میکشون. آخونده شاکی میشه میگه: به حضرت عباس اگه خایه‌هام رو هم بکنید از صد هزار پایین تر نیام!

۴۷۷- ترکه میره داروخونه میگه: آقا بی زحمت ۹۹ تا کاندوم بدین! یارو با تعجب میگه: بابا ایوالله! چه کمري داري تو! چقدر میکني، دیگه بیا مارو هم بکن!! ترکه میگه: باشه سگ خور! ۱۰۰ تا بده!

۴۷۸- ترکه میره داروخونه، میگه: آقا یه کاندوم لارج بدین. یارو یکی میاره. ترکه میره بیرون بعد از یک مدت برمی‌گرده، میگه: ببخشید، بزرگترش رو ندارین؟ داروخونه چیه میره یک سایز بزرگترش رو میاره. باز ترکه میره، بعد از ده دقیقه میاد، میگه: ببخشید ازین بزرگترش رو ندارید؟! باز یارو یکی بزرگترش رو بهش میده. خلاصه چند بار این قضیه تکرار میشه و هی ترکه بر می‌گرده می‌گه: بزرگترش رو ندارید؟! تا یارو داروخونه چیه شاکی میشه، دنبال ترکه میره بیرون بینه این چیکار می‌کنه. می‌بینه داره کاندومه رو می‌کشه سرش! با تعجب میگه: بابا چرا اینو می‌کشی سرت؟! ترکه میگه: آخه قراره من تو تئاتر نقش کیر رستم رو بازی کنم!

۴۷۹- ترکه میره داروخونه میگه: یه کاندوم کدئین دار می‌خوام! داروخونه چیه میگه: چرا؟ واسه چي؟! ترکه میگه: آخه یه سردرد کیری گرفتم!

۴۸۰- ترکه سردرد کیری گرفته بوده میره داروخونه میگه: بی‌زحمت یه کاندومینوفن بدین!

۴۸۱- یارو با زنش میره سینما فیلم سوپر میبینه. وقتی میان بیرون مرده بدجوری حشری شده بوده، همون نزدیک سینما وامیسته کنار خیابون دستشو تکیه میده به دیواره زنش میگه: یالا ساک بزنی! زنه میگه: بابا زشته تو خیابون که نمیشه! یارو همینجور به خودش می‌پیچیده، میگه: نه باید ساک بزنی! باز زنه میگه: نه بابا نمیشه. خلاصه همینجور مرده می‌گفته باید ساک بزنی و زنه هم می‌گفته نمیشه که یهو یه بچه میاد جلو به مرده میگه: آقا بابام گفت: من خودم ساک میزنم، زنه ساک میزنه، بچه‌هام ساک میزنند، سر جدت دستت رو از روی اون زنگ ما بردار!

۴۸۲- ترکه میره داروخونه میگه: ببخشید کاندوم دارین؟ یارو میگه: بله، چه نوعش رو می‌خواید؟ ترکه میگه: یعنی چي؟ یارو میگه: بین قربان، کاندوم چندین نوع داره: مثلا خاردار، روغنی، رنگی، لیموئی... ترکه گیج میشه، میگه: بین برادر من این چیزا رو نمی‌فهمم، خودت یه چیز خوب بده؛ فرض کن خواهرمادر خودته!

۴۸۳- زن رشتیه میره بالای پشت بوم لباسا رو پهن کنه، همسایشون بهش میگه: میدی؟! زنه میگه: خفه شو مرتیکه بی ناموس! دوباره فرداش رفته بوده بالای پشتبون، همسایه میگه: میدی؟! باز زنه میگه: گمشو مرتیکه نکبت! خلاصه چند بار این ماجرا تکرار میشه، تا اینکه زنه میره قضیه روبه شوهرش

میگه. شوهرش بهش میگه اگه دوباره اینو گفت، بگو: آره میدم! روز بعد زنه میره بالا پشتبوم، دوباره همسایه بهش میگه: میدی؟! زنه هم میگه: آره! میدم، خوبم میدم! یارو میگه: برو به اون شوهر قمرساق بده که انقدر زن ما رو نکنه !!

۴۸۴- قزوینیه خیلی بچه باز بوده، فک و فامیل میگن زنش بدیم بلکن درست شه. خلاصه برایش یه زنه خوشگل میگیرند. شب اول که میره با خانوم تو حجله، وقتی لباساشون رو در میارند، یهو قزوینیه همین جور خشکش میزنه. زنه میپرسه: چی شده؟ حالت خوبه؟ قزوینیه سرشو تکون میده، میگه: بالام جان! این کونی که تو داری، داداشت دیگه چه کونی باید داشته باشه!

۴۸۵- ترکه و رفیقش جنده آورده بودن خونه. قبل ازینکه مشغول شند، زنه برمیگرده بهشون میگه: آقایون، برای شما مهمه من حامله بشم؟ ترکه میگه: بله خوب نباید حامله بشین. زنه بهشون یکی یه کاندوم میده، میگه: پس لطفا اینارو استفاده کنین... بعد از یه ماه ترکه به رفیقش میگه: یادته اون روز جنده آورده بودیم خونه؟ رفیقش میگه: آره یادمه، چه حالی دادا! ترکه میگه: یادته گفت برای شما مهمه من حامله بشم، ماهم گفتیم آره؟ رفیقش میگه: آره یادمه، مگه چی شده؟ ترکه میگه: من فکرشو کردم دیدم اونقدرها هم مهم نیست، بیا این صاب مرده رو درآریم، بریم بشاشیم!

۴۸۶- ترکه میره داروخونه، داد میزنه: آقا کاندوم دارین؟! یارو میگه: آقا یواش ترا! این چیزا روکه بلند نمیگن، خوب چند تا میخوای؟ میگه: یه بسته. بعد ترکه آروم میگه: ببخشید وازلین هم دارین؟ مرده میگه: بابا این که اشکال نداره، بلند بگو مسئله ای نیست. خوب حالا چقدر میخوای؟ ترکه داد میزنه: به اندازه دو دور کون کردن!

۴۸۷- ترکه اسم بچش رو میگذاره دیوید کاپرفیلد! ازش میپرسند: چرا اسمشو اینجوری گذاشتی؟! میگه: آخه تخم سگ از دو تا کاندوم گذشته!

۴۸۸- پسره خونشون خالی بوده، دوست دخترش رو دعوت کرده بوده. همین جور که نشسته بودند، پسره به دختره میگه: شبنم جون قهوه میخوری؟ دختره میگه: نه مرسی، میل ندارم. پسره میگه: بین اینجا اومدی، نمیخورم، میل ندارم، نمیخوام، نمیدم نداریمها!

۴۸۹- رشتیه میره قزوین، قزوینیا دنبالش میکنن که ترتیشو بدن. رشتیه از این کوچه به اون کوچه فرار میکنه تا میرسه به یه بن بست. با خودش میگه حالا چه گهی بخورم؟! که یه دفعه یاد سریال امام علی میفته، میگه: ها! منم مثل عمر و عاص لخت میشم و نجات پیدا میکنم. سریع لخت میشه و قزوینیا هم که همینو میخواستن میگیرن تا دسته میکنندش! رشتیه با بدبختی بلند میشه با آه و ناله میگه: آئی! پدر سوخته این صدا و سیما اونقدر سانسور میکنه که آدم نمیفهمه آخر فیلم چی میشه!

۴۹۰- ترکه با دوستش میره دکتر میگه: آقای دکتر من بیوست دارم. دکتر برایش یه نسخه می نویسه بهش میگه: این قرصها بعد از هر وعده غذا میخوری، این شیاف رو هم استعمال میکنی. ترکه میگه: یعنی چی، یعنی اینو هم بخورمش؟! دکتره میگه: نه. یعنی یه جوری به بدنت برسون ولی نه از دهنت. ترکه میگه: یعنی چی، یعنی از گوشم؟! دکتره میگه: نه پدر من! یه جوری به بدنت برسون ولی نه از دهنت نه از گوشت. میگه: پس چی، از دماغم؟! دکتره شاکی میشه داد میزنه: بابا بکن تو کونت!! ترکه برمیگرده به دوستش میگه: اصغر بیا بریم، امروز آقای دکتر عصبانیه!

۴۹۱- ترکه بیوست داشته، میره دکتر. دکتر یه نسخه برایش می نویسه بهش میگه: این قرصها رو میخوری، این شیاف رو هم استعمال میکنی. ترکه میگه: آقای دکتر استعمال میکنم یعنی چی؟ دکتره بهش میگه: عزیزم یعنی باید یه جوری به بدنت برسونی. ترکه میگه: یعنی چی؟ یعنی بخورمش؟! دکتره میگه: بین عزیز من! باید یه جوری به بدنت برسونی اما نه از دهن. ترکه میگه: یعنی از گوشم؟!... دکتره حوصلش سر میره با خنده میگه: باباجون باید بکنیش تو کونت! ترکه هم میگه: بین آقای دکتر خودت شوخی رو شروع کردیها، منم کیرم تو دهنت!

۴۹۲- ترکه میره دکتور، میگه: آقاي دکتور من په بیماری دارم، ولي نخنديها! دکتوره میگه: نه بابا مریضی که خنده نداره، بگو. ترکه دوباره میگه: نه آقاي دکتور تو رو خدا نخنديها! دکتوره میگه: نه عزیزم خنده نداره که، ما کارمون اینه، بگو. ترکه میگه: آخه آقاي دکتور من په تخم بزرگتر از اون یکیه! دکتوره میگه: این که خنده نداره، خوب په بیماریه، میتونم ببینم؟ ترکه میگه: آقاي دکتور قول دادی نخنديها! بعد په تخم قد په توپ بسکتبال در میاره میگذاره رو میز! دکتوره میزنه زیر خنده. ترکه میگه: دیدی آقاي دکتور! حالا که خندیدی، بزرگه رو نشونت نمیدم!

۴۹۳- بچه با باباش میره حموم، تو حموم سر میخوره، کیر باباش رو میگیره که نیفته. باباش سرش داد میزنه: تخم سگ حواستو جمع کن! اگه با ننت اومده بودی که با سر خورده بودی زمین!

۴۹۴- ترکه تازه زن گرفته بوده، روز اول می‌رند خونه خودشون، زنش بهش میگه: عزیزم شیر میخوام. ترکه میره په لیوان شیر برآش میاره. زنه دوباره میگه: عزیزم من شیر میخوام. ترکه میره ایندفعه شیر رو گرم میکنه میاره. زنه دوباره میگه: بابا من شیر میخوام. ترکه میگه حتما شیرکاکا تو میخواد، میره شیر کاکائو میاره. خلاصه هی زنه میگه شیر میخوام و ترکه هم هی میره په یجور شیر میاره. آخرش زنه: میگه: آه! شلافم کردی!

۴۹۵- ترکه و دوست دخترش نشسته بودند تو پارک. ترکه به دختره میگه: عزیزم تو تو چه فکری هستی؟ دختره میاد خیلی با احساس بازی در بیاره، میگه: تو همون فکری که توهستی، عزیزم! ترکه میگه: اه..! نکنه تو هم میخوای منو بکنی؟!

۴۹۶- به رشتیه میگن روی هم رفته چند تا بچه داری؟ میگه: والله ما روی هم نرفته چهار تا!

۴۹۷- رشتیه با په زن و شوهر تو کویه قطار بوده، زن و شوهر سخت مشغول کار خیر بودند. مرده ضمن کار هی میگفته: اگه پسر بشه اسمشو میذارم کامبیز، اگه پسر شد حتما اسمشو میذارم کامبیز. تو همین حال په دفعه قطار از ریل خارج میشه و شوهره از قطار پرت میشه بیرون. بعد از يك مدتی زنه پامیشه داد میزنه: اه! شوهرم کو؟! رشتیه همینجوری که صورتشو پاک میکرده میگه: خانم من شوهرتونو نمیدونم اما آقا کامبیز که اینجاست!

۴۹۸- ترکه اسمش مراد بوده، ازش می‌پرسند چرا اسمتو گذاشتن مراد؟ میگه آخه من آب نطلبیده بودم!

۴۹۹- رشتیه واسه رفیقش تعریف میکرده که: آره رفتم خونه دیدم دو تا کفش دم دره، منم رفتم تو گفتم دیگه کارش تمومه. رفیقش میگه خوب چي کار کردی؟ میگه رفتم تو اتاق دیدم که مرتیکه رو خانمه! رفیقش: خوب، حتما کشتیش؟ رشتیه میگه: نه بابا یارو تا منو دید، کشید بیرون، دوید تو دستشویی. رفیقش میگه: خوب حتما اونجا دیگه خفش کردی؟ رشتیه میگه نه بابا صبرکن، اون رفت تو دستشویی منم رفتم دنبالش، اونم فرار کرد رفت تو آشپزخونه. رفیقش میگه: خوب اونجا دیگه حتما با چاقو کشتیش؟ رشتیه میگه: نه جانم صبر کن، اون رفت تو آشپزخونه منم رفتم دنبالش، اون فرارکرد رفت تو حموم. رفیقش میگه خوب اونجا دیگه حتما کارو تموم کردی؟ رشتیه میگه: نه بابا! اون رفت تو حموم، منم رفتم تو حموم، خانم هم اومد تو حموم. یهو یارو پاش رفت رو صابون خورد زمین، آی خندیدیم!

۵۰۰- تو ماه رمضان قزوینیه په بچه خوشگل گذاشته بوده جلو دوچرخش داشته خوش و خندان میرفته. رفیقش بهش میگه: اصغر! بالام جان بیخیال، ماه رمضونه! قزوینیه میگه: خودم میدونم بالام جان! منم اینو برا افطار میبرم!

۵۰۱- په بار يك کشیشیه داشته دارت بازی میکرده، مادر مقدس هم کنارش واستاده بوده. یارو هر چي میزده به هدف نمی‌خورده، اونم هر بار میگفته: کیرم توش، خورد پهلوش! مادر مسیحي بهش میگه: پدر مقدس از شما بعیده، آخه این چه حرفیه؟ خلاصه چند بار این قضیه تکرار میشه تا اینکه مادر مقدس خیلی ناراحت میشه، میگه اگه بار دیگه اینو بگی نفرینت میکنم. کشیشیه دوباره میزنه نمیخوره. باز میگه: کیرم توش خورد پهلوش! مادر مسیحي هم نفرینش میکنه. په دفعه از آسمون يك صاعقه میزنه

مادر مقدس دود همیشه. از آسمون به صدا میاد که می‌گه: کیرم توش، خورد پهلوش!

۵۰۲- رشتیه میره پیش رفیقش، مینه عصبانیه. می‌گه چرا ناراحتی؟ چی شده؟ رفیقش می‌گه این زن ما انار خورده دونه‌هاش رو ریخته رو تخت، همه جارو کثیف کرده. منم شاکی شدم زدمش. فرداش دوباره همدیگر رو مبینن، این دفعه رشتیه شاکی بوده. رفیقش می‌پرسه چی شده، تو چرا ناراحتی؟ می‌گه هیچی بابا این زن ما هواپیما خورده، خلبانشو انداخته زیر تخت!

۵۰۳- ترکه زنش حشری نمیشده. میره پیش دکتر، می‌گه: آقای دکتر! به چیزی بدین که این زن ما حشری بشه. دکتره به دارو بهش میده می‌گه: ازین قطره بریز تو غذای زنت، ولی یوقت خودت نخوری‌ها! ترکه میره خونه، یکم از دوا میریزه تو غذای زنش، بعد با خودش می‌گه: این دکترها همش کس شعر میگن! بگذار خودم هم یکم بخورم امشب خوب حال کنیم! خلاصه خودشم بقیش رو میره بالا. شب خوابیده بودند بغل هم، زنش می‌گه: عزیزم! می‌گه: جانم؟! زنه می‌گه: من کیر می‌خوام! ترکه می‌گه: آی گفتی!

۵۰۴- رشتیه با تهرانیه تصادف میکنه. تهرانیه از ماشین پیدا میشه، میاد جلو رشتیه، داد می‌زنه: مادرتو گایدم، خوارتو گایدم، عمتو گایدم! هر چی دختر تو فامیلتونه گایدم! رشتیه می‌گه: اووو! مرتیکه حشری!

۵۰۵- ترکه با خانومش میره پیش دکتر. می‌گه: آقای دکتر من به مشکلی دارم، روم نمیشه بگم. دکتره می‌گه: عزیزم بگو، مسئله ای نیست. ترکه می‌گه: آقای دکتر من بلد نیستم با خانمم ازون روابط برقرار کنم! دکتره می‌گه: بابا این که کاری نداره، خوب خانوم می‌خواهند زیر، شما می‌خواهی رو، بعد هم شما آلت تناسلیت رو می‌کنی تو آلت تناسلی خانوم. ترکه می‌گه: آقای دکتر من این چیزا رو نمی‌فهمم. اگه میشه شما به بار اینکارو انجام بدید، من بینم یاد بگیرم. دکتره می‌گه: باشه و زنه رو می‌خواهونه رو تخت، لباساش رو در میاره، تا دسته می‌کنه. کارش که تموم میشه، ترکه می‌گه: آقای دکتر اگه میشه بگذارید منم به بار امتحان کنم ببینید خوب یاد گرفتم یا نه. خلاصه ترکه هم میفته رو زنه و اساساً ترتیبشو میده. قضیه می‌گذره، تا بعد از یکی دوهفته، باز دکتره می‌بینه ترکه و زنش اومدن تو مطب. می‌پرسه: دوباره مشکلی پیش اومده؟ ترکه می‌گه: والله آقای دکتر، می‌بخشید، بنده شرمندم. من اونکاری که شما اون سری یادم دادید رو یادم رفته! اگه میشه یک بار دیگه نشونم بدید. باز دکتره یک دست اساسی ترتیب زنه رو میده و بعدش دوباره ترکه امتحان می‌کنه بینم یاد گرفته یا نه! خلاصه این قضیه چند هفته پشت سر هم تکرار میشه. یک روز دکتره و رفیقش داشتن از خیابون رد میشدن که ترکه و دوستش رو اون طرف خیابون مبینن. دکتره به رفیقش می‌گه: اون یارو رو مبینی؟ ازون ترکای خره! هر هفته زنشو میاره مطب ما می‌کنیم! ترکه هم به دوستش می‌گه: اون یارو دکتره رو مبینی؟ خیلی پخمسست! هر وقت خانوم بلند می‌کنیم مکان نداریم، می‌بریم مطب این می‌کنیم!

۵۰۶- به ترکه میگن راسته که می‌خواهی زن بگیری؟ ترکه به کیرش نگاه میکنه، می‌گه: گویا!

۵۰۷- لره سلمونی داشته. به روز می‌خواست به بگوزه به شاگرد سلمونی می‌گه: برو بیرون نگاه کن اینطور که بوش میاد می‌خواد بارون بیاره. پسره میره بیرون، زود میاد می‌گه نه آسمون صاف صافه. یارو نمی‌رسه کارشو بکنه. دوباره به شاگرده می‌گه، هوا بدجوری گرفته، برو بین بارون نمیا. پسره دوباره میره، زود میاد. لره باز نمیتونه کارشو بکنه. خلاصه بار سوم پسره رو میفرسته و ایندفعه سریع می‌گوزه و آنشم باش میاد. پسره میاد تو می‌گه: والله اوستا اینجورکه بوش میاد می‌خواد از آسمون آن بیاره!

۵۰۸- یارو لره به دختر دهشون تجاوز میکنه. میرنش پیش قاضی. قاضی بهش می‌گه: مرتیکه! چرا این کارو کردی؟ لره می‌گه: آقای قاضی! شب مهتو، لب او، تو بیدی نمیکردی؟! قاضی می‌گه: نه! لره می‌گه: برو گی ت بخور!

۵۰۹- یارو با زنش قرار داشته که هر وقت هوای سانفرانسیسکو کرده بودم، می‌گم: ماشین لباسشویی رو روشن کن، لباس چرک دارم. به روز مرده می‌خواست به حالی بکنه، به بچشون می‌گه برو به مامان بگو لباس چرک دارم. بچه میره و بر میگردد، می‌گه مامان گفت: برو بگو فعلاً وقت ندارم. دوباره بعد از یک مدتی

مرده به بچه می‌گه برو بگو کلي لباس چرك دارم، اون ماشین لباس شويي رو روشن کن. بازم بچه میاد می‌گه مامان گفت: باشه بعداً، فعلاً اصلاً وقت ندارم. بعد از یه مدتی، زنه به بچه می‌گه: برو به بابا بگو اگه می‌خواه لباساشو بپاره، ماشین لباس شويي رو روشن کنم. بچه میره و برمیگرده، می‌گه بابا گفت: نمی‌خواه با دست شستم!

۵۱۰- رشتیه می‌خواست زنه و بچش رو بفرسته مسافرت. ماشین می‌گیره، به زنه می‌گه خانم جان! شما اینجا صبر کن. خودش سوار ماشین میشه، تفنگ در میاره میذاره رو شقیقه راننده، می‌گه: برو! یارو رو میاره توجنگل و صحرا. می‌گه: یالا جلق بز! یارو میزنه. می‌گه دوباره بز! یارو باز میزنه. بعد سوار میشن برمیگردن. رشتیه به زنه می‌گه: خانم جان! خیالت راحت باشه، زهرشو گرفتم!

۵۱۱- رشتیه با رفیقش صحبت می‌کرده، می‌گه بابا این تهرانی عجب آدمای خوبین! رفیقش می‌گه چطور مگه؟ می‌گه: میری اونجا، تو ترمینال میان دنبالت، می‌برنت رستوران ازت پذیرایی میکنن، بعد می‌برنت بهترین هتل برات اتاق می‌گیرن، هر جا میری همراهِ هستن، هواتو دارن و... رفیقش می‌گه: نه بابا! راست می‌گی؟ رشتیه می‌گه: والله من خودم که زرفتم ولی خانم رفته بود تعریف می‌کرد!

۵۱۲- رشتیه میره خونه میبینه زنه با يك نره خري مشغولند. یارو تا رشتیه رو می‌بینه می‌زنه به چاك و با آخرین سرعتش می‌دوه در می‌ره. رشتیه هم تا اون ور مازندران فحش میده و دنبالش می‌کنه. آخر یارو می‌رسه لب يك پرتگاه، دیگه هیچ راه فراری نداشته، رشتیه هم همین جور عصبانی داشته دنبالش می‌ومده. مرده می‌گه: غلط کردم! تورو خدا منو نکش! رشتیه می‌گه: هیس! اول اون دمپایی‌های منو بده!

۵۱۳- رشتیه میره خونه میبینه رو قالی جای کفش هست. جای پاها رو دنبال می‌کنه می‌رسه به اتاق خواب، میبینه یکی سخت با زنه مشغوله. داد می‌زنه: مرتیکه بی ناموس! در بیار! در بیار! یارو جفت می‌کنه، میکشه بیرون. رشتیه شاکی میشه می‌گه: بابا اون صاحب مرده رو نگفتم که، کفشاتو گفتم!

۵۱۴- رشتیه میره خونه می‌بینه یه سیاهه داره زنه رو می‌کنه. داد می‌زنه: در بیار! در بیار! یارو در میاره. رشتیه می‌گه: آه آه! حالم بهم خورد، بکن تو! بکن تو!

۵۱۵- رشتیه وسط روز میره خونه از پشت شیشه میبینه یه نفر رو زنه سخت مشغوله. زنه هم هی می‌گفته: بازم بکن! بازم بکن! یارو هم می‌گه بابا دیگه چقدر بکنم؟! تا خایه‌هام رفته تو! زنه می‌گه اون قاشق رو بردار تخماتم بکن تو. یارو قاشق ور میداره که یهو رشتیه می‌پره تو داد می‌زنه: آه آه! خانم من نامردم اگه دیگه با اون قاشق غذا بخورم!

۵۱۶- رفیق رشتیه میاد خونش مهمونی. وارد اتاق که میشه، میبینه یه تفنگ به دیوار آویزونه. می‌پرسه: این واسه چیه؟ رشتیه می‌گه: واسه حفظ ناموس! خلاصه یارو حساب کار خودشو می‌کنه. شب ردیف تو اتاق خوابیده بودند، زنه می‌گه: {با خروپف} تفنگ خرابه! دخترش می‌گه: {خروپف} فشنگ نداره! رشتیه می‌گه: منم که خوابم!

۵۱۷- رشتیه زنه حامله نمیشده، میندازدش بیرون می‌گه: برو بیرون تا حامله نشدی برنگرد خونه!

۵۱۸- زنه رشتیه بهش می‌گه: آقا جان! یه کفش واسه ما نخردی‌ها! رشتیه می‌گه: ای خانم جان! تو که لنگات همیشه هواست کفش می‌خواهی چیکار؟!

۵۱۹- زن رشتیه نصفه شب داشته میرفته بیرون. رشتیه با اخم و تخم میاد جلو می‌پرسه: خانم جان کجا میری؟ می‌گه: میرم کس بدم! می‌گه: آی این صداقت منو کشته!

۵۲۰- يك مرد که عضو شریفش ۲۵ اینچ بوده میره پیش يك جادوگر که محل مربوطه رو به اندازه معقولی دربیاره! جادوگر بهش می‌گه که يك قورباغه تو جنگل هست که باید بری پیداش کنی و ازش تقاضای ازدواج کنی... اونوقت قورباغه که جواب رد داد ۵ اینچ از قامت استوار شومبول مبارک کم میشه! خلاصه

مرده میره و با هزار بدبختی قورباغه شفابخش رو پیدا میکنه و ازش میپرسه که حاضری با من ازدواج کنی؟ قورباغه میگه: نه! و ۵ اینچ میپره! مرد کلی حال میکنه و میگه هنوز یکم طویله! دوباره میپرسه: حاضری با من ازدواج کنی؟ باز غورباغه میگه: نه! دوباره ۵ اینچ دیگه به فنا میره! مرد کلی دیگه ذوق میکنه و میگه: ایول! الان ۱۵ اینچه! آگه ۵ تا دیگه هم کم بشه...دیگه ۱۰ اینچ ردیفه! پس دوباره میره پیش بابا قورقوری و میگه: حاضری با من ازدواج کنی؟ قورباغه هم شاکی میشه میگه: بابا چند بار بگم! نه! نه! نه!

۵۲۱- بکروز یه کیوتر نر، اساسی تنگش میگیره. میره پیش کیوتر ماده و میگه: بق بق بقو... بق بق بقو...! (یعنی میای بریم ترتینو بدم؟) کیوتر ماده میگه: نق نق نقو (یعنی فعلا نه...!). کیوتر نره میره و نیم ساعت دیگه بر میگرده و دوباره میگه: بق بق بقو... بق بق بقو...! دوباره کیوتر ماده میگه: نق نق نقو. خلاصه چند بار قضیه تکرار می‌شه و از نره اصرار و از ماده انکار. چند ساعت بعد کیوتر ماده تنگش میگیره و میره پیش کیوتر نره و میگه: بق بق بقو... بق بق بقو...! کیوتر نره میگه: نق نق نقو... حق حق حقو!....

۵۲۲- یارو میره دکتر و میگه: ببخشید دکتر بنده یه مشکلی دارم که روم نمی‌شه بهتون بگم. دکتره میگه: این چه حرفیه؟ دکتر محرم همه است و .... خلاصه یارو میگه: ببخشید آقای دکتر، عضو شریف من قد و قامتش خوبه ولی استقامتش کمه! دکتره هم میگه: دربار ببینم. خلاصه یارو با هزار خجالت می‌کشه پایین و میزازه کف دست دکتر. دکتره برای اینکه ببینه یارو راست گفته یا نه شروع می‌کنه با دست چند باری می‌زنه زیر عضو مبارک یارو و در همین حین تلفن زنگ می‌زنه. دکتر گوشه رو برمی‌داره و در همان حالی که می‌زنه زیر عضو مبارک یارو یه چهار پنج دقیقه‌ای با تلفن گرم صحبت می‌شه. یکدفعه یارو میگه: آه...دکتر جون بوس بده... دکتر جون بوس... آه ....

۵۲۳- قزوینی داشته ترتیب یه بچه رو می‌داده. بچه هم که اون زیر خیلی بهش سخت می‌گذشته داد می‌زنه: کمک... کمک... قزوینی شاکی می‌شه میگه: بيم جان اولاً که از کمک خبری نیست دوما آگه کمک هم بیاد کمک من میاد نه کمک تو!

۵۲۴- یه ترکه میره پیش دکتر و میگه: آقای دکتر، آگه نمی‌خندی من مشکلمو برات بگم. خلاصه دکتره هم کلی مرام میزازه که: این چه حرفیه آقا، دکتر محرم مردمه و از این صحبتها. خلاصه یارو رو راضی می‌کنه که مشککشو بگه. ترکه هم میگه: من یکی از تخمام بزرگتر از اون یکیه. بعد هم دست می‌کنه تو شلوارش و یه تخم اندازه توپ بسکتبال می‌زازه روی میز! دکتره تا چشمش به تخم یارو می‌افته می‌زنه زیر خنده. ترکه هم شاکی می‌شه و میگه: حالا که خندیدی اون بزرگه رو نشونت نمی‌دم!

۵۲۵- قزوینی وارد يك جمع میشه، با همه از دم روبوسی میکنه به جز يك نفر که فقط باهاش دست میده. یارو شاکی میشه، میگه: چرا منو ماچ نکردی؟! قزوینی میگه: بالام تورو گذاشتم بکنم!

۵۲۶- دختره میره کرسه بخره، میگه: آقا لطفاً يك کرسه نمره چهار بدین. یارو برانش میاره، دختره میره اتاق پرو امتحانش میکنه، برمیگرده میگه: این یکم بزرگه، آگه میشه يك نمره سه شو بدین. باز دوباره (بعد از پرو) برمیگرده میگه: اینم يك کمی بزرگه، آگه میشه يك سایز کوچک‌ترشو بدین. خلاصه خیلی نمیگذره که به این نتیجه میرسه که سایز دو هم کمی بزرگه و سایز يك رو امتحان میکنه. بعد يك مدت میاد، میگه: ببخشید، این هم یخورده بزرگه، کوچیک‌ترشو ندارین؟ فروشنده میگه: دخترم اون جوشه، برو بترکونش!

۵۲۷- يك زن و شوهری تو خونشون يك طوطی داشتن. اینهان هر وقت مشغول کار خیر بودن، رو قفس طوطی يك پارچه مینداختن که بدآموزی نداشته باشه!! خلاصه يك بار این دو نفر میخواستن برن مسافرت، شب قبلش (حین بستن چمدونها) با خودشون میگن: حالا که يك چند روزی خبری از حال و هول نیست، خوبه امشب يك دور بریم، و خلاصه دوباره روی قفس طوطی مادرمرده رو میپوشونن و یا علی مشغول میشن! کارشون که تموم میشه، یادشون میره پارچه رو قفس رو بردارن و برمیگردن سر

بستن چمدونها. ار قضا يكي از چمدونها تا خرخره پر از لباس بوده و هركار ميکردن نميتونستن درشو ببندن. خلاصه طوطي قصه ما نشسته بوده تو قفس تاريك و داشته فكر ميكرده كه اون بيرون چه خبره، كه يهو ميشنوه كه آقا به خانوم ميگه: خانوم شما بشين روش، من ميكنم توش! (كه صد البته منظور سگك چمدون بوده كه بايد بسته ميشده) طوطيه يكم گوشاش تيز ميشه، بعد زنه به مرده ميگه: نه اين ريختي نميشه، تو بشين روش، من ميكنم توش!! طوطي ما با خودش ميگه چه جالب! بعد از يك مدت صدای نفس نفس، آقا به خانوم ميگه: خانوم بيا دوتايي بشينيم روش بعد با هم بكنيم توش...!! طوطيه كف ميكنه، ميگه: به خدا اگه رو قفس گوني هم بندازين، بايد بگذارين من ببينم اين ديگه چه رقمشه!

۵۲۸- تره و تهرونيه رفته بودن شار، تره از بالاي تپه با دوربين نگاه مي رده، تهرونيه هم تفنگش رو آماده مي رده. يهو تره برميگرده به تهرونيه ميگه: اگه زنت بهت خيانت نه چار ميني؟ تهرونيه ميگه: چون تو يه گوله ميزنم تو دهنش! تره ميپرسه: با مرده چار ميني؟ تهرونيه جواب ميده: اونم به جون سبيلات با يه گوله ميزنم يرشو داغون مينم! تره ميگه: ايلده اگه الان زود بجنبي ميتوني يه گلوله صرفه جويي ني ترکه

۵۲۹- رشتيه شب داشته برمياگشته خونه، سر كوچه قصاب محل بهش ميگه: چاكاريم، ممدآقاي گل زن خراب!! رشتيه يك نگاه به هيكل قصابه ميكنه و هيچي نميگه، ميره پي زندگيش. فردا شب باز داشته ميومده خونه كه جناب قصاب همينو تحويلش ميده. خلاصه ۴-۵ شب همين جريان بوده، تا آخر رشتيه شاكي ميشه، ميره پيش زنش ميگه اين يارو قصابه اينو ميگه، جريان چيه؟! زنش ميگه: اين مرتيکه بد دهنه.. ولس كن. رشتيه هم پيخيال ميشه. دوباره فردا داشته ميومده خونه كه جناب قصاب مياد جلو، ميگه: چاكاريم، ممدآقاي گل زن خراب دهن لق!! رشتيه خيلي شاكي ميشه، ميره پيش مادرش جريان رو ميگه، مادرش بهش ميگه: ممد جان، تو الان زن داري، بچه داري، نبايد به حرف يك قصاب پدرسوخته توجه كني. رشتيه هم ميبينه مادرش راست ميگه، برميگرده سر خونه زندگيش. فرداشب داشته برمياگشته خونه كه قصابه مياد جلو، ميگه: چاكاريم، ممدآقاي گل زن خراب دهن لق بچه نه!

۵۳۰- رشتيه بچه دار نميشده، در خونشون يك تابلو ميزنه كه: هم اكنون به ياري سبزتازان نیازمنديم!

531- به ترکه ميگن: نظرت در باره كير چيه؟ ميگه: والله نميدونم، بايد بشينم روش فكر كنم!

۵۳۲- يه روز يه دختره و يه پسره كه ميخواستند با هم ازدواج كنند، ميرن خريد. دختره ميخواسته يه پارچه گرون قيمت انتخاب كنه. پسره ميگه: گرون مرون خبري نيست. تترون مترون ميخواي بگو. دوباره ميرن براي خريد طلا. پسره ميگه: طلا ملا خبري نيست. بدل ميخواي بگو. دختره خيلي شاكي ميشه ولي هيچي نميگه تا شب عروسيشون كه ميرن توي حجله. پسره ميگه عزيزم... دختره ميگه عزيزم بي عزيزم! از كس مس خبري نيست. چس گوز ميخواي بگو!

۵۳۳- يه روز از يه ترك دانا مي پرسند: وجه تشابه موش با مرد چيست؟ جواب مي دهد: هردوتاشون دنبال سوراخ مي گردند!

۵۳۴- يه مرده سوار تاكسي مي شه و شروع مي كنه با راننده دردل كردن. مي گه: از وقتي زنم آموزش رانندگي مي ديد هر شب كيروم مي گرفت و مي گفت دنده يك، دنده دو، و... حالا از وقتي گواهينامه شو گرفته شبا مياد كيروم مي گيره و مي گه: ۲۰ ليتر بنزين بريز!

۵۳۵- زن رشتيه سر منبر ملاي محل ميشنوه كه هركي شب سيزدهم ماه با همسرش نزديكي كنه، فرشته ها براشون يك خونه تو بهشت ميسازن. خلاصه خوشحال و خندان مياد خونه و (از قضا همون شب هم شب سيزدهم بوده) به رشتيه ميگه: آقاجان، حاج آقا امروز ميگفت فلان و بيسار و يالله پاشو تا دير نشده يك خونه ابرومند تو بهشت بسازيم. خلاصه رشتيه هم كه از يك عمر اجاره نشيني شاكي بوده، بلند ميشه و يك ربعي واسه خونه جديدش عرق ميريزه!! كارشون كه تموم ميشه، بعد چند دقيقه زن رشتيه برمياگرده بهش ميگه: آقا جان، اين مادر مرحومت بنده خدا الان تو بهشت تنهاست، بيا يك خونه هم واسه اون بسازيم كه خوشحال شه. رشتيه هم باوجود اوضاع وخيم كمري، ديگه آخر مرام رو

واسه مادرش میگذاره و باهر بدبختی بوده يك ربع ديگه تلبه ميزنه. وقتي كارشون تموم ميشه، بعد يك مدت دوباره زنش ميگه: آقاجان، اين برادر كوچكۀ منم بيچاره تنهاست، كسي رو نداره با هم خونه بسازن.. بيا يك خونه هم واسه اون بسازيم! رشتيه كه ديگه ناي جم خوردن نداشته (ساختمون سازي كه بماند!) شاكی ميشه، ميگه: اووو! خانوم جان من نفهميدم، اين بالاخره كيره يا مهندس عمران؟!

۵۳۶- به قزوینیه میگن: يك خاطرة خوب تعريف كن، ميگه: بالام جان، بچه بود.. سفيد بود..! ميگن حالا يك خاطرة بد تعريف كن، ميگه: آي بالام جان، بچه بوديم... سفيد بوديم..!

۵۳۷- يك بنده خدايي اوضاع مزاحيش خراب بوده، هرچي هم دوا درمون ميكرده افاقه نميكرده، خلاصه آخر ميره پيش يكي ازين دكترهاي گياهي مدرن(!) دكتره هم بهش ميگه: بين عزيز جان، علاج تو اينه كه يك مدت مقعدت رو بگذاري تو برف! از قضا اين بنده خدا فردي اون روز يك سفر كاري داشته به قروين و خلاصه تو راه هي تو اين فكر بوده كه حالا اين وقت سال، برف از كدوم گوري گير بيارم كه به ماتحتم بمالم(!) كه از بخت مساعد، اون شب برف مفصلي تو قزوین ميباره. خلاصه قهرمان جك ما(!) هم خوشحال و خندان نصفه شب از هتل مياد بيرون و يك نگاه اينور اونور ميندازه و ميكشه پايين و ماتحت مبارك رو ميگذاره تو برف. بعد يك مدت، باخودش ميگه حالا كه اينجا برف زياده بگذار يك بار ديگه بزنم كه ديگه ۱۰۰٪ جواب بده. پا ميشه، نيم متر اونورتر دوباره ماتحت رو ميگذاره زمين. خلاصه محض اطمينان تا نزديكاي صبح همينجور نيم متر -نيم متر كونشو ميزنه تو برفا و بعد هم خوشحال و خندان برميكرده هتل. فردا صبح پا ميشه ميبينه همه قزوین سياه پوشيدن و پرچم سياه از خونهها آويزون كردن و ملت تو خيابون دارن گريه ميكنن! از يكي دو نفر ميپرسه كه جريان چيه، منتها ملت از شدت بغض و گريه نمیتونستن جوابشو بدن. خلاصه آخر خر يكي رو ميگيره، ميگه: آقا جون بچهها ت چي شده؟ يارو با بغض ميگه: بالام جان... ديشب وقتي ما خواب بوديم يك گله كون از شهر رد شده هيچ كس نفهميده!

۵۳۸- (تو پراتنزه اينكه يك روايت ديگه ازين جك رو قبلاً داشتيم، حالا روايت غربزدش!) ترکه ميره ميوه فروشي، ميگه: حاجي يك كيلو ازين ليموها به ما بده. ميوه فروشه بهش برمبخوره، ميگه: ليمو چيه مرد مؤمن؟! اين سينه ساماننا فكسه!! ترکه هم ميگه: باشه بابا، يك كيلو از همونا بده! درضمن، قروين دستت، يك كيلو هم گيلاس بده. باز ميوه فروشه بهش برمبخوره، ميگه: آقاجان گيلاس چيه؟! بگو لپاي مدونا!! ترکه هم ميگه: باشه بابا، از همونا. بعد ترکه كيوي ميخواسته، ميگه: قروين حاجي، يك كيلو هم از اون تخمائي نلسون مانديلا بده!

۵۳۹- يك هيئت از محققين كشورهاي مختلف جمع شده بودن، در مورد ضرورت قاچ ماتحت براي بدن مباحثه ميكردن. اول يكي از انگلستان مياد، ميگه: اين مشخصاً به منظور اينه كه ستون فقرات موقع نشستن راحت تر باشه. بعدي از آلمان بوده، ميگه: اين قاچ براي اينه كه عمل دفع راحت تر صورت بگيره. خلاصه هركدوم يك چيزي ميگفتن، آخر نوبت قزوینيه ميشه، با يك حال عاشقانه ميگه: بالام جان، اين كان اونقدر شيرينه كه قاچ خورده!

۵۴۰- آبادانيه مياد تهران پيش رفيقش، يك روز داشتن تو خيابون قدم ميزدن، تهرونيۀ مرام ميگذاره، ميگه: داااش، بدخواه مدخواه كه نداري؟! آبادانيه هم از سر كس خلي يك نگاه اطراف ميكنه، يك يارو قلچماقه رو ميبينه، ميگه: ولك اون بدخواه منه! تهرونيۀ هم مياد ديگه سر مرام كم نياره، ميره خر يارو رو ميگيره و ميزنه دهندش رو سرويس ميكنه، صد البته يك كتك سير هم اون وسط ميخوره! سه چهار ماه بعد، تهرونيۀ ميره آبادان پيش همون رفيقش، يك روز در حين گردش اينبار آبادانيه مياد مرام بگذاره، ميگه: ولك، بدخواه كه نداري؟ تهرونيۀ هم يك نگاه ميكنه، اشاره ميكنه به يك يارو گردن كلفت سبيل از بنا گوش در رفته، ميگه اون بدخواه منه. آبادانيه يكم طرف رو نگاه ميكنه، ميگه: ولك اگه بدخوات اونۀ كه كـونـت پارس!

۵۴۱- كيشميشه به نخودچيه گير داده بوده، بهش ميگه: جـوـوون! قروين اون چاك سينت! نخودچيه ميگه: خفه خفه... همين كس شعرا رو ميگي كه چوب به كونت كردن!

۵۴۲- بچه مثبته رفته بوده آموزش چتربازي، قبل از اينكه پيره استادش بهش ميگه: وقتي پريدي، بايد تا بيست بشمري بعد اين طناب رو بکشي تا چترت باز شه. پسره ميپرسه: بخشيد استاد، اگه چتر باز نشد چي؟ استادش ميگه: سوال خوييه! در اون صورت، اين يکي طناب رو بکش، که چتر زاپاس باز شه. باز پسره ميپرسه: شرمنده استاد، اگه دومي هم باز نشد چي؟ استادش ميگه: خوب درون حالت، يك نخ قرمز اينجا هست که وقتي بکشيش چتر اضطراري باز ميشه. پسره دوباره ميپرسه: بخشيد وقتتون رو ميگيرم استاد، اما اگه اينم باز نشد چي؟ استادش ميگه: درون صورت صفحه ۲۸۱ دفترچه راهنما رو بازکن، اونجا توضيح داده. خلاصه پسره خيالش راحت ميشه و ميپره، تا بيست ميشمره، نخ اول رو ميکشه، اتفاقي نميافته. نخ دوم رو ميکشه، بازم چتري باز نميشه. پسره هول ميشه، نخ قرمز رو ميکشه، ولي بازم خبري از چتر نبوده. يهو ياد حرفاي استادش ميافته، خيالش راحت ميشه، دفترچه راهنما رو باز ميکنه، صفحه ۲۸۱ رو مياره، ميبينه نوشته: مشتري گرامي، خواهر شما گاييده ميباشد!

تهرونيه زن ميگيره، فردي روز ازدواجش ريفيش ميبينه با حال دستتاً گهي و اعصاب خورد نشسته يك گوشه داره سيگار ميکشه. ميره جلو، ميگه: بيخيال بابا! ملت که زن ميگيرن لاقل يك دو سه ماهي سرچالان، تو چرا از همين روز اول حالت گهي؟ پسره ميگه: اگه توهم ديشب تو حجله جاي من بودي، الان حالت گهي بود. ريفيش ميپرسه: مگه چه خبر بود ديشب؟ تهرونيه ميگه: والله من ديشب کارم که با خانوم تموم شد به عادت لعنتي هميشه دست کردم تو جيم سه تا هزاري دادم بهش!! ريفيش يك ربع ميخنده، بعد به زور جلو خودشو ميگيره، ميگه: بيخيال بابا، حالا خانوم که نفهميده جريان چيه. تهرونيه ميگه: بابا حالم که سر اين جريان گهي نيست... بدبختي اينه که وقتي هزاريا رو دادم، خانوم هم فوري دست کرد دوپست تومن بقيه پولم رو پس داد!

۵۴۳- تو يکي از شهرستانها داشتن تحقيق ميکردن که هرکدوم از طبقات جامعه روزانه به طور متوسط چقدر گوشت ميخورن، خلاصه يك مدت امار ميگيرن، ميبينن تو طبقه کارگر مردم روزانه بطور متوسط ۲۰ گرم گوشت ميخورن، کارمند جماعت ۵۰ گرم، ملت صاحب شغل آزاد ۱۰۰ گرم و خلاصه همه جور آدم رو امار ميگيرن، آخري براي اينکه تحقيقات کامل بشه، ميرن پيش ملاي محل، ميگن: حاج آقا، شما متوسط تو روز چقدر گوشت ميخوري؟ حاج آقا ميگه: پنج كيلو!! ملت کف ميکنن، ميگن: بيخيال حاج آقا! چطور روزي پنج كيلو گوشت ميخوري؟! همون موقع يك موتوربه از بغلشون رد ميشه، يك پسره از رو موتور داد ميزنه: کي—رم دهنـت حاج آقا!! مـلاـهـه ميگه: ...خوب اين ۵۰ گرمش!

۵۴۴- ترکه از اول شب تا پنج صبح يك ضرب فيلم سوپر ميبينه، بعدم تو همون حالِ حالي به حالي پا ميشه ميره سر کوچه يك دست کله پاچه بزنه. يارو براش ۲ تا پاچه ميگذاره با يك زبون، بعد ميگه: آبشو بريزم توش؟ ترکه که هنوز تو جو ديشب بوده، ميگه: نه جـونـي.. نريز توش... آبشو بپاش رو سينم!

۵۴۵- فزونيه زن ميگيره، شب اول کلي مرام ميگذاره و تريپ «لاو»(!) خانوم رو ميره بالاپشتبون و از همون در جلو مشغول ميشه. زنه هم کلي حال کرده بوده، هي ميگفته: چه ماه زيبايي، عجب ستاره‌هايي!! فزونيه ميگه: بالام جان خوب ستاره‌ها رو نگاه کن که از فردا شب بايد گلهاي قالي رو بشمري!

۵۴۶- ترکه اومده بوده تهران که از ريفيش خانوم بلند کردن ياد بگيره، خلاصه با ريفيش ماشين رو برميدارن و مشغول ميشن. هنوز ده دقيقه کس چرخ نزده بودن، که يك دختره رو سوار ميکنن، ريفيش از دختره ميپرسه: جيگر لب ميدي؟! دختره ميگه: نه! ريفيشم ميگه: پس پياده شو، وقت مارو نگير!! دختره رو پياده ميکنن، يکم ميرن جلوتر و يکي ديگه رو سوار ميکنن و اين يکي از قضا نه تنها لب که خيلي چيزهاي ديگه هم ميداده!! خلاصه اونشب رو يك حال اساسي ميکنند و فرداش هم ترکه از ريفيش تشکر ميکنه و برميگرده ديار خودش که آموخته‌هاشو به کار بينده! از بخت بلند همون شب اول، يك شاه کس اساسي ميخوره به تورش، همين که طرف سوار ميشه، ترکه ميپرسه: جيگر لب ميدي؟! دختره ميگه: آره جيگر! ترکه يکم طرفو نگاه ميکنه، باز ميپرسه: نه مرگ من يك لب ميدي؟! زنه ميگه: آره خوب... ترکه يکم فکر ميکنه، ميگه: پس من پياده ميشم!

۵۴۷- رشتیه با رفیقش رفته بودن خرید، مبینن دم در يك فروشگاه بزرگ نوشته: سكس مجاني و جوايز نفيس (با خريد بيش از ده هزار تومن کالا). خلاصه كلي حال ميکنند و ميرن تو اونقدر آت و آشغال ميخرن تا آخر ده هزار تومن رو ردیف ميکنن، بعد خوشحال و خندان میان دم صندوق حساب ميکنند و ميگن: خوب اين سكس مجاني ما چي شد؟ صاحب مغازه ميگه، شما يك عدد بين يك تا ده انتخاب كنيد.. رشتيه ميگه: هفت. مرده ميگه: متاسفانه عدد امروز واسه سكس مجاني هشته، جايزه عدد هفت يك فندكه! خلاصه رشتيه فندكشو ميگيره و با حال گرفته مياد بيرون، رفیقش بهش ميگه: فكر كنم اين جريان سكس مجاني خالي بندي باشه. رشتيه ميگه: نه بابا من و تو شانس نداريم... خانوم من تاحالا سه بار برنده شده!

۵۴۸- پسر رشتيه مياد خونه، مبيينه مامانش لخت خوابيده رو تخت و داره خودشو ميمالونه، هي ميگه: آااا... من يك مرد ميخوام.. آاا.. يك مرد ميخوام! پسره چيزي نميگه، ميره دنياي كار و زندگيش. سه چهار روز بعد دوباره وقتي از مدرسه مياد خونه، مبيينه باز مامانش لخت خوابيده رو تخت و همون جريان مالش و من يك مرد ميخوام بر قراره. باز پسره چيزي نميگه و ميره پي بازيش. سه چهار روز بعد مياد خونه، مبيينه اين بار مامانش لخت خوابيده رو تخت و يك مردك سبيل كلفت هم خوابيده روش! پسره تا اينو مبيينه، جنگي ميده ميره تو اتاقش، لباساشو در مياره، لخت ميخوايه رو تخت، شروع ميكنه مالوندن خودش و ميگه: آااا.. من يك دوچرخه ميخوام!

۵۴۹- از طرف اداره آمار رفته بودن خونه رشتيه، رشتيه درو باز ميكنه، يارو ميپرسه: شما چند نفرين؟ رشتيه ميگه: شما چند نفرين؟!

۵۵۰- چند تا زن رشتي داشتن باهم اختلاط ميکردن، يکيشون ميگه: شنيدين تو تهران يك خفاش شب پيدا شده، زناي مردم رو ميدزده ميره ترتيبشون رو ميده؟ يكي ديگه ميگه: آووو! هرچي امکاناته مال شهراي بزرگه!

۵۵۱- به ترکه ميگن: نظرت در باره كبر چيه؟ ميگه: والله نميدونم، بايد بشينم روش فكر كنم!

۵۵۲- به رشتيه ميگن: شنيدني قراره خانه عفاف داپر بشه؟ رشتيه ميگه: خدايا شرت! بالاخره زن ما هم ميره سر ار خدايا

۵۵۳- سه نفر را به جرم خالوبي بازداشت مينند. روي معامله اولي خالوبي شده بوده: مرگ بر اسرائيل. چون مسئله استيار جهاني بوده آزادش مينند بره. روي معامله دومي نوشته شده بوده: جوزي! ميگن اين چيه؟ ميگه: وقتي ه بلند شه نوشته: جنگ جنگ تا پيروي و آزادش مينند. روي معامله سومي نوشته شده بوده: ارد! ميگن اين چيه؟ ميگه: وقتي ه بلند شه نوشته: امام را دعا نيد سه

۵۵۴- معلمي به شاگردانش گفت ه عجيبترين حايتي را ه ميدانيد انشا بنويسيد. يي از شاگردان نوشت: ون مادرم. معلم تعجب رد و از شاگرد پرسيد: اين چيه ه نوشتي؟ شاگرد گفت: آخه آقا بابام هر شب دو تا ميزنه در ون مادرم و ميگه: عجب حايتي است معلمي

۵۵۵- يه روز حسني به خانم معلمش ميگه: خانم اجازه ميدين دست به سينه هاتون بزنم؟ خانم معلم ميگه: اي حسني بيبريت، اين چه اريه؟ حسني ميگه: خانم ۱۰ هزار تومان بهتون ميدم. خانوم ميگه: خوب بيا ولي به سي نكي. چند دقيقه بعد حسني ميگه: خانوم اجازه ميدين دست به پشتتون بزنم؟ خانم معلم ميگه: حسسني رو بهت دادم، رودار شدي؟ حسني ميگه: خانم ۵ هزار تومان بهتون ميدم. خانم ميگه: بيا ولي به هيچس نكي. چند دقيقه بعد حسني ميگه: خانوم اجازه ميدين دست به ستون بزنم. خانم ميگه: اي حسني... ديگه خيلي رودار شدي. حسني ميگه: خانم هزار تومان ديگه بهتون ميدم. خانم ميگه: ديگه آخرين باره. چند دقيقه بعد حسني ميگه: خانم اجازه ميدين بنمتون؟ خانم معلم ميگه: اي حسني بد! حالا چقدر پول ميدي؟ حسني ميگه: خانوم ۲۵ هزار تومان. خانوم ميگه: خوب بيا ولي به هيچس نبايد بگي و .... خانوم معلم با خوشحالي ميره پيش خانوم مدير و ميگه: خانم مدير

حقوق این ماه من رو بدین و ی مرخصی ی ماهه هم میخوام. خانم مدیر میگه: مگه ندادم دست حسنی ه بهتون بده بتریت،

۵۵۶- ی روز یه مرده داشته آمار زنهای پرودی رو میگرفته. در یه خونه رو میزنه. یه مرده در رو باز مینه. میگه: آقا ببخشید خانون شما پرود میشه؟ مرده دهنشو پا مینه و میگه: یک روز

۵۵۷- زن یزدیه داشته میرفته بیرون، یزدیه میگه: خانوم کجا میری؟ زنه میگه: دارم میرم صدقه بدم. یزدیه میگه: لازم نکرده، بیا اینجا یه دقه بده!

۵۵۸- بچه تخسه میره پیش معلمش، میگه: خانوم میشه شما زن من بشید؟! معلمه میگه: برو بشین سر جات، من الان حوصله بچه مچه ندارم. پسره میگه: آره منم حوصله بچه ندارم... اشکال نداره، جلوگیری میکنیم!

۵۵۹- به مرغه میگن به جون بچهت قسم بخور، میگه: به تخم!

۵۶۰- رشتیه میاد خونه میبینه زنش لخت خوابیده رو تخت، خلاصه طبق معمول جکهای رشتی(!) داد و بیداد میکنه که خانوم چرا لختی و این چه وضعیه و الخ خانومش هم طبق معمول(!!) میگه آخه هوا گرم بود! رشتیه هم قانع میشه، میگه: باشه خانم حالا حداقل برو یه لیوان آب واسه من بیار، اینقدر داد زدم گلوم گرفت. زنه میره لیوان آب رو میاره، رشتیه آب رو میخوره، میگه: سلام بر حسین. یه نفر از زیر تخت میگه: سلام از ماست اصغر آقا!

۵۶۱- تو پراتز اینکه یه روایت دیگه ازین رو قبلاً داشتیم... ولی دیدیم حیفه این یکی رو هم پرچم نکنیم (ملا یه محله ای یه جور مرض مغزی میگیره، اعداد و ارقام رو خوب یادش نمیمونده و نتیجتاً هی بالای منبر سوتیای ناجور میداده. خلاصه آخر ریش سفیدای محل جمع میشن و تصمیم میگیرن که از سری بعد یه نخ به تخم این بنده خدا بندن که هرچا سوتی داد این نخه رو یکم بکشن تا حواسش جمع شه. خلاصه جمعه بعد جناب ملا میره بالای منبر و شروع میکنه به روضه پر سوزوگدازی گفتن و میرسه به اینجا که امام حسین با ۷۲ تن از یارانش رفت به سوی صحرای کربلا. ازبخت بد همون موقع دو تا بچه داشتن پای منبر گرگم به هوا بازی میکردن، پای یکیشون گیر میکنه به نخ و تخم حاج آقا کشیده میشه. حاج آقای بنده خدا هم زود حرفشو تصحیح میکنه، میگه: ببخشید، ۷۲۰ تن از یاران... باز هم از بخت بد پای بچه دوم هم گیر میکنه به نخ. حاجی باز زود حرفشو تصحیح میکنه: میگه: عذر میخوام، ۷۲۰۰ تن از یاران... ریش سفیدای محل میبینن گند قضیه داره پاک در میاد، میخوان یجور به حاج آقا حالی کنن که دیگه ازین خراب ترش نکنه، نخ رو میگردن هی پشت سر هم میکشن. حاج آقا قاط میزنه، میگه: ببینید مردم! یا ۷۲ تن بودن، یا ۷۲۰ تن بودن، یا ۷۲۰۰ تن، یا اینکه نخ افتاده دست یه آدم خوارکسده!

۵۶۲- رشیه زن میگیره، فردای روز ازدواجش رفقاش میان پیشش میگن: خوب تعریف کن ببینیم، چطور بود؟ رشتیه میگه: والله جای همتون خیلی خالی بود!

۵۶۳- تو قزوین دلار دو جور قیمت داره: یکی دلار ۸۰۰ تومانی است که دست مردمه و دیگری دلار ۷ تومانی که افتاده روی زمین!

۵۶۴- تهرونی خوابیده بوده کنار زنش، یهو هوس کار خیر میکنه و شروع میکنه آروم آروم با پر و پاچه حاج خانوم ور رفتن. زنش پشتش رو میکنه بهش، میگه: رامین بیخود فکرای الکی نکن... فردا باید برم دکتر زنان، اونجام باید تمیز باشه! تهرونی میخوره تو پرش، یکم واسه خودش چرت میزنه، بعد یهو خوشحال بلند میشه، به زنش میگه: شقایق جون، فردا وقت دندون پزشکی که نداری؟!

۵۶۵- یگان ویژه دنبال ارمنیه میکنه، ارمنیه پایون میکنه، هی بدو اینور - بدو اونور، آخر میره میشینه رو یه تیکه تاپاله گاو. بعد یه مدت، افسره میرسه بهش، میپرسه: مردک داری اینجا چه غلطی میکنی؟!

ارمنیه میگه: جناب سروان دارم میرینم! افسره يك نگاه میندازه، میگه: مادر جنده این که تاپاله گاهه!  
ارمنیه شاکي میشه، میگه: مگه تو گذاشتي مثل آدم برینم؟!

۵۶۶- یزدیه و قزوینیه کنار هم خوابیده بودن، یهو قزوینیه شروع میکنه مالوندن در یزدیه. یزدیه از خواب  
مییره، نفس زنون میگه: چ کا میکني؟! قزوینیه خودشو جمع و جور میکنه، میگه: هیچی بالام جان،  
شوخي میکنم! یزدیه يك اخمي میکنه و یکم میره اونورتر و میگیره میخوابه. بعد چند دقیقه دوباره قزوینیه  
شروع میکنه مالوندن در بنده خدا. دوباره یزدیه از خواب مییره و قزوینیه میگه شوخي میکرده. بار سوم  
به همین منوال یزدیه از خواب مییره، میگه: چ کا میکني؟! قزوینیه میگه: بالام شوخي میکنم! یزدیه  
شاکي میشه، میگه: د بي پدر، او کیر راست و اي کون لخت که شوخي ور نمیداره!

۵۶۷- رشتیه و اصفهونیه همسایه بودند. يك روز رشتیه میبینه مرغش رفته توي حیاط اصفهانیه تخم  
گذاشته. میره در میزنه، میگه: شرمنده این مرغ ما اوامده توي حیاط شما تخم گذاشته، اوامدم ببرمش.  
اصفهانیه تیزبازي در میاره، میگه: چون الان تخم مرغ تو ملك منه پس قانوناً متعلق به منه! خلاصه  
دعواشون میشه، آخرش اصفهونیه میگه: بین تو فامیل ما سر این جور اختلافها يك سنت داریم: هرکي  
با لگد میزنه تو تخم اون یکی، هرکي زودتر تونست سرپا واسته برنده است. رشتیه قبول میکنه،  
اصفهانیه میگه: پس وایسا من بزمن. جونم براتون بگه که میره عقب و میاد جلو و چنان لگدي به تخم  
بنده خدا میزنه که برق از هفت سوراخش مییره! خلاصه رشتیه میفته زمین بعد از کلي نعره زدن و عرق  
ریختن و به خود پیچیدن، بعد از ۲۲ دقیقه و ۱۸ ثانیه بلند میشه، میگه: شد ۲۲ دقیقه و ۱۸ ثانیه، حالا  
نوبت توه. اصفهونیه میگه: نمیخواه بزني، من باختم. تخم مرغه مال تو!

۵۶۸- ترکه میره بقالي، میگه: حاج آقا سیگار نخي داري؟ یارو میگه: بعله داریم. ترکه میگه: بي زحمت يك  
بیست نخ به ما بده!! مرده کف میکنه، میگه: خوب مرد مؤمن يك بسته بگیر. ترکه میگه: نه آخه بسته  
بگیرم زیاد میکشم!

۵۶۹- یارو راهبه هفت- هشت سال تو يك قبیله آفریقایی زندگي کرده بوده و تو این مدت کلي از آداب  
تمدن -مثل کشاورزي و خونه آجری ساختن و صد البته یکتا پرستی و الخ- رو یادشون داده بوده... يك روز  
هوا میکنه که بهشون انگلیسی هم یاد بده. خلاصه رئیس قبیله رو صدا میکنه، باهم شروع میکنن قدم  
زدن تا میرسن به يك درخت. راهبه اشاره میکنه به درخته، میگه: «درخت». رئیس قبیله کلشو تکون  
میده، اشاره میکنه به درخت، میگه: درخت! راهبه کلي حال میکنه، یکم جلوتر اشاره میکنه به يك کوه،  
میگه: «کوه» بزم رئیس قبیله کلشو تکون میده، میگه: کوه! خلاصه به همین منوال جناب راهب کلي  
زبان به جناب رئیس قبیله یاد میده، تا اینکه بین درختا میرسن به يك زن و مرده که شدیداً به کار خیر  
مشغول بودن... راهبه یکم فکر میکنه، میگه: «دوچرخه سواري!» رئیس قبیله اخم میکنه، نیزشو در  
میاره، میزنه مردك بدبخت رو لت و پار میکنه. راهبه کف میکنه، میره بهش (صد البته به زبون بومي)  
میگه: بابا من این مدت این همه راجع به صلح و دوستي چیز یاد شما دادم، چرا زدي این بدبخت رو  
کشتي؟ رئیس قبیله اشاره میکنه به زنه، میگه: «دوچرخه من!»

۵۷۰- یارو آخر شاکي میره تو يك کافه، يك گیللاس عرق سفارش میده، بعد استکانشو میگیره يك ضرب  
میره بالا، بلند میگه: به جدم همه وکیلا جاکشن! يك چند دقیقه بعد يك بابایی میاد جلو میز، بهش  
میگه: برادر اون حرفي که زدي خیلی به من برخورد. یارو با همون حالت اخم و تخم می پرسه: ببخش  
حضرت عالی وکیلي؟! مرده میگه: نه برادر، بنده جاکشم!

۵۷۱- یارو راهبه هفت- هشت سال تو يك قبیله آفریقایی زندگي کرده بوده و تو این مدت کلي از آداب  
تمدن -مثل کشاورزي و خونه آجری ساختن و صد البته یکتا پرستی و الخ- رو یادشون داده بوده... يك روز  
هوا میکنه که بهشون انگلیسی هم یاد بده. خلاصه رئیس قبیله رو صدا میکنه، باهم شروع میکنن قدم  
زدن تا میرسن به يك درخت. راهبه اشاره میکنه به درخته، میگه: «درخت». رئیس قبیله کلشو تکون  
میده، اشاره میکنه به درخت، میگه: درخت! راهبه کلي حال میکنه، یکم جلوتر اشاره میکنه به يك کوه،  
میگه: «کوه» بزم رئیس قبیله کلشو تکون میده، میگه: کوه! خلاصه به همین منوال جناب راهب کلي  
زبان به جناب رئیس قبیله یاد میده، تا اینکه بین درختا میرسن به يك زن و مرده که شدیداً به کار خیر

مشغول بودن... راهبه یکم فکر میکنه، میگه: «دوچرخه سواری!» رئیس قبیله اخم میکنه، نیشو در میاره، میزنه مردک بدبخت رو لت و پار میکنه. راهبه کف میکنه، میره بهش (صد البته به زبون بومی) میگه: بابا من این مدت این همه راجع به صلح و دوستی چیز یاد شما دادم، چرا زدی این بدبخت رو کشتی؟ رئیس قبیله اشاره میکنه به زنه، میگه: «دوچرخه من!»

۵۷۲- یارو آخر شاکی میره تو یک کافه، یک گیلان عرق سفارش میده، بعد استکانشو میگیره یک ضرب میره بالا، بلند میگه: به جدم همه وکیلا جاکشن! یک چند دقیقه بعد یک بابایی میاد جلو میز، بهش میگه: برادر اون حرفی که زدی خیلی به من برخورد. یارو با همون حالت اخم و تخم میپرسه: ببخشید حضرت عالی وکیلی؟! مرده میگه: نه برادر، بنده جاکشم!

۵۷۳- یارو حاجیه قرار دادگاه داشته، نمیدونسته چور لباسی بپوشه. حاج آقاي حجره کناری بهش میگه: حاج آقا، یک دست لباس کهنه رنگ و رو رفته بپوش که فاضیه دلش به حالت کباب شه. ازون طرف حاج آقاي حجره روپویی بهش میگه: حاج آقا یک دست لباس نو و ترتیمیز بپوش که اونجا فاضیه حساب دستش بیاد با کی طرفه! حاجیه گه گیجه میگیره، آخر میره از یکی از رفقای قدیمیش (که به ضرورت جکی!) ترک هم بوده) میپرسه: آخر ما چی بپوشیم. ترکه بهش میگه: بین حاج آقا، بگذار برات یک داستان بگم: یک روزی یک دختری ازدواج میکنه، نمیدونسته واسه توی حجله چی بپوشه. مادرش بهش میگه یک پیرهن دراز و محجوب بپوش برو تو، ولی خاله اش بهش میگه: نه دخترم، یک دامن تنگ و کوتاه بپوش. حاج آقا شاکی میشه، میگه: مرتیکه حجله رفتن اون زنیکه چه ربطی به دادگاه من بدبخت داره؟! ترکه میگه: حاج آقا ربطش اینه که تو جفتش توفیر نمیکنه چی بپوشی.. درهرحال آخرش کونت میگذارن!

۵۷۴- یارو لره یک مغازه شیک دو نبش داشته، تو ویتربنش هم سر تا سر ساعتی تر- تمیز چیده بوده. باری یک بنده خدا میاد تو میگه: ببخشید، این بند ساعت منو... لره میگه: ما ساعت تعمیر نمیکنم. یارو میگه: شرمنده، پس بی زحمت اون ساعت بند طلائی ردیف دوم رو بیارین، من یک نگاه بکنم. لره میگه: ما ساعت نمیفروشیم! یارو کف میکنه، میگه: جسارته، ولی پس شما اینجا چیکار میکنید؟ لره میگه: ما اینجا ختنه میکنیم!! یاره میپرسه: پس چرا تو ویتربن ساعت چیدین؟! لره شاکی میگه: پس کییر میچیدیم؟!

۵۷۵- یارو به عربه میگه: بگو یک. عربه میگه: یک، یارو میگه: سرشو بمک! عربه حالش گرفته میشه، میره کلی فکر میکنه روز بعدش میاد به یارو میگه: بگو دو. یارو میگه: دو، عربه میگه: سرش رو بمک! یارو میگه: بابا اینکه نمیاد. عربه میگه: تو بمک، میاد!

۵۷۶- رشتیه میره پیش رفیقش میگه: یه زن گرفتم حال کنیم!

۵۷۷- رشتیه داشته پسرشو نصیحت می کرده، میگفته: پسرم اینقدر خانم بازی نکن! عاقبت نداره! آخرش سوزاک می گیری!! تو اگه سوزاک بگیری، کلفتمون سوزاک می گیره! کلفتمون اگه سوزاک بگیره، من سوزاک می گیرم!! من اگه سوزاک بگیرم، ننت سوزاک می گیره!! وای به اون روزی که ننت سوزاک بگیره! همه رشت سوزاک می گیرند!

۵۷۸- از زن رشتیه می پرسن: شما موقع عشق بازی با شوهرتون صحبت می کنید؟ میگه: اگه زنگ بزنه، خوب آره!

۵۷۹- ترکه تو تاکسی نشسته بوده، از بغلیش میپرسه: ببخشید آقا ساعت چنده؟ یارو میگه: ساعت دو و ربع. ترکه میگه: آخ جون! یه ساعت دیگه میرسم خونه شورت خانم رو در میارم، چه حالی میده! یارو یه نگاه به ترکه میکنه، هیچی نمیکه. بعد از یک مدت باز ترکه میپرسه: ببخشید ساعت چنده؟ یارو میگه: دو و نیم. ترکه میگه: آخ جون! سه ربع دیگه میرسم خونه، شورت خانم رو در میارم، چه حالی میده! باز یارو یکم چپ چپ ترکه رو نگاه میکنه ولی چیزی نمیکه. دوباره بعد یه مدت ترکه ساعت میپرسه، مرده میگه: یک ربع به سه. ترکه دادمی زنه: ایول! جونمی! نیم ساعت دیگه می رسم خوه، شرت خانم رو در میارم، آی حال میده!! مرده شاکی میشه میگه: آقا این چرت و پرتا چیه میگي؟!

زشته، قباحت داره، زن و بچه اینجا نشستن. ترکه برمیگرده میگه: آقا چرت و پرت نیست، من صبح عجله داشتم اشتباهی شورت خانم رو پوشیدم!

۵۸۰- یک روز ۳ تا دراکولا نشسته بودند اولی گششش شد گفت من رفتم چیزی بخورم. باله‌اشو باز کرد و فشششششششششش رفت و بعد از ۵ دقیقه برگشت تموم دهانش خون آلود بود دوستاش گفتن کجا رفتی؟ گفت اون ساختمون بلند را میبینید؟ گفتند آره گفت رفتم طبقه سوم یک دختر خوشگل آنجا بود خونشو خوردم. دومی دهنش آب افتاد و گفت: ما هم رفتیم و فشششششششششش بال زد رفت و بعد از ۵ دقیقه برگشت دهنشو صورتش پر از خون بود. بقیه گفتن کجا رفتی؟ گفت اون ساختمان بلند اولی هیچی اون برج بلند دومی را میبینید؟ گفتند آره. گفت: رفتم اونجا دو تا دختر خوشگل بودن خون هر دو تاشون رو خوردم. سومی که ترک بود دید عجیب کم آورده هیچی نگفت و فیشششششششششش بال زد و رفت. ۲۰ دقیقه گذشت اون دو تا دیدند دراکولا ترکه آمد آقا سر تا پا خون. فکشون کش آمد گفتن: بابا ایولا کجا بودی؟ ترکه گفت: واللا اون ساختمون بلند اولی هیچی اون برج دومی هم هیچی اون برج سومی رو میبینید؟ اون دوتا گفتند: آره. ترکه گفت: خوب من ندیدم...!

۵۸۱- زن ترکه داشته تو خیابون میرفته، دکمه روپوشش باز بوده، يك پستونش هم مثل آفتاب درخشان بیرون! یارو حزب الله یه میاد بهش میگه: زنیکه جنده! درست کن لباستو! زنه نگاه میکنه به روپوشش، میزنه تو سرش میگه: اوا خدا مرگم بده! باز بچه رو تو اتوبوس جا گذاشتم!

۵۸۲- ترکه رفته بوده تهران دنبال نوه‌اش که واسه تعطیلات ببرش تبریز. تو راه پسره اشاره میکنه به چندتا گوسفند، میگه: ببعی! ببعی! ترکه برمیگرده بهش میگه: بین اصغرجان! ما داریم میریم تبریز، اونجا همه مردن! تو هم دیگه بزرگ شدی، باید مثل مردای گنده حرف بزنی! اینا گوسفندند، گوسفند. یکم میگذره، پسره اشاره میکنه به يك قطار میگه: دودوچیچی! ترکه باز میگه: اصغرجان! تو دیگه بزرگ شدی بابا! باید مثل آدم بزرگا حرف بزنی، این اسمش قطاره. بالاخره میرسن تبریز، سرشام ترکه از نوه‌اش میپرسه: اصغرجان، دیروز تو مهدکودک چیکار کردید؟ اصغر میگه: قصه گوش کردیم. ترکه میپرسه: قصه چی؟ اصغر یاد نصیحت ترکه میافته میگه: قصه روباه جاکش و کلاغ کسخل!

۵۸۳- ترکه اسمش مراد بوده، ازش می پرسند چرا اسمتو گذاشتن مراد؟ میگه آخه من آب نطلبیده بودم!

۵۸۴- ترکه می خواسته چشمای بچش عسلی شه؛ تخماش روهفت دقیقه میندازه تو آبجوش!

۵۸۵- ترکه داشته از تو جزیره آدمخورا رد میشده، یهو میبینه آدم خورا محاصرش کردن. بیچاره جفت میکنه با حال زار میگه: ای خدا بدبخت شدم! یهو يك صدایی از آسمون میاد: نترس بنده من، بدبخت نشدی! اون سنگ رو از جلوی پات بردار بکوب به سر رئیس قبیله. ترکه خوشحال میشه، سنگ رو میکوبه تو کله رئیس قبیله. رئیس قبیله جابه‌جا میمیره، باقی افراد قبیله شاکي میشن، نیزه به دست، شروع میکنن دویدن طرف ترکه! یهو يك صدایی از آسمون میاد: خوب بنده من، حالا دیگه بدبخت شدی!

۵۸۶- به یه کرد میگن: ساعت داری؟ میگه: ساعت چیه، مرد باید کیر داشته باشه!

۵۸۷- یه مار بوآ میره تو شرت عربه، موقع وارد شدن میگه: رخصت پهلوون!

۵۸۸- زن رشتیه بچه میزاد، دوستاش میرن به مرده تبریک میگن، مرده بهشون میگه: من چه کاره بیدم!

۵۸۹- فرهاد (پاورچین) میره مسافرت. بعد از چند مدتی که بر می‌گرده می‌بینه زنش حامله شده. داد و بیداد راه می‌اندازه که من که نبودم... پس این چیه؟ یهو داونه میاد میگه: پس من چیکاره بیدم؟!

۵۹۰- میدونی فرق کیر خر با اتوبوس دو طبقه چیه؟! ...نه؟! پس بپا اشتباه سوار نشی!

۵۹۱- یه روز چند نفر به یه رشتی میگن: بابا غیرتت جاست در خونتون را نگاه ن مردای شهر صف شیدن. رشتی جواب میده: اقدس طلاپی دیگه‌بابا

۵۹۲- یک روز یکی پیش دکتر میره و میگه: آقای دکتر من هر وقت بادمجان میخورم لبم باد می‌کند؟ دکتر میگه: این که موردی نداره... من هر لب میخورم بادمجانم باد میکنه.

۵۹۳- یه روز یه تره با فارسه دعواش میشه فارسه بهش میگه: تر خوار سه. تره فرداش میاد بهش میگه: مادرتو گایدم فارسه میگه این ه قافیه نداشت تره میگه ولی حقیقت ه داشت یه

۵۹۴- به پی از سانی ه در تاسیس خانه‌های عفاف نقش اساسی داشت می‌گویند: هدف شما از تاسیس این خانه‌ها چه بوده؟ جواب میده: دخترم برود سر ار. می‌گویند چرا در این خانه ها را نمی‌بندی: جواب میده: شما می‌خواهید دختر من بیار بشه؟ چرا نون ی خانواده را می به یکی

۵۹۵- یه ترکه میره اروپا یه سیاه پوست باخودش میاره بهش میگن تو که آوردی لااقل یه سفید خوشگل میاوردی. گفت: اینو آوردم واسه محرم.

۵۹۶- سه نفر هندی و یک عرب از هواپیما پیاده شده و وارد فرودگاه نیویورک شدند و شروع کردند به پرسیدن فرمهای اطلاعات شخصی یکی از سوالات این بود: Sex? (یعنی جنسیت؟) هندی ۱: هرگز نداشتیم ولی بدم هم نمیاد! هندی ۲: فقط یه بار اونم وقتی بچه بودم! هندی ۳: انشاءالله بزودی چون دوست دخترم در آمریکاست. مرد عرب هم جواب داد: بله. اینجا بود که کفر مأمور فرودگاه درآمد و با عصبانیت به مرد عرب گفت: بله یعنی چی؟! مرد یا زن؟! آقا عرب به خونسردی گفت: فرقی نمیکنه هر دو جورش رو دوست دارم!

۵۹۷- حسن آقا داشت می‌مرد. به زنش گفت: اگر مردم تو چی کار می‌کنی؟ زن گفت: هر کاری تو بگی می‌کنم. حسن آقا گفت: شوهر می‌کنی؟ زن گفت: اگر تو بگی می‌کنم. حسن آقا گفت: اگر شوهر کنی، اون رو به اندازه من دوست خواهی داشت؟ زن گفت: شاید، خب، شوهرمه دیگه... حسن آقا گفت: اشکالی نداره، ولی ببینم، اگر شوهر کنی همون طوری که برای من قهوه درست می‌کردی برای اون هم درست می‌کنی؟ زن گفت: شاید، خب، شوهرمه دیگه... حسن آقا گفت: باشه درست کن. ببینم! اگر شوهر کردی براش بافلاقاتق هم درست می‌کنی؟ زن گفت: نه، اون بافلاقاتق دوست نداره.

۵۹۸- یه یارو میره قزوین، می‌بینه یه بچه آویزون کردن ورودی شهر. میره میدون مرکزی شهر، می‌بینه سه تا بچه هم اونجا آویزون کردن، از یکی می‌پرسه جریان این بچه‌ها چیه؟ قزوینی می‌گه: بيم جان، اینا جوایز بانك صادراته!

۵۹۹- یه هفته قبل از جنگ آمریکا با عراق، تو یه جلسه مطبوعاتی، بوش با کالین پاول نشستند بودن، بوش طوریکه انگاری توجهی به خبرنگارا نداره رو میکنه به طرف پاول و میگه: پاول جون تو جنگ با عراق می‌خوایم طوری حمله کنیم که حداقل یه میلیون زن و بچه عراقی با یه زن خوشگل مو بلوند چشم آبی فرانسوی رو به خاک و خون بکشیم! یهو تموم خبرنگارا داد میزنن، زن خوشگل مو بلوند فرانسوی رو واسه چی می‌خوای بکشی؟ بوش بدون اینکه به خبرنگارا نگاهی بندازه به پاول میگه: نگفتم اگه یه میلیون عراقی هم بمیره کسی به تخمشم نیست!

۶۰۰- زنی پس از برگشت از مسافرت هیمالیا با خود يك آینه معجزه‌گر به ارمغان آورده بود. شوهرش که قدری دیرباور بود از او خواست تا معجزه آینه را به او نشان دهد. زن فوراً سینه‌های خود را لخت کرد و جلوی آینه ایستاد و گفت: ای آینه تقدیر... این سینه‌های من را دو برابر کن! ناگهان برقی جهید و تشعشعی شد و وقتی آرامش برقرار شد سینه‌های زن بسیار برجسته و خوش‌فرم شده بود! مردك که چشم‌هایش خیره شده بود، آینه را گرفت و عضو مردانگی‌اش را ظاهر ساخت و گفت: ای آینه تقدیر... کاری کن که این تا به زمین برسد... دوباره برقی جهید و تشعشعی شد و وقتی آرامش برگشت هردو پای مرد به اندازه يك خیار كوچك شده بود و مردك تبدیل به يك سه‌پایه کوتاه شده بود!

۶۰۱- پرستار از اتاق زایمان خارج شد و به عربی گفت: تبریک می‌گم، زن شما به کیر سه کیلویی زاییده که به بچه ۱۰۰ گرمی بهش وصله!

۶۰۲- ترکه با دوست دخترش رفته بوده پارك. همینطور که دست همو گرفته بودن و راه میرفتن، دختره حالی به حالی میشه، يك چشمك به ترکه میزنه، میگه: قاسم جون، بریم اون پشت مشتها ازون کار بدا بکنیم؟! ترکه میگه: آی گفتم عزیزم... اتفاقاً منم بدجور شاش دارم!

۶۰۳- ترکه داشته تو خیابون میرفته، به انگلیسیه ازش میپرسه: Sorry, do you know what time it is? ترکه هم ه تو انگلیسی بیلمز بیلمز بوده، برمیگرده میگه: ایلده من که نفهمیدم چي گفتم، ولي محض احتیاط، س ننه خوار کسده!

۶۰۴- داداش کوچیکه تهرونیه میاد ازش میپرسه: داداشي، بالقوه و بالفعل یعنی چي؟ پسره میگه: بین واسه اینکه خوب معنیشو بفهمی، برو از مامان بپرس اگه بهش يك میلیون دلار بدن، حاضره با يك مرد غریبه بخوابه؟ پسره میره میپرسه، برمیگرده میگه: مامانی میگه واسه يك میلیون آره! داداش بزرگه میگه: آفرین، حالا برو از آبی زهره بپرس، بین اون حاضره؟ داداش کوچیکه باز میره میپرسه، برمیگرده میگه: آره... میگه از خدا هم میخوام! حالا اینها چه ربطی دارن؟ داداش بزرگه میگه: بین، بالقوه قضیه اینه که ما الان تو خونمون دو میلیون دلار پول داریم... ولي بالفعل اینه که من و تو هر دو مون مادر جنده و خوارکسده ایم!

۶۰۵- ترکه میره پیش يك دکتر تهروني، میگه: آقای دکتر، از وقتی که به سن پنجاه سالگی رسیدم دیگه روزي سه دفعه بیشتر نمی تونم کس بکنم! دکتره شاکی میشه، میگه: بینم تو اومدی دکتر یا اومدی کون منو بسوزونی؟!

۶۰۶- تو مهدکودک بحث این بوده که بچه‌ها نباید وسایل رو بکنن تو دهنشون، معلمه میگه: خوب بچه‌ها، چند تا چیز بگین که تو دهن جا میشه و باید مواظبشون باشیم. يك بچه پا میشه، میگه: پاك كن.. معلمه میگه: آفرین.. دیگه چي؟ يکي دیگه پامیشه، میگه: تراش. به همین منوال، تا يکي بلند میشه، میگه: لامپ! معلمه میگه: حسن جان لامپ که تو دهن جا نمیشه. حسن میگه: نه خانوم معلم... من خودم شنیدم بابام دیشب به مامانم می‌گفت: پاشو اون لامپ رو خاموش کن، میخوام بگذارم دهن!

۶۰۷- به شب تهرونیه میشینه با زنش فیلم سوپر می‌بینه. خلاصه کلی حشری می‌شه و به زنش میگه: الله و بالله باید برام ساك بزنی! هرچی زنه میگه: بابا این کثافت کاریا چیه... من حالم بهم میخوره، به خرج یارو نمیره و هی از آقا اصرار و از خانم انکار، تا بالاخره زنه کم‌کم راضی می‌شه و با عشوه به مرده میگه: عزیزم به شرط اینکه سر کیرت یکم خامه و غسل بمالی، که بد مزه نباشه. تهرونیه میگه: بیلاخ! اگه اینجوری بود که خودم می‌خوردمش!

۶۰۸- قزوینیه میمیره. تا چند هفته بعد مرگش، زنش هر روز میرفته سر قبرش و در حین گریه و زاری هی ماتحت مبارکش رو میمالونده به قبر یارو! ملت بهش میگن: بابا این چه کاریه میکنی؟! قباحت داره! زنه میزنه زیر گریه، میگه: خدا بیامرزدهش، همیشه میگفت: بالام‌جان این کان مرده رو زنده می‌کنه!

۶۰۹- به عربی میگن زن رو تشبیه کن، میگه: ولك زن مثل باغچه میمونه... صبح آبش میدی، ظهر آبش میدی، شب هم شیلنگ رو میندازی توش تا صبح آب بخوره!

۶۱۰- دوره‌گرده تو يکي از کوچه‌هاي شمرون داد میزده: دمني ۵۰۰ تومن! دمني ۵۰۰ تومن! پیرزنه سرشو از پنجره میاره بیروه، میگه: ننه، تا ته بونی چند میشه؟!

۶۱۱- رشتیه بچه‌دار میشه، ملت میان بهش تبري میگن. رشتیه میگه: من چیاره بیدم؟!

۶۱۲- یه روز یه ترکه روی دیوار می‌نویسه: «زنده باد کیر!» میگن: آقا این چرت و پرت‌ها چیه رو دیوار نوشتی، بده، زشته؟ می‌گه: به سه دلیل. اول اینکه «سرش را در راه اسلام داده». دوم اینکه «انسان سازه» و سوم اینکه «در مقابل بی‌حجابی قد علم می‌کنه»!

۶۱۳- آقا معلم به شاگردش می‌گه: بگو بینم ۶+۶ چند می‌شه؟ شاگرد فوری دستاش رو می‌آره جلو و می‌خواد با انگشتاش بشمره اما آقای معلم می‌گه: دستات رو بکن تو جیبت! شاگرد دستاش رو می‌کنه تو جیب و بعد از چند لحظه با خوشحالی می‌گه: آقا می‌شه ۱۱ تا!؟

۶۱۴- سه تا ترک با هم می‌خواستن حکم بازی کنند. یه نفر کم داشتن. یکیشون میره دم پنجره می‌بینه غضنفر پایین وایستاده و دستش هم توی جیبشه. می‌گه: آهای غضنفر... بازی می‌کنی؟ غضنفر می‌گه: نه دارم می‌خارونمش!؟

۶۱۵- قزوینی زنگ در خونشو پایین در نصب می‌کنه!

۶۱۶- قزوینی واسه جانمازش آینه بغل می‌گذاره!

۶۱۷- قزوینی دم مرگ وصیت می‌کنه که توی یه پارک، زیر سرسره دفنش کنن!

۶۱۸- یکی دوستشو بعد از مدتها تو خیابون می‌بینه و می‌گه: راسته که میگن ازدواج کردی؟ می‌گه: اگه راست نبود که ازدواج نمی‌کردم!

۶۱۹- رشتی‌ها به روز پدر میگن یوم الشك!

۶۲۰- یه روز مادر دوست صمیمی ترکه می‌میره. بهش میگن: تو برو یه جوری بهش بگو که زیاد ناراحت نشه. میره می‌گه: بین، یه شتری بوده... در خونه همه می‌خوابه... ایندفعه رو ما در تو خوابیده...!

۶۲۱- چند تا قزوینی داشتن میدویدن به طرف تهران. یکی می‌پرسه: چیه؟ کجا میرین؟ یکیشون می‌گه: مگه خبر نداری بزم جان؟ تو تهران کنگره است، داریم میریم گره‌هاشو باز کنیم!

۶۲۲- یه روز یه زنه با بچه‌اش سوار تاکسی می‌شه. یه دفعه بچه به مامانش می‌گه: مامان یادته؟ مامانش می‌گه: چي عزیزم؟ بچه می‌گه: که تو آشپزخونه گوزیدی؟!؟

۶۲۳- به عربی میگن: زن مثل چي می‌مونه؟ می‌گه: مثل وانت. صبحها باری، شبها سواری!

۶۲۴- یه روز ترکه تو یه جمعی نشسته بوده که هیچکس تحویلش نمی‌گرفته. همه با هم مشغول صحبت بودند. با خودش می‌گه: چیکار کنم، چیکار نکنم. یه دفعه می‌گوزه، همه ساکت میشندن بعد می‌گه: والا...؟!؟

۶۲۵- یه بار ترکه میره دستشویی و در می‌زنه. یه عربی می‌گه: اهم... ترکه می‌گه: حالا اسمت چیه؟ عربی می‌گه: محمد حسن خلیل. ترکه می‌گه: ای پدرسوخته‌ها، سه تایی رفتین توالت؟!؟

۶۲۶- به ترکه میگن یه فحش باحال بده. می‌گه: نافم تو چشت. میگن: بی‌مزه... اینم شد فحش؟ ترکه می‌گه: آخه وقتی نافم بره توی چشت، کیرم میره توی دهنه.

۶۲۷- به قزوینی میگن: آدرس سایتتو بده. می‌گه: دمرو، دمرو، دمرو، دات کون، دات کان!

۶۲۸- یه روز یه ترکه هوس خانوم بازی می‌کنه. میاد توی خیابون و خلاصه بعد از کمی اینور و اونور رفتن می‌بینه یه زن تنها داره توی پیاده‌رو میره، از قضا یارو جنده بوده. میره پیشش و می‌گه: خانوم... کجا

میري؟ زنه هیچی نمی‌گه! ترکه دوباره می‌پرسه: عشق من... کجا میری؟ بازم زنه هیچی نمی‌گه! ترکه هم گیر سه پیچ می‌ده و دوباره می‌گه: روح من... کجا میری؟ یهو زنه شاکی می‌شه و می‌گه: روحتو گاییدن... داره میره دوش بگیره...!

۶۲۹- یه روز یه پسر به باباش می‌گه: باباجون، امروز من برای اولین بار سکس کردم. باباش خوشحال می‌شه و می‌گه: دمت گرم، کارت خیلی درسته، انصافا که ثابت کردی پسر خودم هستی. حالا بشین و مفصل برام جریان رو تعریف کن! پسر می‌گه: بابا جون، نمیتونم بشینم، هنوز کونم درد میکنه!

۶۳۰- یه اردبیلی با یه اردکانی دعواش میشه، می‌گه: ارم به ارت در، بیلیم تو کونت!

۶۳۱- یه روز از چند تا ترک پرسیدن: چرا شما ترک شدید؟ اولی گفت: وا... از بی امکاناتی! دومی گفت: از دست رفیق ناباب! سومی گفت: حالا ایدز که نگرفتم، خوب میشم! چهارمی گفت: آقا... همه اینا حرفه... به ما کیر زدند!

۶۳۲- یه دختر با دوست پسرش قرار داشت. بابای دختره به دخترش گفت: دخترم اگه پسره خواست به لای پات دست بزنه بگو که اونجا تنوره و دستت میسوزه! دختره با پسره رفتن بیرون و برگشتن. بابای دختره پرسید: چی شد؟ دختره گفت: بابا خواست به لاپام دست بزنه، گفتم تنوره، اونهم گفت چه خوب! من یه سوسیسی دارم. سوسیسی رو گذاشت لای پام، بعد هم گذاشت تو دهنم تا ببینم که سوسیسی پخته یا نه!

۶۳۳- یه روز یه ترکه به دختره رو می‌کنه و دختره هم حامله می‌شه. دختره ناراحت می‌شه و می‌گه: باید بیایی و منو بگیري. ترکه می‌گه: حالا باید چیکار کنم؟ دختره می‌گه: باید بیای خواستگاری. خلاصه ترکه میره خواستگاری و ننه بابای دختره میگن: ما باید خوب فکر کنیم و بعد به شما جواب می‌دهیم. بعد از یه هفته ترکه برای جواب میره. بابا دختره می‌گه: ما با بزرگان و ریش‌سفیدهای فامیل مشورت کردیم و نتیجه گرفتیم که: حاضریم بچه حرومزاده داشته باشیم ولی داماد ترک نداشته باشیم!

۶۳۴- یه مادری به دخترش می‌گه: هر وقت با دوست پسرنت رفتی بیرون، تو باید دنگ خودت رو بدی تا او نخيال بیخود نکنه. بعد از اولین بار که بیرون رفتن، مادر پرسید: خوب چی شد؟ دختر گفت: رفتیم سینما، ولی من پول بلیت خودم رو دادم. بعد از دومین بار که بیرون رفتن، مادر پرسید: خوب، این دفعه چی شد؟ دختر گفت: رفتیم رستوران هر چی اصرار کرد من نگذاشتم و دنگ خودم رو دادم. بعد از سومین بیرون رفتن مادر پرسید: چی شد؟ دختر گفت: هیچی، یه کادو برام خریده بود. باز کردم و دیدم یه ساعت به من داده، من هم نیم ساعت بهش دادم!

۶۳۵- یه زن رشتی شکمش درد میکرد و رفت دکتر. دکتر گفت: لطفا بروید در آن اتاق لخت شوید. بعد دکتره رفت برای معاینه و دید که زنه با لباس نشسته روی تخت و لخت نشده. دکتره گفت: خانم عرض کردم که لخت شوید. زن رشتی گفت: آقای دکتر... این دفعه اوله، من خجالت می‌کشم. این دفعه رو اول شما لخت بشید!

۶۳۶- زن و شوهری بچه‌دار نمی‌شدند. یه بار شکم زنه اومد جلو، با خوشحالی رفتند دکتر ولی دکتر گفت: خانم شما حامله نیستید و شکمتون نفخ کرده. چند ماه بعد باز شکم زنه اومد جلو و دوباره رفتند دکتر. دکتر پس از معاینه گفت: این بار هم شکم شما نفخ کرده! دفعه سوم که رفتند پیش دکتر و دوباره جواب قبلی رو شنیدند، مرده شاکی شد و با عصبانیت گفت: آقای دکتر، پس بفرمایید این تلمبه است نه کیر!

۶۳۷- زن یه قزوینی میره پیش دکتر و می‌گه: آقای دکتر، خسته شدم، شوهرم همیشه از عقب می‌کنه! دکتره می‌گه: ایندفعه بهش بگو حامله هستم و از عقب نمی‌شه. زنه می‌گه: وای آقای دکتر، اونقوت اصلا دیگه نمی‌کنه. دکتره می‌گه: تو بگو، کاریت نباشه. شب زنه به قزوینی می‌گه: از عقب

نمی‌شه، من حامله‌ام. قزوینی هم میگه: خوب از جلو می‌کنم. بعد از نیم ساعت قزوینی شاکی می‌شه و می‌گه: بالام جان، پس این کون بچه کو؟!

۶۳۸- به پسر عروسی کرده بود و شب زفاف بود و پسر هم بلد نبود که چه کار باید بکنه. به باباش جریان رو گفت و باباش هم به بی‌سیم داد به پسر و به بی‌سیم هم خودش برداشت و گفت: ناراحت نباش، با این بی‌سیم لحظه به لحظه بهت می‌گم که باید چه کار کنی! پسر رفت توی اتاق. باباش گفت: لخت شو... اونو هم لخت کن... ماچش کن... حالا همون چیزی رو که هم من دارم و هم تو، بکن توی سوراخش... پسر هم بی‌سیم رو کرد توی سوراخ!

۶۳۹- به قزوینی می‌گن: تحصیل کردی؟ میگه: تحصیل نه، ولی محصل چرا!

۶۴۰- ترکها به قزوینها میگن: پیکان جوانان (پی کان جوانان)

۶۴۱- به زن و مرد جوان میرن پیش دکتر و میگن: آقای دکتر، مدت‌هاست که نمی‌توانیم با هم رابطه زناشویی داشته باشیم. دکتر اونها رو کاملا معاینه کرد و گفت: مشکل شما عصبی است. برید اتاق کنار، اونجا با اعصاب راحت سعی کنید. زن و مرد بعد از مدتی شاد و شنگول اومدند بیرون و از دکتر ۶۴۲- تشکر کردند و گفتند: تشخیص شما درست بود و ما ایندفعه موفق شدیم. این کار بارها تکرار شد. دکتر که گیج شده بود به روز از اونها پرسید: میشه راستش رو به من بگید که جریان از چه قرار است؟ اونها گفتند: راستش ما زن و شوهر نیستیم و مشکل خونه خالی داریم و پول ویزیت شما از کرایه هتل خیلی کمتر است و تازه پولش رو هم بیمه میده!

۶۴۳- به زن ۵۰ ساله که چهار بار شوهر کرده بود رفت پیش دکتر و دکتر پس از معاینه گفت: این غیر ممکن است که شما چهار بار ازدواج کرده باشید و هنوز دختر باشید. زنه گفت: آقای دکتر، شوهر اولم قزوینی بود... شوهر دومم رشتی بود و بخار نداشت... شوهر سومم هم اصفهانی بود و می‌گفت: حیفت... شوهر چهارم هم ترک بود و با غیرت و می‌گفت: یعنی چه؟ مگه آدم با ناموس خودش هم از این کارها می‌کنه!

۶۴۴- به روز به قزوینی به زنش میگه: من بچه می‌خوام. زنش طلاقش میده!

۶۴۵- قزوینها به ناف می‌گن: سوراخ بی مصرف!

۶۴۶- به شب تو کلانتری، افسر نگهبان و استوار حوصله‌شون سر رفته بود. افسره گفت: پاشو برو یکی رو الکی بگیر بیار به کم سر کارش بزاریم. استواره میره و به ترکه رو می‌گیره. افسر نگهبان میگه: این مرتیکه چیکار کرده؟ استوار میگه: جناب سروان، تو قهوه‌خونه با کیرش داشت چایی هم می‌زد. ترکه می‌گه: جناب سروان، به خدا دروغ می‌گه، اولاً مگه من خرم که با کیرم چایی داغ رو هم بزدم؟ دوما چیز من گنده است و تو استکان نمیره! سوماً اگه باور نمی‌کنید، به لیس از کیرم بزید، اگه شیرین بود منو بندازین زندان!

۶۴۷- به پسر خوشگل رفت قزوین و پولش افتاد روی زمین. چون از وضعیت خیر داشت، جرات نمی‌کرد دولا بشه و پول رو برداره. به پیرمرد از راه رسید و به پسره گفت: پسرم مشکلت چیه؟ پسره داستان رو تعریف کرد. پیرمرد گفت: پسرم، این حرفها مال قدیم قدیمه‌است! پسر خوشحال، دولا شد که پول رو برداره که به دفعه پیرمرد به انگشت درست و حسابی حواله پسره کرد...! پسر به تعجب گفت: تو که گفتی این کار مال قدیمه‌است؟ پیرمرد گفت: پسرم من هم مال قدیم دیگه!

۶۴۸- عرب دستاشو گذاشته بوده پشت گردنش، داشته میشاشیده. ملت میان می‌پرسن: بابا این چه وضع شاشیدنه؟! عرب میگه: ولك دکتر گفته چیز سنگین بلند نکنم!

۶۴۹- از ترکه میپرسن: داداش جریان این بوق زدن تو عروسها چیه؟ ترکه میگه: ایلده ما قبلاً تو عروسی یه شعری میخوندیم، الانا دیگه فقط آهنگشو میزنن. میپرسن خوب چي میخوندید؟ ترکه میگه: اوني که تا دیروز نمیداد... دیدید داد... دیدید داد!

۶۵۰- تو مجلس بین نماینده بروجرد و خرم آباد کل می افته که بودجه ساخت پتروشیمی رو برای شهر خودشون بگیرن. اول نماینده بروجرد میره پشت تریبون و میگه: نمایندگان عزیز، بروجرد شهریه خوش آب و هوا، تک درختی داره، هوای خوبی داره، ای پتروشیمینه بیاید تو بروجرد بسازید... نرید تو خرم آباد بسازید ها!!! تو خرم آباد سالی یه دفه یه آبی میاد همه نه می بره! بعد نماینده خرم آباد میاد پشت تریبون، میگه: نمایندای محترم خرمووه یه شهریه تاریخی و بسیار خوش آب و هوا... نه مه مخوام بینم ای قلعه فلك افلاك تو کس ننه وروگردیا بیده تا حالا اووو نبردش؟!

۶۵۱- اصفهانیه میره خونه یزدیه و قرار میگذارند يك حالي باهم بکنند. خلاصه اول اصفهانیه میره رو کار و يك ربع حال میسوطی میکنه. کارش که تموم میشه، یزدیه میگه: خوب حالا نوبت منه. اصفهانیه هم مرام و معرفت رو بیخیال میشه و شلوارو میکشه بالا و میزنه به چاک. یزدیه شاکی میشه، میره دم در داد میزنه: ای الهی اون پتا کونی که کردی حرومت باشه!

۶۵۲- زن ترکه میمیره. مراسم ختمش ترکه بد دمق نشسته بوده يك گوشه و هي کلسو تگون میداده، با خودش میگفته: عجب! ... ای بابا... مگه میشه؟! ملت میان دلداریش بدن، میگن: خوب بالاخره مرگ حقه و همه رفتنیم و ازینجور کس شعرا! ترکه میگه: نه آخه شما نمیدونید. والله ما خوابیده بودیم، لب من رو لیش بود، کیرم تو کسش بود، انگشتمم تو کونش بود... ایلده من نمیفهمم این جونش از کجاش در رفت؟!

۶۵۳- رشتیه با زنش تو خیابون میرفته، يك جوجه لاتی میاد به زن رشتیه متلك میگه. رشتیه بد شاکی میشه، دست میکنه از تو کتتش يك قمه نیم متری میکشه بیرون (!) میتوپه به یارو: مرتیکه مادر فحبه... بی ناموس.. دهنش رو میگام من!! یارو جوجه لاته جا میزنه، به تته پته میافته، میگه: آقا غلط کردم... گه خوردم. رشتیه شاکی میگه: تو گه خوردی غلط کردی! یا میری با خانم روبوسی می کنی از دلش در میاری، یا اینکه من میدونم و تو!

۶۵۴- پسره با دوست دخترش مشغول کار خیر بوده، دختره خیلی حال میکنه، میگه: عزیزم... بعد ازدواج هم اینجوری بهم حال میدی؟ پسره میگه: آره عزیزم... البته اگه شوهرت بیخودی گیر نده!

۶۵۵- ترکه با خانوم بچه ها رفته بوده پیک نیک، حال و هول؛ یهو يك زنپوره میاد میشینه رو دستش. ترکه هم احوالاتش خوش بوده، محض شوخی با بچه ها به زنپوره میگه: حاج، مادرتو پیدا کردی؟ یهو زنپوره دست ترکه رو نیش میزنه، ترکه داغ میکنه، داد میزنه: حاج، مادرتو گایدم!

۶۵۶- یارو پیرمرده میره دکتر، دکتره (علاوه بر نیم کیلو قرص و آمپول) برایش آزمایش اسپرم مینویسه. پیرمرده میپرسه: دکتر جون، جریان این آزمایش اسپرم چیه؟ دکتره میگه: چیزی نیست پدرجان، شما این شیشه رو بگیر ببر خونه، شب يك حالي به خودت بده، نتیجه رو بریز تو این شیشه. خلاصه پیرمرده شیشه رو میگیره میره خونه، فردا برمیگرده مطب، دکتره میبینه شیشه همچنان خالیه. میپرسه: چي شد پدرجان، این شیشه که خالیه؟ پیرمرده میگه: نشد دکترجان.. نشد! دکتره میپرسه: یعنی چي نشد؟ پیرمرده میگه: والله من دیروز رفته خونه، اول با دست راست امتحان کردم، ... نشد. بعد با دست چپ امتحان کردم، باز نشد. بعد با دو دست... نشد که نشد! خانم رو صدا کردم، خانم با دست چپ امتحان کرد، نشد. با دست راست امتحان کرد، نشد. حتی با دهن امتحان کرد، باز هم نشد! خلاصه کبری خانم زن همسایه رو صدا کردیم، ایشون با هر دو دست امتحان کردن، نشد... حتی گذاشتش لای زانوش... نشد که نشد! دکتره کف میکنه، میگه: خانم همسایه رو هم صدا کردین؟! پیرمرده میگه: بعله دکتر جون، خلاصه که هرچی چندنفری زور زدیم، در این شیشه صابمرده باز نشد که نشد!

۶۵۷- تهرونیہ داشتہ دم مرگ پسرش رو نصحت میکرده، میگه: پسر، وقتی لای پاتو نگاه میکنی و دو تا تخم مبینی، یادت باشه که مردی. ولی اگه يك شب پاشدی دیدی چهارتا تخم لای پاته، یادت باشه که این دلیل خیلی مرد بودن نیست... این یعنی اینکه یکی داره کونت میگذاره!

۶۵۸- ترکه میره دکتر، میگه: آقای دکتر این بواسیر من خیلی اذیت میکنه. دکتره میگه: لباساتو دربیار، برو دمر بخواب رو اون تخت، ببینیم مشکلت چیه. خلاصه یارو ترکه کونلخت دمر میخوابه، دکتره هم يك دستکش اساسی دستش میکنه، نوک انگشتش رو میکنه به ماتحت ترکه، میپرسه: اینجا درد میکنه؟ ترکه میگه: نه آقای دکتر، یکم جلوتر. دکتره دستشو تا مچ میکنه تو، میپرسه: اینجا؟ ترکه عرق ریزان میگه: آای.. نه آقای دکتر، یکم جلوتره. دکتره دستشو تا آرنج فرو میکنه تو، میپرسه: اینجا؟ ترکه اشک ریزان میگه: آای.. نه آقای دکتر.. اوووخ.. جلو تره.. دکتره شاکی میشه، دستشو تا کتف فرو میکنه تو، میپرسه: اینجاست؟! ترکه نعره زنان میگه: آای.. آره... آای.. همینجاست! دکتره اخم میکنه، دستشو میکشه بیرون، میره جلو دستشویی صابونو بر میداره، میگه: عزیزجان، شما لوزهت چرک کرده!

۶۵۹- دو تا زن جوون تو حموم عمومی باهم بودن، اولی به دومی (با لهجه شیرازی) میگه: قربونت او لیغوره بده من. یارو دومی بهش میده. بعد چند دقیقه، دوباره اولی میگه: قربونت او سفدآبورم بده من. دومی سفیدآب رو هم بهش میده. بعد دومی میپرسه: ببخشید خانم شما شیرازی نیستید؟ اولی میگه: آای... از لهجه شیرینم فمیدی؟ یارو میگه: نه از کون گشادت فهمیدم!

۶۶۰- رشتیه میره دکتر، میگه آقای دکتر من دیروز رفتم خانه... دکتره میگه: خب؟ هیچی قربان تو بشم، من یه چایی خوردم... خب... دیدم خانم صدایی ازش نیست... یه چایی خوردم.. دیدم لباسهای خانم وسط اتاق ولوه.. خوب؟ هیچ چی دکتر جان، خیلی شک کردم، یه چایی خوردم... خب؟ خب به جمالت دکتر جان، آدمم دیدم خانم با یه آقای غریبه رو تخت خوابیدن... تو چی کار کردی؟ من ولله خیلی عصبانی شدم، یه چایی خوردم... بعد... بعد هیچی، خانم با اون آقا کارشون وخیم شد... تو چی کار کردی؟ سر ضرب یه چایی خوردم... خوب؟ خانم براتون بگه رفتم دیدم خانم با آقا داخل همدیگه شدن... خب عزیزم تو چیکار کردی؟ خب دکتر جان بلافاصله آدمم خدمت شما ببینم این همه چایی که من خوردم ضرر نداره؟!